

سِر شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

عبدالله شهبازی

سِر شاپور ریپورتر اکنون ۸۱ ساله است.^۱ از زمان تدوین زندگینامه او و پدرش، سِر اردشیر ریپورتر،^۲ تا به امروز قریب به ۱۲ سال است که برای شناخت جامع‌تر و دقیق‌تر این دو شخصیت مرموز و مؤثر تاریخ معاصر ایران تلاش می‌کنم. حاصل کار بیش از یک هزار برگ سند است که در مجموع از ارزش تاریخی یگانه برخوردار می‌باشد. این مجموعه در ایران به دست آمد. در سال‌های ۱۳۷۱-۱۳۷۲ دو سفر به هند و انگلستان کردم و به این یقین رسیدم که در مراکز اسناد دو کشور فوق، از طرق معمول، نمی‌توان به اسنادی قابل اعتنا درباره شاپور ریپورتر و پدرش دست یافت.^۳

۱. در بیشتر اسناد رسمی موجود، از جمله گذرنامه انگلیسی شاپور ریپورتر، زمان تولد وی ۲۶ فوریه ۱۹۲۱م. ذکر شده که برابر است با ۸ اسفند ۱۲۹۹ش. اگر این تاریخ را به عنوان زمان تولد شاپور بپذیریم، او پنج روز پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و در روز انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی به دنیا آمده است. مع‌هذا، در برخی اسناد انگلیسی، مانند سند بیوگرافیک ام‌آی ۶، زمان تولد شاپور سال ۱۹۲۰ ذکر شده است. در تصدیق‌نامه شش ابتدایی (صادر شده از تهران، مهر ۱۳۱۳) زمان تولد شاپور ۱۳۰۰ش. و محل تولد وی تهران ذکر شده ولی در گواهینامه دوره اول تحصیلات متوسطه (صادر شده از تهران، مرداد ۱۳۱۶) زمان و محل تولد شاپور ۱۲۹۹ش. و در انگلیس بیان گردیده. شاپور ریپورتر در زندگینامه رسمی خود مندرج در زمان تولد خود را ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ ذکر کرده ولی درباره محل تولد خویش سکوت کرده است. در شتاسنامه ایرانی شاپور (شماره ۹۵۱۲، مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۳۶ش، صادر شده از تهران) زمان تولد شاپور ۲۰ مرداد ۱۲۹۹ش. و محل تولد وی تهران ذکر شده است.

۲. [عبدالله شهبازی] ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. جلد دوم، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران. تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹. صص ۱۲۳-۲۰۰.

۳. برای مثال، زمانی که در آرشیو وزارت امور هندوستان | در لندن به تفحص پرداختم با حیرت بسیار متوجه شدم که نام اردشیر ریپورتر حتی در کارتهای القابیی اسامی کارکنان حکومت هند بریتانیا نیز وجود ندارد؛ یعنی او به کلی از صحنه تاریخ ناپدید شده است. این در حالی است که کارت مشخصات ماوکجی [مانکجی] ایدلجی ریپورتر، متولد ۱۸۵۰ در بمبئی، وجود دارد. مانکجی ریپورتر برادر اردشیر است. او در مشاغل غیر اطلاعاتی شاغل بود و به این دلیل نام وی را می‌توان یافت.

با توجه به این تلاش طولانی، بی‌گمان امروزه اطلاعات من درباره این پدر و پسر دقیق‌تر و مستندتر از سال ۱۳۶۹، زمان تدوین ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، است.^۱ بر این اساس، می‌کوشم تا گزارشی مستندتر از گذشته و مبتنی بر یافته‌های جدید خود به دست دهم.

من و شاپور ریپورتر

در بررسی حاضر به معرفی تعدادی از مهم‌ترین اسناد شخصی شاپور ریپورتر خواهم پرداخت. منظورم از «اسناد شخصی» مجموعه‌ای است که در زمان انقلاب در خانه شاپور موجود بود و اکنون بخش مهمی از آن در مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نگهداری می‌شود.

اسناد شاپور ریپورتر قطعاً همه اسناد شخصی او نیست. بررسی من در مجموعه فوق روشن می‌کند که شاپور بخشی از مهم‌ترین اسناد خود را به جای دیگر، و شاید به لندن، انتقال می‌داده است. مع‌هذا، در مجموعه موجود نیز اسنادی را می‌توان یافت که بسیار با اهمیت است ولی به‌رغم حوادث واپسین ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب شاپور آن را در خانه خود حفظ کرد و به فکر از میان بردن یا انتقال آن به جای دیگر نیفتاد. علت این بی‌توجهی روشن نیست. شاید شاپور، مانند بسیار کسان دیگر، پیروزی سریع انقلاب را پیش‌بینی نمی‌کرد و همین امر سبب شد که مانند دیگران غافلگیر شود. به طور مستند می‌دانیم که او تا حدود سه ماه قبل از پیروزی انقلاب به ثبات حکومت پهلوی اطمینان داشت. این اطمینان را از نامه او به دیوید اون، وزیر خارجه وقت بریتانیا، می‌توان دریافت که در آن از «اکثریت خاموش» حامی شاه سخن گفته است. این نامه به تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۸ است یعنی به ۱۰۷ روز قبل از پیروزی انقلاب تعلق دارد.^۲ احتمال دیگری را نیز

۱. به بخشی از اسناد شاپور، با تأخیری پنج ساله، در سال ۱۳۷۵ دست یافتیم. به این دلیل، در کتاب فوق برخی اشتباهات وارد شده است. برای مثال، شاپور را تنها پسر اردشیر ریپورتر خواندم (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۷۳) حال آنکه اردشیر چهار فرزند داشت: یک دختر و سه پسر. لعل خانم (گوهر) فرزند ارشد اردشیرجی در سال ۱۲۷۳ش. به دنیا آمد و بعدها با رستم جمشیدیان، پسر ارباب جمشید، ازدواج کرد. سه پسر اردشیر ریپورتر و فرزندانش در ایران با نام خانوادگی «ایدلجی» (نام پدر اردشیر) شناخته می‌شوند. جمشید اردشیر ایدلجی، پسر ارشد اردشیرجی، در اواخر اردیبهشت ۱۳۷۶ در تهران فوت کرد و خانواده‌های ایدلجی، جمشیدیان، جواهری، دولتشاهی، جهان‌بینی، امانت، بهزادیان، شهروین، گشناسب، پورکاج، فروتن و سعیدی آگهی ترحیم او را امضا کردند. اطلاعات، پنجشنبه اول خرداد ۱۳۷۶، ص ۱۵.

۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۲۵-۶۲۱-۱۲۹ الف.

می‌توان مطرح ساخت. شاید شاپور چنان درگیر جابه‌جایی و انتقال اسناد بسیار مهم و سری سرویس اطلاعاتی بریتانیا در تهران بود که به کلی اسناد شخصی خود را فراموش کرد. از شاپور ریپورتر تاکنون اثری قابل اعتنا که مشتمل بر خاطرات یا اسناد او و پدرش باشد منتشر نشده بجز کتابی کم‌حجم و با نام مستعار که درباره آن سخن خواهم گفت. زمانی شاپور به یکی از پژوهشگران ایرانی مقیم لندن گفته بود: «به دلیل مقررات حاکم بر مأموران اطلاعاتی بریتانیا قادر به انتشار خاطرات خود نیستم. حتی مجله لایف حاضر شده خاطراتم را به مبلغ پانصد هزار پوند خریداری کند ولی اجازه فروش آن را نداده‌اند.» شاپور ریپورتر سرتیپ یا سرلشکر بازنشسته ایتلیجنس سرویس بریتانیا I است. او در سال ۱۹۶۹م. / ۱۳۴۸ش. درجه سرتیپی گرفت و تا زمان پیروزی انقلاب همچنان مأمور شاغل ام. آی. ۶ در ایران و افسر رابط این سازمان با شاه بود. بنابراین، احتمالاً وی به درجه سرلشکری نیز ارتقا یافته است. این توضیح اجمالی روشن می‌کند که شاپور ریپورتر شخصیت بسیار مهم و مؤثری در تحولات ایران بوده و خاطرات و اسناد او از اهمیت فراوان و منحصر به فرد تاریخی برخوردار است. نگرانم که با مرگ شاپور بخش مهمی از اسرار تاریخ معاصر ایران برای همیشه یا برای مدتی طولانی دفن شود. انگیزه من برای انتشار گزارش حاضر همین نگرانی است. امید دارم که شاید شاپور در واپسین سالهای حیاتش سکوت طولانی خود را بشکند و واکنشی مکتوب به این گزارش نشان دهد، واکنشی که از ارزش تاریخی برخوردار باشد؛ اگر هم چنین نشد وظیفه‌ام را انجام داده‌ام.

در اواخر سال ۱۳۷۴ شاپور ریپورتر، با مراجعه به سفارت ایران در لندن، خواستار ملاقات با من شد. او گفت که در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی مطالب درست در کنار مطالب مخدوش وارد شده و وی جایگاهی چنان رفیع در حوادث سالهای سلطنت پهلوی دوم نداشته است. شاپور اعلام کرد که حاضر است با من دیدار کند و درباره مطالب مندرج در کتاب فوق به بحث بپردازد. این رویه‌ای است که شاپور در قبال مطالب مندرج در ظهور و سقوط در پیش گرفته است. او منکر عضویت در سازمان اطلاعاتی بریتانیا نیست ولی می‌کوشد خود را افسری بازنشسته و پیر جلوه دهد که در مهم‌ترین تحولات دوران پهلوی دوم، به ویژه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نقش نداشته و به تبع آن، در حوادث پس از انقلاب نیز مؤثر نبوده است. این ادعای شاپور برای من، به عنوان محقق که سالها با اسناد شاپور زیسته‌ام، پذیرفتنی نبوده و نیست. شاپور شخصیتی معمولی نیست و لذا نمی‌توان نقش و جایگاه او را در حوادث ایران، چه پیش و چه پس از

انقلاب، کم اهمیت شمرد. در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۷۵ نامه‌ای به سفارت ایران در لندن فرستادم؛ دیدار با شاپور را پذیرفتم و آن را منوط به دو شرط کردم: اول، موضوع مباحثه در زمینه نقش اردشیر ریپورتر (پدر شاپور) در تحولات دوران قاجاریه، انقلاب مشروطه، حوادث دوران احمد شاه و صعود و تحکیم سلطنت پهلوی و نیز نقش شاپور در حوادث مهم دوران محمدرضا پهلوی باشد؛ دوم، «مباحث مطرح شده در این دیدارها در صورت نیاز به شکل مقبول مورد توافق دو طرف مورد استفاده قرار گیرد.» منظوم استفاده تحقیقی و در صورت موافقت شاپور، انتشار متن آن بود. تاکنون هیچ پاسخی از آقای ریپورتر دریافت نکرده‌ام.

سایه روشنایی از زندگی شاپور ریپورتر

در سال ۱۳۷۷ کتابی مرموز و قابل تأمل در تهران منتشر شد با عنوان به دام افتاده: بزرگ‌ترین رویارویی جاسوسی شرق و غرب در تهران.^۱ این کتاب حاوی بخشی از خاطرات یک مأمور اطلاعاتی بریتانیا در ایران است و ماجرای ستیز او با مأموران مخفی شوروی در سال ۱۳۵۴. هر چند نویسنده نام مستعار «آرین رنجی شری» را بر خود نهاده، ولی مطالعه کتاب خواننده مطلع را «با قاطعیت» به این نتیجه می‌رساند که «مؤلف کسی جز شاپور جی ریپورتر فرزند اردشیر جی نیست.»^۲

شاپور به نگارش علاقه‌مند است و در این زمینه توانا. گواه آن، فرهنگ اصطلاحاتی است که در سه کتاب منتشر کرده^۳ و نیز برخی جزوه‌های پرمحتوای محرمانه و منتشر شده که از او در دست است. در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰، شاپور در عرصه تدوین و انتشار کتابها و جزوه‌های ضد کمونیستی فعال بود. در آن زمان تبلیغات و انتشارات ضد کمونیستی، و از جمله «جعلیات»، بخش مهمی از فعالیت سرویسهای اطلاعاتی غرب در ایران را تشکیل می‌داد. از معروف‌ترین این متون جعلی باید به نگهبانان سحر و افسون،

۱. مشخصات کامل کتاب چنین است: آرین رنجی شری. به دام افتاده (بزرگ‌ترین رویارویی جاسوسی شرق و غرب در تهران). ترجمه محسن اشرفی. تهران، نشر نی. ۱۳۷۷. درباره هویت واقعی نویسنده و انطباق آن با شاپور ریپورتر بنگرید به: موسی فقیه حقانی، «به دام افتاده، پنهانکاری جاسوسانه». تاریخ معاصر ایران، س ۲، ش ۵، (بهار ۱۳۷۷). صص ۲۶۱-۲۶۸. ۲. حقانی، همان مأخذ، ص ۲۶۵.

۳. اولین کتاب شاپور ریپورتر فرهنگ اصطلاحات فارسی به انگلیسی است که انتشارات دانشگاه تهران، به ریاست دکتر بهرام فره‌وشی، چاپ آن را متقبل شد و در سال ۱۳۵۰ منتشر نمود. در سال ۱۳۵۶ دومین کتاب شاپور، با عنوان فرهنگ اصطلاحات انگلیسی به فارسی، به وسیله همان ناشر انتشار یافت. و سومین کتاب شاپور فرهنگ اصطلاحات فارسی به آلمانی است که در سال ۱۳۷۴ در مونیخ منتشر شد.

خاطرات کینیز دالگورکی و خاطرات ابوالقاسم لاهوتی اشاره کرد. چنانکه معروف است، خاطرات لاهوتی تقریر شاپور و تحریر علی جواهرکلام است.^۱ اخیراً اعلام شد که انتشار ترجمه فارسی دکتر زیواگو، خاطرات لاهوتی و کتاب کمونیس جهانی کار ام. آی. ۶ بوده و رایزن فرهنگی سفارت بریتانیا و گروه نویسندگانی که زیر نظر او کار می‌کردند رابط و عامل این اقدام بودند.^۲

احتمالاً شاپور علاقه‌مند است که خاطرات خود را منتشر کند ولی، همان‌گونه که خود گفته، قوانین مربوط به رازداری مأموران اطلاعاتی بریتانیا او را محدود می‌کند. در اسنادی که منتشر خواهیم کرد با میزان و ابعاد این سریت و رازداری آشنا خواهیم شد. لذا، به نظر می‌رسد که او با نام مستعار «آرین رنجی شری» قلم به دست گرفته و بخش اندکی از خاطرات خود را به گونه‌ای نگاشته که آمیزه‌ای از واقعیت و خیال باشد؛ بدینسان، هم میل خود را اندکی برآورده سازد و هم مقرراتی را که یک عمر بدان پایبند بوده پاس دارد.

«آرین جی شری» در سال ۱۹۱۷ در تهران به دنیا آمد. تولد شاپور در سال ۱۹۲۱ است. این از معدود تفاوت‌هایی است که میان زندگینامه نویسنده «مجهول الهویه» فوق و شاپور ریپورتر وجود دارد. سایر مختصات خانوادگی «آرین رنجی شری» بسیار به شاپور شبیه است:

خانواده «رنجی شری» نیز چون خانواده ریپورتر به طایفه پارسی هند تعلق دارد؛ اجداد پدرش قرن‌ها پیش از ایران مهاجرت کرده و به هندوستان رفته‌اند.^۳ نام مستعار «آرین» ارجاعی است به همین پیوند پارسی؛ یعنی تعلق به گروهی که خود را ایرانیان اصیل و از تبار آریایی خالص می‌دانند.^۴ پدر «آرین» نیز، چون پدر شاپور، مأمور اطلاعاتی

۱. بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۲، صص ۱۸۶-۱۸۷؛ ابوالقاسم لاهوتی. کلیات. به کوشش بهروز مشیری. تهران، ۱۳۵۷. صص ۱۲۸، ۳۵۳؛ عبدالهادی حائری، آزادیهای سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران. مشهد، انتشارات جهاد دانشگاهی، ۳۷۲، صص ۲۷۷-۲۷۸.

۲. بخش فارسی رادیو بی.بی.سی برنامه شامگاهی، ۵ مرداد ۱۳۸۰. ۳. رنجی شری. همان مأخذ. ص ۱۳. ۴. پارسیان هند بر اساس یک افسانه منظوم به نام قصه سنجان، که در سده‌های اخیر ساخته شده، خود را از تبار اشراف و موبدان ساسانی می‌دانند که در پی حمله اعراب به غرب هند گریختند و از این طریق فرهنگ و دین خود را حفظ کردند. این افسانه به کلی جعلی است. درباره آن در کتاب زیر سخن گفته‌ام: عبدالله شهنازی. نظریه توطئه، صعود سلطنت پهلوی و تاریخنگاری جدید در ایران. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های

بریتانیاست که پیش از تولد وی از هندوستان به ایران مهاجرت کرده است.^۱ پدر «آرین» نیز، چون پدر شاپور، از اعضای لژهای ماسونی اوایل سده بیستم میلادی در ایران است که در شکل‌گیری وقایع انقلاب مشروطیت و نیز در صعود رضاخان به قدرت نقش مهمی ایفا کرد.^۲ «آرین رنجی شری» می‌نویسد: «در حاشیه یک فعالیت اطلاعاتی زاده شدم. اگر نه علت زاده شدن، حداقل ترتیب پرورده شدنم را الزامات اطلاعاتی شکل داده بود.»^۳ و نیز «پدرم به تمام نقاط ایران سفر می‌کرد. او عامل اطلاعاتی ارشدی بود که حتی زندگی همسر و فرزند خود را نیز به اطلاعات آلوده بود. کسی جز افراد معتمد او نباید از اینکه من پسر اویم اطلاع می‌یافتند.»^۴ به گفته «رنجی شری»، ترتیب او را الزامات اطلاعاتی پدرش، که توسط افرادی که مأمور تربیت او بودند دنبال می‌شد تعیین می‌کرد.^۵ اردشیر ریپورتر نیز چنین توجهی به تربیت پسر کوچکش (شاپور) داشت؛ او را به عنوان جانشین خود تربیت می‌کرد و به این دلیل است که در وصیتنامه خود (نوامبر ۱۹۳۱) خواست که خاطراتش حداقل ۳۵ سال پس از مرگش در اختیار فرزندش، شاپورجی، قرار گیرد.^۶ اردشیر به این ترتیب شاپور را به عنوان وارث اطلاعاتی خود تعیین می‌کند نه دو پسر بزرگ‌تر: جمشید و ایدلجی را. پدر «رنجی شری» در سال ۱۹۳۱ از دنیا می‌رود. در اینجا نیز کمی تفاوت میان سال مرگ پدر «رنجی شری» و پدر شاپور ریپورتر وجود دارد: اردشیر ریپورتر در ۲۳ فوریه ۱۹۳۳ در تهران درگذشت. «رنجی شری» ماندگارترین خاطره خود از پدر را سفر به میان ایل قشقایی همراه با او عنوان می‌کند.^۷

پس از مرگ پدر، خانواده «رنجی شری»، بی آنکه خود مطلع باشند، تحت حمایت حسینقلی خان نواب و سایر دوستان پدر قرار می‌گیرند و ترتیبات لازم برای آسایش و پرورش آنها فراهم می‌شود. می‌دانیم که حسینقلی خان نواب از نزدیک‌ترین دوستان اردشیر ریپورتر بود و اردشیر در خاطرات خود از او با عنوان «دوست مشفق» یاد کرده

→ سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۱۲۲-۱۲۸. در جلد ششم زرسالاران بار دیگر به طور مشروح به قصه سنجان خواهم پرداخت. طبق پژوهش این‌جانب، پارسیان هند از بقایای هندیان زرتشتی دوره ساسانی هستند که در طول سده‌های شانزدهم تا نوزدهم میلادی به وسیله اروپاییان، به ویژه یهودیان و مارانوه‌های پرتغالی و هلندی و انگلیسی، از نظر دینی و فرهنگی بازسازی شدند. در کتاب فوق دلایل و مستندات خود را به تفصیل عرضه خواهم کرد.

۱. رنجی شری. همان مأخذ، ص ۱۲.

۲. همان مأخذ، صص ۱۲، ۱۷. ۳. همان مأخذ، ص ۱۲. ۴. همان مأخذ، صص ۱۴-۱۵.

۵. همان مأخذ، ص ۱۵. ۶. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۷. رنجی شری. همان مأخذ، ص ۱۴.

است.^۱ به اشاره حسینقلی خان نواب، دایی «رنجی شری» به عنوان کارمند یک شرکت تجاری انگلیسی در تهران مشغول می‌شود. «آرین رنجی شری» می‌نویسد: «از نظر مالی مشکلی نداشتیم و به نظرم می‌رسید از جنبه امنیت نیز دستی ناپیدا زندگی ما را تضمین می‌کند. افرادی ناشناس مواظب ما بودندند.»^۲ «در زندگی ما همواره سایه‌هایی حس می‌شد که صاحبان آن به چشم نمی‌آمدند. آدمهایی که تأثیر زیاد روی زندگی ما داشتند و، به اصطلاح ایرانیها، سایه‌شان روی سرمان بود، اما هرگز آنها را نمی‌دیدیم.»^۳ او سرانجام پی می‌برد که حامی مالی او شوهر خواهر ناتنی‌اش (پسر یک بانکدار ثروتمند) است و این نتیجه انجام دادن مأموریتی است که به وی محول شده نه ادای تکلیف نسبت به خانواده.^۴ این «بانکدار ثروتمند» باید ارباب جمشید جمشیدیان باشد و پسر او همان رستم جمشیدیان، داماد اردشیر ریپورتر، است که بعدها (۶ آذر ۱۳۳۱) از شهود ازدواج شاپور ریپورتر شد. «آرین» همچنین پی می‌برد که حامیان دیگری نیز داشته که براساس یک وظیفه برادرانه ماسونی از او و خانواده‌اش حمایت می‌کردند.^۵ «آرین» بعدها در سالهای جنگ دوم جهانی، با حسینقلی خان نواب آشنا می‌شود^۶ و از او می‌شنود که «در این مدت ما، طبق وظیفه خود در برابر پدر شما، از دور مواظبت بودیم که با مشکلی روبه‌رو نشوید.»^۷ در این زمان، دوستان پدر در تهران به سراغ «رنجی شری» می‌آیند و از او می‌خواهند که برای ادامه راه پدر با آنان همکاری کند و به منظور مبارزه با آلمانیها و کمک به متفقین به میان ایل بختیاری برود. آنان مأموریت داشتند با یک سازمان مخفی، که قرار بود به فرماندهی ژنرال سر مک‌کالین گابینز تشکیل شود، همکاری کنند.^۸

«آرین رنجی شری» در ماههای پایانی جنگ دوم جهانی، در سال ۱۹۴۴، از ایران خارج می‌شود، برای گذراندن یک دوره عالی اطلاعاتی به هند و اروپا می‌رود و پس از ۱۳ سال، در ۱۹۵۷ به ایران باز می‌گردد. مأموریت او ایجاد یک شبکه فوق‌العاده سری در تهران برای مبارزه با مأموران مخفی شوروی است. به نوشته «رنجی شری»، در این زمان تهران دومین مرکز مهم فعالیت‌های اطلاعاتی و جاسوسی، پس از بیروت، بود.^۹ در اینجا نیز زندگینامه «رنجی شری» با شاپور تفاوت‌هایی دارد:

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۵۶.
۲. رنجی شری، همان مأخذ، ص ۱۶.
۳. همان مأخذ، ص ۱۷.
۴. همان، مأخذ ص ۱۷.
۵. همان مأخذ، ص ۱۷.
۶. حسینقلی خان نواب چهار سال از اردشیر ریپورتر کوچک‌تر بود. او در بهمن ۱۳۳۲ش. درگذشت.
۷. همان مأخذ، ص ۱۸.
۸. همان مأخذ، ص ۱۹.
۹. همان مأخذ، صص ۲۰-۲۱.

شاپور ریپورتر تا سال ۱۹۳۷/۱۳۱۶ در ایران حضور داشت و در خرداد ۱۳۱۶ تحصیلات خود را در دبیرستان فیروز بهرام به پایان برد.^۱ عکسی از جشن فارغ‌التحصیلی دبیرستان فیروز بهرام در دست است که در آن شاپور در کنار برادرش، ایدلجی ریپورتر، و سایر همشاگردی‌های خود دیده می‌شود: نعمت‌الله مین‌باشیان، عزت‌الله مین‌باشیان، محسن پناهی، محمد مسعود، محمود صناعی، فرهنگ مهر، جعفر نخجوان، حسنعلی منصور، جواد منصور، احمد مدن‌پور، محمود قدیمی، شاه بهرام ورهرامی، ناصر اسکدار، یوسف فولادی، محمد بهروج، هوشنگ وصال، حامد روحانی، صدری میرعمادی، سیروس کروبیان، شجاع جهانگیری، رضا یمینی و همایون میکده.^۲ بعدها، برخی از این افراد به چهره‌های سرشناس سیاسی ایران بدل شدند: محمد مسعود روزنامه‌نگاری جنجالی و گستاخ شد که اقدامات و مواضعش کاملاً با عملیات روانی - تبلیغاتی که همشاگردی‌اش - شاپور ریپورتر - هدایت می‌کرد، انطباق داشت. او مرد امروز را به حربه هتاکیه‌های عوام‌فریبانه و باجگیری بدل نمود و در این راه قربانی شد.^۳ عزت‌الله مین‌باشیان همان مهرداد پهلبد است که بعدها با شمس پهلوی ازدواج کرد و وزیر فرهنگ و هنر شد. جواد منصور نیز چون پهلبد به وزارت رسید و حسنعلی منصور در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ ایران نخست‌وزیر شد. بعدها،

۱. گواهینامه پایان دوره اول تحصیلات متوسطه شاپور ریپورتر از دبیرستان فیروز بهرام، که در مرداد ماه ۱۳۱۶ صادر شده، موجود است. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند ۲-۱۱-۳-۱۲۹ الف.

۲. همانجا، تصویر شماره ۲۲۸۵-۱.

۳. ماجرای قتل محمد مسعود (شب ۲۲ بهمن ۱۳۲۶) از حوادث مرموز تاریخ معاصر ایران است. در مهرماه ۱۳۳۶، ابوالحسن عباسی و خسرو روزبه، از گردانندگان سازمان نظامی حزب توده ایران، به قتل مسعود اعتراف کردند و انگیزه‌ها و جزئیات این اقدام را شرح دادند (بنگرید به: سرهنگ علی زیبایی، کمونیزم در ایران یا تاریخ مختصر فعالیت کونیستها در ایران از اوایل مشروطیت تا فروردین ۱۳۴۳، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۳، صص ۲۳۰-۴۴۴). در ۳۰ فروردین ۱۳۲۸ دکتر مظفر بقایی کرمانی، در جریان استیضاح دولت ساعد، قتل محمد مسعود را دستمایه یا حمله به رزم‌آرا قرار داد. بقایی سپهبد رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش، را به همدستی در فرار روزبه از زندان متهم کرد و مدعی شد که گویا مسعود نامه‌ای از رزم‌آرا در اختیار داشت که این مسئله را ثابت می‌کرد و به این علت به قتل رسید. در این جلسه، رضا حکمت (سردار فاخر) درباره مسعود چنین گفت: «خدا رحمتش کند. همان‌طور که گفتید با یک حقوق کمی مشغول اعاشه بود و با چند صد هزار تومانی از دنیا رفت و با اشاعه فساد اخلاق بولهایی به دست آورد.» (مذاکرات مجلس. سال پنجم، شماره ۱۲۲۲، سه شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۸، صص ۴۱۹۷-۴۱۹۹). بقایی در جلسه ۱۴ خرداد ۱۳۲۹ مجلس این اتهام علیه رزم‌آرا را تکرار کرد و این بار خسرو روزبه در نامه مورخ ۲۱ خرداد ۱۳۲۹ از زندان شهربانی شیراز به او پاسخ داد. متن این نامه در مأخذ زیر منتشر شده است: حسین آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۳۵۸-۳۶۱.



شاپور ریپورتر در جشن فارغ‌التحصیلی مدرسه فیروز بهرام: ۱. شاپور ریپورتر ۲. ابدلجی ریپورتر
۳. محمد مسعود ۴. محسن پناهی ۵. عزت‌الله مین‌باشیان (مهرداد پهلبد) ۶. نعمت‌الله مین‌باشیان
۷. حسنعلی منصور ۸. محمود صانمی ۹. فرهنگ مهر ۱۰. جواد منصور ۱۱. یوسف فولادی ۱۲.
همایون میکده ۱۳. شجاع جهانگیری ۱۴. هوشنگ وصال ۱۵. محمد بهروج | ۱-۲۳۸۵

شاپور با برخی از این دوستان دوره دبیرستان، از جمله با مهرداد پهلبد و برادران منصور، رابطه نزدیک داشت. تصویری از حسنعلی منصور در دست است که در سال ۱۳۴۰ آن را با عبارات زیر به شاپور تقدیم کرده است: «تقدیم به دوست عزیز و استاد و راهنمای خودم شاپور ریپورتر - حسنعلی منصور».^۱ این در زمانی است که حسنعلی منصور، همراه با امیرعباس هویدا و سه تن دیگر «کانون مترقی» را تشکیل داده و در کسوت جدید «نخبگان آمریکایی» برنامه‌های پیچیده را برای فریب دادن جان‌کنده و دولت دمکرات آمریکا و از میان برداشتن علی‌امینی، به عنوان رقیب قدرتمند محمدرضا پهلوی، پیش می‌برد. توصیفی که حسنعلی منصور از شاپور ریپورتر، به عنوان «استاد و راهنمای خود»، به دست داده رابطه‌ای فراتر از دو دوست صمیمی را نشان می‌دهد و تأییدی است بر تحلیلی که در سال ۱۳۶۹ از ماجرای سقوط دولت امینی و جایگاه تاریخی «کانون مترقی» و دولتهای حسنعلی منصور و اسدالله علم به دست داده‌ام.^۲ فرهنگ مهر، رئیس پیشین دانشگاه پهلوی، نیز از آن زمان تا به امروز در زمره نزدیک‌ترین دوستان شاپور جای دارد و شنیده‌ام که گویا قصد دارد کتابی درباره زندگی اردشیر و شاپور ریپورتر بنویسد. این اطلاع را، اگر صحت داشته باشد، باید به فال نیک گرفت. این‌گونه نوشته‌های فرهنگ مهر، به سبب اطلاعاتی که وی از مسائل پس برده دارد، واجد اهمیت تاریخی فراوان است. فرهنگ مهر در سال ۱۳۴۸ جزوه‌ای در ۳۳ صفحه منتشر کرد با عنوان سهم زرتشتیان در انقلاب مشروطیت ایران. این جزوه حاوی اطلاعات دست اول و بدیعی است درباره نقش شبکه اردشیر ریپورتر در حوادث انقلاب مشروطه.

شاپور ریپورتر در سال ۱۳۱۶/۱۹۳۷ به بمبئی و سپس به انگلستان عزیمت کرد و در سال ۱۹۳۹ تحصیلات خود را در کالجهای وست‌مینستر و کینگ دانشگاه کمبریج به پایان برد. او پس از طی یک دوره ده ساله در سال ۱۳۲۶/۱۹۴۷ به طور کامل در ایران مستقر شد. مأموریت شاپور ایجاد همان «شبکه فوق‌العاده سری» است که «آرین رنجی سری» از آن سخن گفته است. شاپور ریپورتر در کتاب فوق‌سالهای ۱۹۴۴-۱۹۵۷، نه‌زمان واقعی آن یعنی سالهای ۱۹۳۷-۱۹۴۷، را به عنوان دوران عدم حضور خود در ایران ذکر می‌کند تا به این ترتیب نقش مرموز و مؤثر خویش را در حوادث سالهای جنگ دوم جهانی و پس از آن، به ویژه نقش خود را در حوادث جنبش ملی شدن صنعت نفت و

۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. تصویر شماره ۱۹۷۷-۱-پ

۲. بنگرید به [عبدالله شهبازی]. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۳۵۵-۳۶۵.



عکس اهدایی حسنعلی منصور به شاپور ریپورتر | ۱۹۷۷ | پ ۱

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پوشیده دارد. با این هدف است که شاپور زمان تأسیس این «شبکه فوق‌العاده سری» را ده سال به جلو می‌برد.

سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر در ام. آی. ۶

اولین سندی که معرفی می‌شود، سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر در سرویس اطلاعاتی بریتانیا I است که سیر زندگی شاپور و مسئولیتهای او را بیان می‌دارد.^۱ در مورد این سند دو توضیح ضرور است:

اول: سند فوق دو برگ تایپی است فاقد سربرگ و مهر و امضاء که در آن زندگینامه مختصر شاپور بیان شده است. این رویه‌ای است که در سرویس‌های اطلاعاتی مرسوم است و به دلایل امنیتی، معمولاً، بجز در موارد خاص و ضرور و از جمله در مکاتبات رسمی اداری، اسناد مهم بدون سربرگ و امضا و هر نوع علامت دیگر تنظیم می‌شود. برای اینکه مقایسه‌ای به دست دهم، به تصویر یک سند داخلی سیا در مورد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ استناد می‌کنم. این سند، صفحه اول تاریخچه عملیات کودتای ۲۸ مرداد است که به وسیله دکتر دونالد ویلبر برای آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) تهیه شده است. سند فوق از مشخصات ظاهری مشابه با سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر برخوردار است.

دوم: سند بیوگرافیک شاپور فاقد تاریخ است ولی با بررسی دقیق می‌توان زمان تنظیم آن را مشخص کرد:

۱. در آغاز سند، درجه شاپور ریپورتر «سرتیپ» ذکر شده است. تصویری از شاپور در لباس نظامی ارتش بریتانیا در دست است که در پشت آن شاپور با دستخط خود زمان برداشتن این عکس را سال ۱۹۶۹ میلادی ذکر کرده است. این تصویر را در پیوستهای جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (در کنار عکس لرد ویکتور روچیلد) آورده‌ام. در اصل عکس، درجه سرهنگ تمامی شاپور به وضوح نمایان است. بنابراین، سند بیوگرافیک شاپور به بعد از برداشتن این عکس تعلق دارد؛ یعنی مربوط به زمانی است که شاپور به درجه سرتیپی ارتقاء یافت.

۲. در سطر اول سند بیوگرافیک، شاپور به عنوان دارنده «نشان خدمات برجسته» S معرفی شده است. این رویه رسمی در بریتانیاست که نشانی‌های اشخاص را بعد از نام ذکر می‌کنند. پس، سند فوق به زمانی تعلق دارد که شاپور هنوز «نشان امپراتوری بریتانیا» را دریافت نکرده و به رده بالاتر، یعنی شهسواری امپراتوری

۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند ۱-۲۲-۱۲۹ الف، صص ۲۷۱۱۳-۲۷۱۱۴.

CURRICULUM VITAE
OF
BRIGADIER SHAFQUR A. REPORTER, D.S.O

- 2 -

At the end of his assignment at the U.S. Embassy, the Secretary of State offered him Permanent Status in the State Department and the offer of U.S. citizenship in recognition of Mr. Reporter's "distinguished services to the Common Cause".

He was promoted Colonel and appointed Liaison Officer to H. H. K. the Shah, in which capacity he made a major contribution to the direct and vitally important links of the Service with the Shah.

Though frequently visiting London and Washington, Brig. Reporter, D.S.O. remains permanently accredited to the Persian of the Shah in Teheran where he has been working with great distinction. He is the principal adviser to the Chief on matters relating to Iran and the Shah. He is eminently qualified for this highly responsible position by virtue of his ethical and religious ties to Iran. He is married and has two children.

Hobbies: He has compiled several books on English-Persian Idioms.

BORN in Teheran (Persian) 1910, son of the late SIR ANDEHRUJI REPORTER, K.C.B.E. (BARONET) and LADY SIKHRAMOOU.

Educated in Westminster and King's College Cambridge University where he graduated in 1933 with Honours in Political Science, History, Languages and English Literature. On graduation he was recommended by the University Prospect for Special Duty attached to the Foreign Office.

He saw active service in France, Middle East and on the Indo-Burmese frontier, being mentioned in dispatches and awarded the Distinguished Service Order.

In October 1943, he was assigned for Special Duty in New Delhi where he organized and directed Persian broadcasts to Iran and Afghanistan.

In 1945 he was assigned for Special Duty to the Persian Gulf (Bahrein) and a year later to China where his coverage of events received special Service Commendation.

In 1947, he was seconded to the Indian External Affairs Ministry and served in Teheran as Senior Press Secretary to the First Indian Ambassador accredited to Teheran.

During the oil crisis and for a period of three years he was seconded to the U.S. Department of State as Political Adviser to Ambassador Henderson. He was in charge of Field Operations during the entire period that culminated in the overthrow of Mossadeq. During this period he also taught at the Imperial Staff College in Teheran, as well as covering events for The Times Herald, U.S. Report and World News, and other newspapers.

cont...

بریتانیا، نیز ارتقاء نیافته بود. شاپور در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۹/۱۹ آبان ۱۳۴۸ در کاخ باکینگهام نشان امپراتوری بریتانیا را از ملکه الیزابت دوم دریافت کرد.
 ۳. مقایسه فوق روشن می‌کند که شاپور ریپورتر در اوایل سال ۱۹۶۹ درجه سرهنگی داشت، اندکی بعد به درجه سرتیپی ارتقا یافت و در نوامبر ۱۹۶۹/ آبان ۱۳۴۸ نشان امپراتوری بریتانیا را دریافت کرد. بنابراین، زمان تنظیم سند بیوگرافیک شاپور را باید در بهار یا تابستان ۱۳۴۸/۱۹۶۹ دانست. طبق رویه متعارف، این بیوگرافی برای ارائه به دربار بریتانیا و طی مراحل مقدماتی اعطای نشان امپراتوری بریتانیا تنظیم شده و به همین سبب نسخه‌ای از آن در اختیار شاپور قرار گرفته است.

[ترجمه سند]

تاریخچه مختصر زندگی سرتیب شاپور ا. ریپورتر، دارنده نشان خدمات برجسته^۱
 متولد ایران (تهران) در سال ۱۹۲۰، پسر مرحوم سراردشیرجی ریپورتر دارای نشان^۲ (بارونت)^۳ و لیدی شیرین بانو.
 در کالجهای وست‌مینستر و کینگ دانشگاه کمبریج تحصیل کرد و در سال ۱۹۳۹ با درجه عالی در درس علوم سیاسی، تاریخ، زبان و ادبیات انگلیسی فارغ‌التحصیل شد. در زمان فارغ‌التحصیلی از سوی ریاست دانشگاه برای کار در اداره خدمات ویژه^۴ وابسته به وزارت امور خارجه پیشنهاد شد.
 او در فرانسه، خاورمیانه و در مرزهای هند و برمه با پشتکار خدمت کرد و به این دلیل مورد تقدیر کتبی قرار گرفت و به دریافت نشان خدمات برجسته مفتخر شد.
 در اکتبر ۱۹۴۳ در اداره خدمات ویژه دهلی نو منصوب شد و در آنجا رادیو فارسی را برای ایران و افغانستان سازماندهی و اداره کرد.

S

S.

نشان نظامی ارتش بریتانیا که به خاطر خدمات عملیاتی برجسته اعطا می‌شود.
 ۲. تنظیم‌کننده سند اشتباه کرده و منظور او شهسوار فرمانده امپراتوری بریتانیا است که علامت اختصاری آن است نه . شاپور ریپورتر نیز بعدها، در سال ۱۹۷۳، به این مقام دست یافت و شهسوار فرمانده امپراتوری بریتانیا شد.

بارونت رده‌ای در میان لرد (بارون) و شهسوار (شوالیه) محسوب می‌شود و از این رو دارندگان این عنوان در مجلس لردها جایگاهی ندارند. بارونت بر تمامی رده‌های شهسواری، بجز شهسوار بند جوراب (شوالیه گارتر) برتری دارد. بارونت‌ها، مانند شوالیه‌ها، با عنوان «سِر» شناخته می‌شوند و زنان ایشان «لیدی» خوانده می‌شوند. این عنوان در ۲۲ مه ۱۶۱۱ در زمان جیمز اول استوارت پدید شد. علت پیدایش آن نیاز مالی دربار بریتانیا بود که آن را به فروش القاب و مناصب درباری از یک سو و تحرکات شدید ماوراء بحار از سوی دیگر وامی‌داشت.

S

در سال ۱۹۴۵ در اداره خدمات ویژه خلیج فارس (بحرین) منصوب شد و یک سال بعد به چین اعزام گردید که در آنجا به خاطر [فعالیت چشمگیرش در] انعکاس حوادث به دریافت تقدیرنامه خدمات ویژه نائل آمد.

در سال ۱۹۴۷ به وزارت امور خارجه هند مأمور شد و در تهران در مقام دبیر اول ارشد نخستین سفیر هند در ایران خدمت کرد.

در دوران بحران نفت و برای یک دوره سه ساله به وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا مأمور شد و در مقام مشاور سیاسی هندرسن، سفیر کبیر، خدمت کرد. او در تمامی دورانی که به سرنگونی مصدق انجامید مسئولیت عملیات در صحنه^۱ را به عهده داشت. در این دوران، او همچنین در دانشکده سلطنتی ستاد [دانشگاه جنگ] در تهران تدریس می‌کرد و گزارشگر تایمز (لندن)، یو.اس. ریپورت اند ورلدنیز^۲ و سایر روزنامه‌ها بود.

در پایان مأموریت او در سفارت ایالات متحده امریکا، وزارت امور خارجه ایالات متحده به پاس «خدمات درخشان» آقای ریپورتر به «اهداف مشترک» [امریکا و بریتانیا] مقام عضویت دائمی وزارت امور خارجه و شهروندی ایالات متحده را به او اعطا کرد.

او به درجه سرهنگ تمامی ارتقا یافت و در مقام افسر رابط^۳ [سرویس اطلاعاتی بریتانیا] با اعلیحضرت شاه منصوب گردید. در این سمت توانمندی وی سهم بزرگی در «پیوندهای مستقیم و بسیار مهم و حیاتی»^۴ سرویس [اطلاعاتی بریتانیا] با شاه داشت.

هرچند سرتیب ریپورتر، دارای نشان خدمات برجسته، غالباً از لندن و واشنگتن دیدن می‌کند، ولی همچنان مورد اعتماد پایدار شخص شاه در تهران است، شهری که وی با تشخص فراوان در آنجا خدمت می‌کند. او مشاور اصلی رئیس [اینتلجنس سرویس بریتانیا] در امور مربوط به ایران و شاه است. او به سبب پیوندهای قومی و دینی‌اش با ایران برای تصدی این مسئولیت بسیار خطیر واجد شایستگی فراوان است. متأهل و دارای دو فرزند است.

سرگرمی: او چند کتاب درباره اصطلاحات انگلیسی - فارسی تألیف کرده است.

سند بیوگرافیک شاپور از اهمیت تاریخی فراوان برخوردار است به ویژه در آنجا که جایگاه شاپور را در مقام رئیس عملیات داخلی (عملیات صحنه) در طرح مشترک سیا و

ام.ای.۶ برای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیان می‌دارد. با اتکا بر این سند، امروزه ما می‌توانیم ابعاد ناشناخته و جدیدی از کودتای ۲۸ مرداد را ترسیم کنیم. در طرح کودتا، که آمریکاییها نام رمز «عملیات تی.پی.آجاکس»^۱ و انگلیسیها نام «عملیات چکمه»^۲ را بر آن نهاده بودند، کرمیت روزولت از سوی سیا و کریستوفر وودهاوس از سوی ام.ای.۶ مسئولیت عالی داشتند. این دو مسئولان منطقه و ایران در سرویسهای اطلاعاتی متبوع خود بودند و به سبب اهمیت عملیات کودتا طی یک دوره کوتاه در ایران مستقر شدند. مع‌هذا، مسئولیت مستقیم این عملیات مشترک را در ایران سرهنگ دوم شاپور ریپورتر به عهده داشت و این نکته‌ای است که در اسناد و کتب و مقالاتی که تاکنون درباره کودتا منتشر شده ناگفته مانده است. تنها استثنا، خاطرات وودهاوس است که در آن اشاره‌ای کوتاه به نقش شاپور ریپورتر شده است. وودهاوس می‌نویسد:

ارابین | زینر همچنین یک پارسی اهل بمبئی را که همشاگردی شاه بود^۳ به من معرفی کرد. اگر چه در آن موقع او آدم مهمی نبود ولی بعدها به واسطه خدماتی که برای ما انجام داد به لقب سرشاپور ریپورتر مفتخر شد.^۴

در زمان تدوین ظهور و سقوط سلطنت پهلوی درباره این گفته وودهاوس داوری زیر را به دست دادم:

این جمله وودهاوس تصادفی درز نکرده... و در چارچوب مجموعه اطلاعات انحرافی قابل ارزیابی است که به منظور منحرف ساختن توجه... از نقش و اهمیت شاپورجی انتشار یافت. این اطلاع انحرافی چنین القا می‌کند که گویا شاپورجی عامل بومی کم‌اهمیتی در ام.ای.۶ بود که ارتباطات وی از طریق رابین زینر تأمین می‌شد.^۵

سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر صحت ارزیابی نگارنده را به اثبات رسانیده و نقش برجسته او را در عملیات کودتا مسجل می‌سازد.

در مجموعه اسناد شاپور ریپورتر اسناد دیگری وجود دارد که مطالب مندرج در سند بیوگرافیک فوق را تأیید و دقیق‌تر می‌کند. براساس این اسناد و منابع دیگر می‌کوشیم تا سالهای اولیه زندگی اطلاعاتی شاپور ریپورتر را مورد بازنگری قرار دهیم.

۲. چنانکه در ظهور و سقوط نیز متذکر شده‌ام، ادعای همشاگردی بودن شاپور ریپورتر و شاه صحت ندارد.
 ۳. کریستوفر م. وودهاوس. عملیات چکمه. ترجمه فرحناز شکوری. تهران، انتشارات نور، ۱۳۶۷. صص ۲۰-۲۱.
 ۵. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۲، صص ۱۷۸-۱۷۹ (زیرنویس).



شاپور ریپورتر در لباس ارتش بریتانیا با درجه سرهنگ تمامی (۱۹۶۹م / ۱۳۴۸ش)

نخستین سالهای کار در اینتلجنس سرویس

در سند بیوگرافیک شاپور می‌خوانیم که او پس از اتمام تحصیل در دانشگاه کمبریج (۱۹۳۹) کار در اداره خدمات ویژه وزارت خارجه را آغاز کرد و در فرانسه و خاورمیانه و مرزهای هند و برمه خدمت نمود و از این رو نشان خدمات برجسته S به وی اعطا شد.

درباره این مقطع از زندگی شاپور سند دیگری در دست نداریم و زندگینامه رسمی شاپور مندرج در ، که خود او تنظیم کرده، نه تنها مطلبی را روشن نمی‌کند بلکه ابهامهایی می‌آفرینند. شاپور در هواپیماها دارا بودن نشان خدمات برجسته و زمان دریافت آن را ذکر نکرده است. به گمان من علت این است که نشان فوق به نظامیان اختصاص دارد و شاپور نمی‌خواهد خود را به عنوان یک فرد نظامی معرفی کند. شاپور

در هویزه تنها قبولی خود برای ادامه تحصیلات عالی در بمبئی را، پس از اتمام تحصیلات در مدرسه زرتشتیان تهران، ذکر می‌کند و ادامه تحصیل در کالجهای وست‌مینستر و کینگ دانشگاه کمبریج را مسکوت می‌گذارد. به یقین، شاپور در حوالی سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۰ در انگلستان حضور داشت زیرا اولین گذرنامه انگلیسی او، به شماره ۳۶۳۰۶۰، صادر شده از لندن و متعلق به همین سالهاست.^۱ به علاوه، دو گواهینامه تحصیلی موجود است که نشان می‌دهد شاپور آموزش خود را پس از دوره کمبریج ادامه داده و از سال ۱۹۴۰ تا ژانویه ۱۹۴۱ در کالج پیتمن لندن^۲ تحصیل می‌کرده است.^۳

شاپور ریپورتر در هویزه مشاغل خود در سالهای ۱۹۴۰-۱۹۴۳ را چنین ذکر کرده است: «کارمند روابط عمومی سفارت بریتانیا در تهران».^۴ به عبارت دیگر، او هیچ اشاره‌ای به آموزشها و مأموریتهای خود در طی سالهای فوق نمی‌کند.

سرپرستی بخش فارسی رادیو دهلی

شاپور ریپورتر در هویزه مشاغل خود در سالهای ۱۹۴۳-۱۹۴۵ را «سرپرستی بخش فارسی رادیو سراسری هندوستان» و در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۸ تدریس زبان انگلیسی در «کالج سلطنتی ستاد» تهران (دانشگاه جنگ) ذکر کرده است. طبق مندرجات سند بیوگرافیک، شاپور در اکتبر ۱۹۴۳ در اداره خدمات ویژه دهلی نو منصوب شد و بخش فارسی رادیو دهلی را سازماندهی و اداره کرد، در سال ۱۹۴۵ به بحرین، و در سال ۱۹۴۶ به چین اعزام شد.

سایر اسنادی که در دست ماست سیر زندگی شاپور ریپورتر را در سالهای فوق چنین ترسیم می‌کند:

در مه ۱۹۴۳/اردیبهشت ۱۳۲۲ شاپور در هتل آپولوی دهلی نو، واقع در خیابان نیکلسن، اقامت دارد. در ۳۱ مه آجودان ژنرال ستاد کل ارتش بریتانیا در هند طی نامه‌ای، که به آدرس فوق ارسال شده، از شاپور می‌خواهد که عطف به درخواست مورخ ۱۹ مه ۱۹۴۳ او خطاب به دبیر هیئت مرکزی مصاحبه، هر چه زودتر برای مصاحبه به ستاد مرکزی، بلوک ۴۲، اتاق شماره ۴۲ مراجعه کند.^۵

۱. همان مأخذ. صص ۱۷۴-۱۷۵ (زیرنویس).

S I

۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. اسناد ۱۲۹-۰۹-۱ الف و ۱-۱-۲۹ الف.

۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۱-۳۲۲-۱۲۹ الف.

در ۱۹ ژوئن ۱۹۴۳ یکی از دوستان شاپور به نام جک دورو^۱ از یک پادگان نظامی در بمبئی به شاپور ریپورتر در هتل آپولو (دهلی نو) نامه‌ای می‌نویسد. در این نامه چنین آمده است: «فکر می‌کنم تا به حال به تو مأموریت داده‌اند و اگر هنوز به ایران نرفته‌ای راهی آن هستی.»^۲ جک دورو هم‌دوره نظامی و دوست صمیمی شاپور بود که در اواخر سال ۱۹۴۵ در مصر به قتل رسید.

در ۲۴-۳۰ اوت ۱۹۴۳ چارلز بارنس،^۳ مدیر اخبار رادیو سراسری هند، نامه‌ای به ریاست ستاد ارتش هند می‌نویسد و رونوشت آن را برای شاپور می‌فرستد. بارنس با ارجاع به نامه مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۴۳ اعلام می‌کند که اگر قرار است آقای ریپورتر به دلایل اضطراری به لشکر اطلاعاتی هندوستان^۴ مأمور شود و برای تصدی مسئولیت به ایران اعزام گردد، ما آمادگی داریم که او را در یک فاصله سه ماهه (که بتوانیم فرد دیگری را جایگزین وی کنیم) از خدمت در رادیو مرخص کنیم.^۵

در ۶ اکتبر ۱۹۴۳ مدیر اخبار رادیو سراسری هند طی نامه‌ای به ریاست ستاد ارتش هند، درباره انتقال شاپور به لشکر اطلاعاتی هند، خواستار دریافت پاسخ نامه مورخ ۲۴-۳۰ اوت ۱۹۴۳ (نامه قبلی) است.^۶

در ۲۵ مارس ۱۹۴۴ جلسه‌ای با شرکت شخصیت‌های فرهنگی هندی و ایرانی (علی‌اصغر حکمت، ابراهیم پورداوود و غلامرضا رشید یاسمی) در کاخ بلاویزنا^۷ تشکیل می‌شود. کارتی در دست ماست که در آن محل جلوس شرکت کنندگان در جلسه برای اطلاع مدعوین مشخص شده است. شاپور ریپورتر یکی از اعضای این جلسه است. در یک ضلع میز آقای محمود علی بیگ جلوس می‌کند و در ضلع دیگر سروان بشیرالدین احمد. در رأس میز (رو به در ورودی) به ترتیب افراد زیر می‌نشینند: آقای عزیز احمد، آقای وحیدالدین احمد، دوشیزه زینب حسن نواز جنگ، پروفیسور ابراهیم پورداوود، خانم ال ادروس، عالیجناب شاهزاده برار، آقای میرعلی‌اصغر حکمت، خانم میرخان، نواب زین یار جنگ بهادر، نواب عنایت جنگ بهادر، سرهنگ علی‌رضا. در ضلع دیگر میز (پشت به در ورودی) به ترتیب افراد زیر جلوس می‌کنند: آقای طاهرعلی خان، آقای م. احمد، دوشیزه لیلا حسن نواز جنگ، پروفیسور غلام رشید

۲. همانجا. سند شماره ۴۱-۱۲-۳-۱۲۹ الف.

۱. I

۵. همانجا. سند شماره ۲-۳۲۲-۱۲۹ الف.

۶. همانجا. سند شماره ۳-۳۲۲-۱۲۹ الف.

نامہ چارٹرڈ پارس مدبر اخبار رادھو ہند بہ ستاد کل ارتش بریتانیا دو ہند دوربارہ
انتقال شاہپور راجپوت بہ لشکر اطلاعات ہند [۳۰-۷۲] ۳۰ اوت ۱۹۴۳ [۱۱۲-۳۷۲۷-۲] الف

No. 44512/A.G.2(c)
GENERAL HEADQUARTERS, INDIA,
Adjutant General's Branch,
New Delhi, the 3/ May 1943.

To

Mr. S. A. Reporter,
Apollo Hotel,
McIntosh Road,
M. I.

Reference your application dated 19th May 1943 to the
Secretary, Central Interview Board (C) Dehra Dun.

Will you please report for interview at this Headquarters
Adjutant General's Branch, A.G.2(c), Block No. 171 Room No. 42,
as early as possible.

محمد سعید احمد
معاونت

for ADJUTANT GENERAL IN INDIA.

نامہ ستاد کل ارتش بریتانیا دو ہند بہ شاہپور راجپوت برائے انجام
مصاحبہ [۳۱-۳۷۲۷-۱] (۱۹۴۳) الف

(CITE COPY).
Mr. S. A. Reporter,
Broadcasting House,
New Delhi, 24th/25th August 43
222-208/26. 128-74/8563

To: The Chief of the General Staff (CGS(G)),
General Headquarters, India,
General Staff Branch, New Delhi.

Subject: Mr. S. A. Reporter - Application
for commission in the Intelligence Corps
Code 112513.

Please refer to the correspondence ending
with your letter No. 5482/207/CGS(G) dated
22nd July 1943.

If Mr. Reporter could be given an emergency
commission in the Intelligence Corps and the
assurance of a posting to service in India, he
should be prepared to release his free service
with all India Radio at 6 months notice (to enable
us to procure a substitute).

Kindly let us know whether or not this can
be granted.

Sd. Charles Harris,
OFFICER IN CHARGE,
All India Radio.

محمد سعید احمد
معاونت

TABLE PLAN

Mr. Mahmood Ali Bary

Mr. Aziz Ahmad
 Mr. Wahiduddin Ahmad
 Mrs. Kamah Hassan Nawaz Jang
 Prof. Ibrahim Inayat Durrani
 Mrs. Elizabeth
 S. H. The Prince of Bahr
 Mr. Mir Ali Asghar Khan
 Mrs. Mir Khan
 Mrs. Zain Yar Jang Bhatt
 Kamah Farqah Jang Bhatt
 Colonel Ali Khan

Capt. Bahadur Khan

Inis Vista Palace,
25-3-1944.

کارت جلسہ مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۴ در ہند با شرکت علی اصغر حکمت، ابراہیم پور داؤد، غلام رضا رشید یاسینی، شاہزاد ریپورٹر و مقامات ہندی

Broadcasting House,
272-S.O.F.T./S.169-177,
New 6th October 43.

To: The Chief of the General Staff (GSI(x)),
General Headquarters, India,
General Staff Branch, New Delhi.

Subject: Mr. Shamour A. Reporter - application
for commission in the Intelligence
Corps (India).

Please refer to the correspondence ending
with my letter No.283-8042/S.169-74/3960 dated
22nd/23rd August 1943. Your last letter was
No.642/MI/GSI(x) dated 26th July 1943.
I should be grateful if you would kindly expedite
a reply to my letter mentioned above.

DEPT. OF MRS,
ALL INDIA RADIO.

سر شاہزاد

نامہ رادیو ہند بہ ریاست ستاد کل ارتش بریتانیا در ہند دربارہ انتقال شاہزاد ریپورٹر
بہ لشکر اطلاعاتی ہند (۶ اکتوبر ۱۹۴۳) [۳۳۲۲۷-۱۱۲۹ الف]

یاسمی، بیگم حسن نواز جنگ، نواب قدرت نواز جنگ بهادر، بیگم زین یار جنگ، نواب حسن نواز جنگ بهادر، خانم بشیرالدین احمد، آقای محمد میرخان، آقای شاپور ازیوتر.^۱

در ۴ اوت ۱۹۴۴ چارلز بارنس، مدیر اخبار رادیو سراسری هند، معرفی‌نامه عمومی صادر می‌کند. در این نامه چنین آمده است: آقای شاپور ریپورتر مسئول واحد ایران در رادیو سراسری هند برای انجام دادن امور شخصی فوری خود به تهران سفر می‌کند. از آنجا که سرعت آقای شاپور در این سفر و انجام هر چه سریع‌تر کار ایشان واجد اهمیت است، سپاسگزار خواهیم بود که در این زمینه هر نوع همکاری از نظر تسهیلات حمل و نقل غیرنظامی و نظامی انجام گیرد.^۲

اسناد فوق نشان می‌دهد که شاپور ریپورتر در سالهای ۱۹۴۳-۱۹۴۴ سرپرستی بخش فارسی رادیو دهلی را برعهده داشت و در اوت ۱۹۴۴ در تدارک عزیمت به محل جدید مأموریت خود بود. تصویری از شاپور ریپورتر در زمان اداره بخش فارسی رادیو دهلی در دست داریم که او را در حال گویندگی در پشت میکروفون رادیو نشان می‌دهد. این تصویر در پیوستهای ظهور و سقوط سلطنت پهلوی به چاپ رسیده است.


شاپور ریپورتر تنها کسی نیست که در سالهای جنگ دوم جهانی در زمینه سخن‌پرانی و تبلیغات (جنگ روانی) به زبان فارسی فعالیت داشت و به سرویس اطلاعاتی بریتانیا یا شبکه‌های پنهان مرتبط با آن وابسته بود. اولین مدیر و گوینده بخش فارسی رادیو لندن (بی.بی.سی)، که در ۲۹ دسامبر ۱۹۴۰/۸ دیماه ۱۳۱۹ آغاز به کار کرد، حسن موقر بالیوزی بوشهری^۳ است.^۴ در همین زمان، بهرام شاهرخ^۵ بخش فارسی

۱. همانجا، سند شماره ۲۷۵۹۸. ۲. همانجا، سند شماره ۴-۳۲۲-۱۲۹ الف.

۳. حسن بالیوزی بوشهری، پسر علی محمدخان موقرالدوله، از اعضای خاندان افغان (خویشان علی محمد باب) است که به عنوان یکی از سران فرقه بهائی و از کارگزاران مؤثر بریتانیا در ایران شناخته می‌شود. موقرالدوله سالها حاکم بوشهر بود و پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ در کابینه سیدضیاءالدین طباطبایی وزیر فواید عامه و تجارت و فلاح شد و در همین زمان درگذشت. حسن بالیوزی لقب موقرالدوله را از پدر به ارث برد و در سالهای ۱۹۳۷-۱۹۶۰ میلادی ریاست محفل ملی روحانی بهائیان بریتانیا را به دست گرفت. در سال ۱۹۵۷ شوقی‌افتدی (رهبر بهائیان) بالیوزی را به عنوان یکی از ایادی ام‌الله منصوب کرد. او سازمان‌دهنده کنفرانس معروف بهائیان است که در سال ۱۳۴۲ در لندن برگزار شد و اعتراض شدید امام خمینی را برانگیخت.

۴. «تاریخ پنجاه ساله بخش فارسی رادیو بی.بی.سی»، برنامه فارسی رادیو بی.بی.سی، شنبه ۱۳۶۹/۸/۱۰.

۵. بهرام شاهرخ پسر ارباب کیخسرو شاهرخ است که با اردشیر ریپورتر، پدر شاپور، پیوند نزدیک داشت و در

GOVERNMENT OF INDIA
 Telephone: "AIRWAYS"
 Telephone: 222.

 ALL INDIA RADIO,
 CENTRAL NEWS ORGANISATION.
 Broadcasting House,
 Parliament Street, New Delhi.
 Ref. No. 10932/44.
 New Delhi, 4th August 1944.

TO ALL WHOM IT MAY CONCERN

Mr. Shapour A. Reporter, the Supervisor of the Iranian Unit in AIR, is travelling to Tehran on urgent private business. He has been allowed to do this on condition that he performs the journey to Tehran and back in the minimum possible time. As it is important that Mr. Shapour should be able to perform the journey to and from Tehran as speedily as possible, we shall be grateful for any assistance which may be afforded to him in providing civil or military transport facilities.

Charles Sans

Director of News, AIR.

گواهی اشتغال شاپور ریپورتر در رادیو هند به عنوان سرپرست بخش ایرانی
 به امضای چارلز بارنس مدیر اخبار رادیو هند | ۴-۳۲۲۲-۱۲۲۹الف

رادیو برلین را اداره می‌کرد. بخش فارسی رادیو اسرائیل، که در آن زمان رادیو بیت‌المقدس خوانده می‌شد، نیز به وسیله همین کانون بنیانگذاری شد و اداره آن را یکی دیگر از سران فرقه بهائی و از خویشان حسن البایوزی، به نام تیرافان، برعهده داشت.^۱

→ واقع برکشیده اردشیرجی بود. در سالهای جنگ دوم جهانی بهرام شاهرخ به عنوان مأمور نفوذی بریتانیا در آلمان خدمت می‌کرد. این رویه در دوران جنگ اول جهانی نیز وجود داشت و گروهی از ایرانیان و هندیان در کسوت آلمانوفیلی در برلین به سود سرویس اطلاعاتی بریتانیا فعالیت می‌کردند. در پیوستهای ظهور و سقوط سلطنت پهلوی تصویری از شاپور ریپورتر و بهرام شاهرخ و غلامعلی وحید مازندرانی مندرج است.

۱. در تاریخ ۵ آبان ۱۳۱۹ عبدالحسین اسفندیاری سرکنسول ایران در فلسطین و شرق اردن به وزارت امورخارجه در تهران چنین می‌نویسد: «چندروز پیش بنا به احضار اداره کل اطلاعات فلسطین آقای تیرافان از حیفا به بیت‌المقدس آمده و در این سرکنسولگری حاضر و اظهار داشت که اداره نامبرده با او مذاکره نموده که برنامه رادیو را به زبان فارسی تهیه و خودش هم در رادیو بگوید. نامبرده پاسخ داده شخصاً ممکن است این کار را سرپرستی و اداره نماید ولی نمی‌تواند در رادیو اخبار را بگوید. از او خواسته بودند که چند نفر ایرانی پیدا کند که بتوانند از عهده ترجمه و گفتن اخبار به زبان فارسی برآیند. نامبرده، با اینکه خودش بهائی است، گفته بوده ایرانی مسلمانی که بتواند از عهده انجام این کار برآید در فلسطین نیست و من هم صلاح نمی‌دانم که تمام کارکنان برنامه رادیو زبان فارسی از بهائیان باشند بهتر این است دو نفر شخص لایق از ایران



شاپور ریپورتر سرپرست و گوینده بخش فارسی رادیو دهلی

مأموریت در بحرین

طبق سند بیوگرافیک، شاپور ریپورتر در سال ۱۹۴۵ در اداره خدمات ویژه خلیج فارس (بحرین) منصوب شد.

از دوران اقامت شاپور در بحرین تنها دو تصویر در دست داریم که در پیوستهای جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی به چاپ رسیده است. در یکی از این عکسها تنها شاپور در کسوت اعراب حضور دارد و دیگری او را با یک افسر انگلیسی و یک فرد ملبس به لباس عربی نشان می‌دهد.

تهران - لندن - تهران

در سال ۱۹۴۶ شاپور مدت کوتاهی در تهران است و سپس در لندن و باز در تهران:

→ استخدام نمایند. امروز هم از اداره رادیو آگاهی دادند تاکنون کسی را پیدا نکرده‌اند و در این صورت انجام برنامه رادیو به زبان فارسی برای ایران و فارسی زبانهای خاور نزدیک و خاور وسطی به عهده تأخیر افتاده است. به طوری که در پیش به عرض رسانده، حقیقتاً در فلسطین ایرانی مسلمانی که بتواند از عهده ترجمه و گفتن اخبار در رادیو برآید نیست و اداره اطلاعات فلسطین برای انجام این مقصود پنج کارمند لازم دارد که در این مدت هر قدر تفحص شده کسی بجز بهائی و یهودی پیدا نشده است.» به کوشش مرضیه یزدانی، استاد مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین ۱۳۰۰-۱۳۲۰ ش. تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴، ص ۷۲.



شاپور ریپورتر در بحرین

در ۳۱ مارس ۱۹۴۶ کارت عضویت افتخاری شاپور در انستیتوی انگلیسی-ایرانی^۱ (تهران) صادر شده است. در پشت این کارت شاپور نام و آدرس دو نفر را نوشته است: «آقای حسین نمازی، شرکت شرق و خارجه، سرای کاظمیه، خیابان ناصرخسرو» و «آقای کریم آل شریف، بحرین».^۲ این حسین نمازی احتمالاً همان حاج حسین نمازی برادر زن سیدضیاءالدین طباطبایی است. شاپور بعدها با حسین نمازی رابطه نزدیک داشت. در مجموعه اسناد شاپور ریپورتر چهار رسید بانکی وجود دارد که نشان می‌دهد شاپور طی سالهای ۱۹۵۹-۱۹۶۰ نزدیک به ۱۰۴ هزار دلار به حساب حسین نمازی واریز کرده است.^۳

در ژوئیه ۱۹۴۶ شاپور در لندن است و در ساختمان شماره ۱۱ خیابان بیوفورت گاردن واقع در نایتس بریج^۴ سکونت دارد. در ۸ ژوئیه آقای دورو،^۵ پدر جک دوروی یاد شده، طی نامه‌ای به آدرس فوق به شاپور اطلاع می‌دهد که پسرش، جک، در پایان سال

۱

۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۲-۷۷-۱۲۹ الف.

۳. همانجا. اسناد ۱-۶۲۴۱-۱۲۹ الف، ۱-۶۲۴۲-۱۲۹ الف، و سند ۴۸۸۳.

S. ...



شاپور ریپورتر در بحرین

۱۹۴۵ در مصر کشته شده است.^۱
در ۲۳ اوت ۱۹۴۶ باب دورو، برادر جیک دورو، از باکینگهام انگلستان به شاپور ریپورتر در تهران نامه‌ای می‌نویسد. این نامه به آدرس انستیتوی انگلیسی-ایرانی واقع در خیابان تخت‌جمشید ارسال شده است. سند فوق نشان می‌دهد که باب دورو و شاپور یک ماه قبل (ژوئیه ۱۹۴۶) در انگلستان با هم بوده‌اند و سپس شاپور از طریق یک کشور عربی (بحرین؟) راهی ایران شده است. باب دورو می‌نویسد: «به جای یک ماه به نظر می‌رسد یک قرن است تو از اینجا رفته‌ای. از بازگشت به کشور قدیمی خود راضی هستی یا اینکه هنوز به آنجا نرسیده‌ای؟ امیدوارم که در صحراهای داغ گرفتار و مشغول

۱. همانجا، سند شماره ۲۷۵۹۹.

موعظه عرب‌ها نباشی. در ضمن، زندهای عرب چطور هستند؟^۱ اشاره اخیر باب دورو بی دلیل نیست. طبق مندرجات یکی از نامه‌های شاپور به نامزدش، آسیه آزمانوکیانس، متعلق به سال ۱۹۵۲، شاپور سالها قبل با زنی به نام لطیفه رابطه عاشقانه داشته است. قاعدتاً این ماجرا متعلق به دوران اقامت شاپور در بحرین است.^۲

در ۱۹ دسامبر ۱۹۴۶ آقای دورو، پدر جک و باب دورو، نامه‌ای از لندن برای شاپور به آدرس تهران، خیابان ارباب جمشید، شماره ۳۴، می‌فرستد و از شاپور به خاطر دو قوطی خاوریار اهدایی او تشکر می‌کند.^۳

مأموریت در هنگ‌کنگ و کلمبو

طبق سند بیوگرافیک ام.آی.۶ شاپور ریپورتر در سال ۱۹۴۶ به چین اعزام گردید و به خاطر فعالیت چشمگیرش در انعکاس حوادث چین تقدیرنامه خدمات ویژه به وی اعطا شد.

درباره این مقطع از مأموریت‌های اطلاعاتی شاپور نیز اسنادی در دست است که نشان می‌دهد شاپور تاژون ۱۹۴۷ به بنادر هنگ‌کنگ (چین) و کلمبو (سیلان) تردد داشته است:

شاپور ریپورتر در اول مارس ۱۹۴۷ گذرنامه انگلیسی خود را در سفارت بریتانیا در تهران تمدید می‌کند. گذرنامه جدید به شماره ۳۰۰۳۹۷ است و در آن شغل شاپور «معلم زبان انگلیسی» ذکر شده است. او با این گذرنامه در تاریخ ۲۶ مارس ۱۱/۱۹۴۷ فروردین ۱۳۲۶ از مرز خرمشهر وارد عراق می‌شود و در ۲۹ مه وارد هنگ‌کنگ.^۴

در ۳۱ مه ۱۹۴۷ دپارتمان بهداری هنگ‌کنگ گواهی مایع‌کوبی واکسن آبله به وسیله سروان شاپور ریپورتر را صادر می‌کند.^۵ در ۹ ژوئن ۱۹۴۷ آقای دورو نامه‌ای برای شاپور به آدرس هنگ‌کنگ، ساختمان پرنسس، کمپانی ح. نمازی^۶ می‌فرستد. او دریافت نامه‌ای را که شاپور از کلمبو (سیلان) ارسال داشته اطلاع می‌دهد.^۷ در گذرنامه انگلیسی شاپور سفر او به سیلان مندرج

۱. همانجا. سند شماره ۱۲۹-۲۹-۷ الف.

۲. همانجا. سند شماره ۱۲۹-۳-۱-۲۰ الف.

۳. همانجا. سند شماره، ۲۷۶۰۰.

۴. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۲، ص ۱۷۴ (زیرنویس). مواردی که در بررسی حاضر مورد استفاده قرار گرفته و در مآخذ فوق ذکر نشده براساس تصویر سند فوق است که در اختیار نگارنده می‌باشد.

۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۱۱-۱-۱۲۹-۳ الف.

۷. همانجا. سند شماره ۴۷۶۰۱.


HONG KONG
Smallpox Vaccination Certificate

This is to certify that

Name: Capt. P. A. ...

Sex: M

Age: 37



Was vaccinated against smallpox

DATE: 31 MAY 1947

Results of vaccination

a. Immune

b. Vaccinoid

c. Vaccinia

Date: 31 MAY 1947

50 cents

George ...

Please return for observation of result of vaccination 2-3 days later.

گواهی مایع کوبی آبله که در هنگ کنگ برای سروان
شاپور رپورتر صادر شده است | ۱۲۹۳۱۱۱-الف

نیست. به عبارت دیگر، شاپور از گذرنامه دیگری نیز استفاده می کرده است.
طبق گذرنامه انگلیسی شاپور، او در ۱۸ ژوئن ۱۹۴۷ از هنگ کنگ بیرون می رود، در
۲۲ ژوئن به کلکته و در ۲۴ ژوئن / ۲ تیر ۱۳۲۶ از طریق بصره و خرمشهر به خاک ایران
وارد می شود.

در ۲۵ ژوئن ۱۹۴۷ کمپانی م. نمازی هنگ کنگ گواهینامه ای صادر می کند. در این
سند، که به امضای چارلز نیکولسن^۱، مدیرعامل کمپانی م. نمازی است،^۲ گواهی شده که

۱. کمپانیهای م. نمازی و ح. نمازی هنگ کنگ به دو برادر به نامهای حاج محمد حسن (متوفی حوالی ۱۳۱۰ش)
و حاج محمد حسین نمازی (متوفی ۱۳۲۶ش) تعلق داشت. برادران نمازی با کمپانیهای انگلیسی و

M. NEMAZEE
TELEGRAMMIC ADDRESS
"NEMAZEE"

TELEPHONE (8772)

HONG KONG 22 June 1954

This is to certify that Mr. Shapoor A. Reporter has been working in this office for the past four months and has been in charge of our correspondence and translation section. His services were most satisfactory and he showed great tact and initiative in composing and drafting letters and contracts of all kinds. Mr. Reporter has at all times enjoyed our implicit confidence and it is with deep regret that we now learn of his desire to return to Iran. I take this opportunity of expressing my thanks and appreciation for his services and wish him great success in all his future activities. I have great pleasure in recommending Mr. Reporter for any position for which his excellent knowledge of English and Persian and his pleasant personality render him suitable.

Mr. M. NEMAZEE
Director and General Manager
Charles D. Wickolson



گواهی اشتغال شاپور ریپورتر در کمپانی نمازی هنگ کنگ به امضای چارلز نیکسون | ۱۲۹۶۲۵۱ الف

→ آمریکایی و یهودی و پارسی فعال در تجارت جهانی تریاک پیوند نزدیک داشتند و از این طریق ثروت هنگفتی اندوختند. بانک هنگ کنگ شانگهای S و شاخه ایرانی آن (بانک شاهنشاهی انگلیسی و ایران) و کمپانی کشتیرانی شه جزیره و شرق () از مراکز عمده سرمایه گذاری این شبکه بوده و هست. رکن زاده آدمیت می نویسد: «حاج محمدحسن نمازی از شیراز به هنگ کنگ... رفت و در آنجا به تجارت مشغول شد و به تدریج کارش رونق یافت و چند کشتی بازرگانی خرید که نام دو فروند آن ارا به خاطر دارم و آن زیانی و احمدی بود. و این کشتیها بین هنگ کنگ و بنادر جنوب ایران و بصره آمد و شد می کردند و مال التجاره از آن بندر به ایران و از ایران و بصره به بمبئی و هنگ کنگ می بردند. و نمازی بیشتر صادرات ایران را ترویج می کرد و تریاک محصول ایران را به چین می برد. و شنیدم که امتیاز استخراج طلا از معدنی در نزدیکی هنگ کنگ از دولت انگلیس گرفته بود و گامگاه می دیدم که شمش طلا به شیراز می فرستاد.» (محمدحسن رکن زاده آدمیت، دانشمندان و سخنرانان فارس، تهران، اسلامیه - خیابان، ۱۳۳۷، ج ۲، صص ۲۰۶-۴۰۷) حاج محمد نمازی پسر حاج محمد حسن و سناتور مهدی نمازی پسر حاج محمد حسین است. در سالهای جنگ اول جهانی محمد نمازی، در شراکت با آقا جان کلیمی (نیای خاندان کهن صدق)، «رشن داره» (سررشته دار) قشون انگلیس در جنوب ایران بود. در سالهای جنگ دوم جهانی مهدی نمازی، در شراکت با مهیر عبدالله کلیمی بغدادی، پیمانکار ارتش ایالات متحده آمریکا در ایران بود. محمد و مهدی نمازی از فراماسونهای متنفذ ایران نیز بودند. تصاویری از محمد نمازی در کسوت ماسونی به همراه سایر اعضای لژ روتنایی در ایران در کتاب اسماعیل رائین (فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رائین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۳، صص ۱۳۱-۱۳۳) مندرج است. به سبب همین پیوندهای دیرین وریشه دار باشکوه مقتدر و جهانشمول فوق است که بیل کلینتون، رئیس جمهور پیشین ایالات متحده آمریکا، در پایان سال ۱۹۹۸ میلادی یکی از اعضای این خاندان به نام حسن نمازی را به عنوان سفیر آمریکا در آرژانتین منصوب کرد.

آقای شاپور ریپورتر در چهار ماه گذشته به عنوان مسئول مکاتبات و ترجمه در دفتر این تجارتخانه کار کرده و اکنون قصد بازگشت به ایران را دارد.^۱ این گواهی در زمانی صادر شده که یک روز از ورود شاپور به ایران می‌گذرد.

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۷ آقای دورو نامه‌ای به شاپور در تهران به آدرس خیابان ارباب‌جمشید، شماره ۳۴ می‌فرستد، دریافت نامه ۴ ژوئیه او را اطلاع می‌دهد، از جای خوش طعم ارسالی شاپور از سیلان تشکر می‌کند و ابراز شگفتی می‌کند که شاپور به این سرعت به ایران بازگشته است.^۲

دبیرکل سفارت هند در تهران

طبق مندرجات سند بیوگرافیک ام. آی. ۶، شاپور در سال ۱۹۴۷ به وزارت امور خارجه هند مأمور شد و در تهران در مقام دبیر اول ارشد نخستین سفیر هند در ایران خدمت کرد. در این مورد نیز اسنادی در دست است. علاوه بر تصویری که از شاپور همراه با سفیر هند در ایران در جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی به چاپ رسیده،^۳ دبیرکل سفارت هندوستان در تهران نیز موجود است. این سند به تاریخ ۱۸ فوریه ۱۹۴۹ و به مهر و امضای سید علی ظاهر، سفیر هند است.^۴ سند فوق به سالهای پایانی مأموریت شاپور در سفارت هند تعلق دارد. اشتغال شاپور در سفارت هند در همین سال یا در سال بعد (۱۹۵۰) به پایان می‌رسد.

تدریس در دانشگاه جنگ

دقیقاً نمی‌دانیم که شاپور ریپورتر از چه سالی تدریس در دانشگاه جنگ را آغاز کرد. شاپور در هواپزهو مدعی است که در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۸ به تدریس فوق اشتغال داشت. این ادعا غیردقیق و نادرست است زیرا شاپور تاژوئن ۱۹۴۷ در خاور دور بود. در حوالی تیر ۱۳۲۶/ژوئیه ۱۹۴۷ به ایران بازگشت و احتمالاً از مهرماه همین سال، یعنی از دوره اول ستاد، به تدریس در دانشگاه جنگ مشغول شد. نامه‌ای از سرلشکر عبدالله هدایت، فرمانده دانشگاه جنگ، به شاپور ریپورتر، مورخ ۱۱ تیر ۱۳۳۰/۳

۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۱-۶۲۵-۱۱۲۹الف.

۲. همانجا. سند شماره ۲۳-۶-۳-۱۱۲۹الف.

۳. در زمان تدوین جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی در شرح تصویر فوق به اشتباه نوشتیم: «شاپور ریپورتر و رئیس جمهور هندوستان در مراسم بازدید او از ایران» این نوشته غلط است. در این تصویر در صف اول سید علی ظاهر، سفیر هندوستان، همراه با مصطفی سمعی، رئیس تشریفات وزارت امور خارجه ایران، دیده می‌شوند و شاپور و دو مقام هندی سفارت هند در صف دوم حضور دارند.

۴. همانجا. سند شماره ۱-۲۲۳-۱۱۲۹الف.



شاپور ریپورتر دبیرکل سفارت هندوستان در تهران (ردیف دوم، نفر اول)؛ ردیف اول: سیدعلی ظاهر
سفر هند و مصطفی سمعی رئیس تشریفات وزارت خارجه ایران

ژوئیه ۱۹۵۱، در دست است. متن سند چنین است:

آقای شاهپور اردشیرجی

دانشگاه جنگ نسبت به کوششی که در اجرای برنامه آموزش دوره چهارم ستاد
مبذول فرموده‌اید سپاسگذار [کذا] است. نظر به اینکه برنامه دوره پنجم ستاد از اول
مهرماه سال جاری شروع خواهد شد، خواهشمند است آمادگی و ساعات فراغت
خودتان را در بعدازظهرها برای تنظیم برنامه سال تحصیلی آینده اعلام فرمایید. ط.
فرمانده دانشگاه جنگ
سرلشکر هدایت^۱

معلم خصوصی ملکه ثریا

می‌دانیم که شاپور ریپورتر معلم زبان انگلیسی ثریا، همسر جدید شاه، نیز بود. او در
سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ به تدریس زبان انگلیسی به ثریا اشتغال داشت. در سند بی‌تاریخ
متعلق به اداره کل انتشارات و رادیو، که به سالهای اولیه پس از کودتا تعلق دارد،
درباره شاپور ریپورتر چنین آمده است:

۱. همانجا. سند شماره ۱-۳۲۴-۱۱۲۹ الف.

18th. February, 1949

Dear Sir,

On recommendation of the Governor-General, His Excellency Raja Gopalechari and by approval of His Majesty the King you are appointed as the Secretary-General of the Embassy of India in Teheran and will henceforth be held responsible for the duties that this highly responsible position entails.

I have been directed to convey the above to you on behalf of the External Affairs and in so doing add my own good wishes in your new post.

Ambassador of India

Shapoorji A. Reooster

Shapoorji A. Reooster Esq.,
Secretary-General,
Embassy of India, Teheran

حکم انتصاب شاپور ریپورتر در مقام دبیرکل سفارت هند [۱-۲۲۲-۱۲۹ الف]

آقای شاپورجی خیبرنگار تاینز لندن از زرتشتیهای ایرانی است ولی در هندوستان بزرگ شده، تحصیلات خود را در دانشگاه کمبریج انگلستان تمام کرده است، زبان انگلیسی را بهتر از خود انگلیسیها صحبت می‌کند. مدتی رئیس‌دارالترجمه سفارت آمریکا بود و تبعه انگلیس است و با یک دوشیزه ارمنی ازدواج کرده. خیلی مورد اعتماد و توجه سفارت انگلیس است و در حقیقت می‌توان او را مشاور سفیر انگلیس دانست. اعلیحضرت همایونی به ایشان توجه خاص دارد و هر چند یک بار افتخار بازی تنیس با شاهنشاه را دارد و معلم زبان انگلیسی والاحضرت ثریا بود....^۱

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۸۸.



شاپور ریپورتر استاد دانشگاه جنگ به همراه شاگردانش (حوالی سال ۱۳۳۰)

فعل ماضی فوق نشان می‌دهد که شاپور در گذشته معلم انگلیسی ثریا بود. این باید مربوط به زمانی باشد که ثریا تازه به همسری شاه درآمده و ضرور است که به عنوان ملکه ایران هر چه سریع‌تر به طور جامع با زبان انگلیسی آشنا شود. (محمد رضا پهلوی در ۲۷ بهمن ۱۳۲۹ با ثریا اسفندیاری ازدواج کرد.) رابطه فوق از اهمیت تاریخی جدی برخوردار است زیرا نشان می‌دهد که شاپور ریپورتر در تمامی دوران دو ساله اوجگیری نهضت نفت در ایران به طور منظم و بدون ایجاد سوءظن به دربار تردد داشته و با شاه به طور مستقیم مرتبط بوده است.

صعود چرچیل و آیزنهاور

در اواخر سال ۱۹۵۱ میلادی تحولی در آرایش نیروهای سیاسی بریتانیا رخ داد که از منظر تأثیر آن بر سرنوشت تاریخی ایران حائز اهمیت فراوان است. در ۲۵ اکتبر ۱۹۵۱/۳ آبان ۱۳۳۰ دولت حزب کارگر، به رهبری کلمنت اتلی، در انتخابات شکست خورد و حزب محافظه‌کار، با اکثریتی ناچیز، به پیروزی رسید و در ماه دسامبر وینستن چرچیل قدرت را به دست گرفت. دولت اتلی در قبال جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران رویه‌ای مسالمت‌جویانه و معتدل داشت و راهکارهای خشونت‌آمیز را

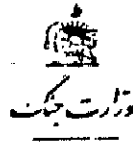


عکس اهدایی عبدالله هدایت فرمانده دانشگاه جنگ به شاپور اردشیر جی

نمی‌پذیرفت. ویلیام راجر لوئیس درباره موضع دولت اتلی در قبال جنبش ملی ایران می‌نویسد: «از ابتدای بحران در ۱۹۵۱ آنان آماده پذیرفتن اصلی ملی شدن بودند. حکومت کارگری که برنامه خود را وقف ملی کردن کرده بود، کار دیگری نمی‌توانست بکند. اما اصرار داشت که شرکت نفت انگلیس و ایران مستحق دریافت غرامتی منصفانه است. شخص مصدق نیز با پرداخت غرامت به شرکت موافق بود.»^۱ به تبع همین نگرش است که اتلی با طرح «عملیات باکانیر»^۲ موافقت نکرد. این طرح

۱. جیمز بیل و ویلیام راجر لوئیس. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۲۸۲.

شماره ۱۳۳۲
گروه نشریات دانشگاه تهران



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
شماره ۱۳۳۲
گروه نشریات دانشگاه تهران

آقای شاهپور اردشیر جسی

دانشگاه جنگ نسبت به کوششی که در اجرای برنامه آمیزش دوره چهارم سناد
میدول فرموده اید سپاسگزار است - نظر به اینکه برنامه دوره پنجم سناد از
اول مهیماه سال جاری شروع خواهد شد خواهشمند است آمادگی و مساعدت
فرموده خودتان را در بعد از ظهر ماهی که تنظیم جزئیات سناد منجمد آید
اعمال فرمایند.

فرمانده دانشگاه جنگ - مولنگر هدایت

دعوت از شاپور ریپورتر برای تدریس در دوره پنجم سناد دانشگاه جنگ | الف-۱۲۹-۳۲۴۱

را شعبه خاورمیانه ام.آی. ۶ به ریاست جرج کندی یانگ^۱ برای ساقط کردن دولت
مصدق و سرکوب جنبش ملی در ایران تهیه کرده بود. یانگ اندکی بعد قائم مقام ام.آی. ۶
شد و نقش بزرگی در هدایت کودتای ۲۸ مرداد به دست گرفت. او در سالهای پسین با
شاه و دوست و همکار دیرین و صمیمی اش، سیر شاپور ریپورتر، رابطه نزدیک داشت.^۲

➔ «باکانیر» به معنی «دزد دریایی» است و این نامی است که مقامات سرویس اطلاعاتی بریتانیا به مصدق داده
بودند.

۲. جرج کندی یانگ از چهره‌های سرشناس سیاسی و اطلاعاتی بریتانیاست. به دلیل اهمیت یانگ در مقاله
جداگانه‌ای به معرفی او، جایگاهش در کودتای ۲۸ مرداد و پیوندش با محمدرضا پهلوی و سیر شاپور ریپورتر
خواهم پرداخت.

اجمالاً این که یانگ در سال ۱۹۶۱-۱۳۴۰ از قائم مقامی ام.آی. ۶ کناره گرفت و از آن پس به عنوان مسئول
یا یکی از مسئولین اصلی سازمان اطلاعاتی پیمان ناتو شبکه‌های مخفی ارتش سزری را در اروپا و سایر
کشورها، از جمله ایران، ایجاد و هدایت می‌کرد. این شبکه‌ها در چارچوب عملیات S ایجاد
می‌شد و هدف مقابله با اشغال احتمالی این کشورها به وسیله اتحاد شوروی بود. یانگ از گردانندگان توطئه
علیه دولت هارولد ویلسون بود و در بریتانیا به عنوان حامی سازمانهای فاشیستی در این کشور شهرت
فراوانی دارد.

با صعود چرچیل رویه دولت بریتانیا در قبال جنبش ملی ایران دستخوش تحولی اساسی شد. چرچیل، که یک بار در جوانی و در مقام وزیر جنگ بریتانیا کودتای موفق را در ایران تجربه کرده و سپس در مقام وزیر مستعمرات جغرافیای سیاسی جدید خاورمیانه را ترسیم کرده بود،^۱ نمی‌توانست به سان اتلی با حوادث ایران سلوک کند. دیوید بروس، سفیر آمریکا در فرانسه، این تحول را چنین می‌دید: «حکومت جدید انگلستان به کلی با حکومت قبلی فرق داشت. این حکومت نظریات جدیدی داشت که از چرچیل با غرش یک شیر زخمی شروع و با سخنان ایدن که حکومت کارگری را به خاطر ضعف در حین مبارزه سرزنش می‌کرد مفهوم‌تر می‌شد...»^۲ از همین زمان است که طرح ام. آی. ۶ برای کودتا در ایران مورد تصویب چرچیل قرار گرفت و تدارک برای اجرای آن آغاز می‌شد.

اندکی بعد، در انتخابات سال ۱۹۵۲، حزب جمهوریخواه به پیروزی دست یافت و در ژانویه ۱۹۵۳/دی ۱۳۳۱ ژنرال دوايت آیزنهاور به عنوان سی و چهارمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا قدرت را به دست گرفت. آیزنهاور، که مورخان آمریکایی او را معمار اصلی تهاجم پیروزمندانۀ متفقین و شکست آلمان نازی می‌دانند، در سالهای پس از جنگ رئیس دانشگاه کلمبیا و از سال ۱۹۵۰ فرمانده کل نیروهای ناتو بود. زمامداران جدید آمریکا، برخلاف دولت دمکرات ترومن - که حداقل تا سال ۱۹۵۱ به ناسیونالیسم مصدق به عنوان سدی در برابر کمونیسم می‌نگریست - از نظریات کسانی چون والتر لاکوتر متأثر بودند که ناسیونالیسم موجود در خاورمیانه را به طور قطع راهگشای کمونیسم می‌دانستند.^۳ دکتر مصدق و مشاوران اصلی او این تحول اساسی در نگرش زمامداران دنیای غرب را دریافتند و همچنان کوشیدند تا با بزرگنمایی تهدید کمونیسم برای ایران حمایت ایالات متحده را جلب کنند.^۴ آنتونی ایدن، وزیر خارجه دولت چرچیل، در خاطرات خود می‌نویسد: «آیزنهاور دچار وسواس

۱. برای آشنایی با نقش چرچیل در کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ بنگرید به: عبدالله شهبازی، «نقش کانونهای استعماری در کودتای ۱۲۹۹ و صعود رضاخان به سلطنت»، تاریخ معاصر ایران، س ۴، ش ۱۶-۱۵، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۴۲-۴۹، ۲. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، صص ۴۵۱-۴۵۲.
 ۳. والتر لاکوتر، اندیشه‌پرداز متنفذ یهودی، در سال ۱۹۵۶ نوشت: «ناسیونالیسم در خاورمیانه نیرویی مخالف کمونیسم نیست. به عکس، در وضع کنونی هموارکننده راه کمونیسم و همکار آن است. کمونیسم... در پیوند با ناسیونالیسم رشد می‌کند و برای سالیان مدید امکان بروز تعارض میان این دو محتمل نیست.»

۴. بنگرید به: مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، صص ۲۰۸ و ۲۱۶.

خطر کمونیسم در ایران و بی‌اندازه دلواپس مصدق است.^۱

در برخی تحقیقات جدید، عامل اصلی چرخش سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال تحولات ایران نه صعود دولت آیزنهاور (ژانویه ۱۹۵۳) بلکه برتری قطعی ایالات متحده بر اتحاد شوروی در زمینه صنایع نظامی عنوان شده که در سال ۱۹۵۲ و در واپسین ماههای زمامداری ترومن رخ داد.

فرانسیس گاوین، استاد دانشگاه ویرجینیا، می‌نویسد: در کتب و مقالات یکی پس از دیگری بر تفاوت فاحش میان سیاستهای دو دولت ترومن و آیزنهاور در قبال ایران تأکید می‌شود در حالی که بررسی شواهد به سادگی روشن می‌سازد که چنین شکاف فاحشی وجود نداشته است. در واقع، چرخش سیاستهای آمریکا در قبال ایران در دوران دولت ترومن صورت گرفت و مهم‌ترین دلیل این مدعا سند شماره ۱۳۶/۱ شورای امنیت ملی مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۵۲ / ۲۹ آبان ۱۳۳۱ است.^۲ این سند به شکلی آشکار مهاجمانه‌تر و یکسونگرانه‌تر از اسناد مشابه پیشین است و بیان‌کننده تمایل فزاینده دولت ترومن است به مداخله مستقیم در امور داخلی ایران، در صورت لزوم، و نیز به پذیرش مخاطرات جنگ. سند فوق نشان می‌دهد که در سیاست آمریکا در قبال ایران تغییری رخ داده و این تغییر در دوران متأخر دولت ترومن است. این نکته‌ای است که در نوشتار تاریخی کاملاً نادیده انگاشته می‌شود.

گاوین می‌افزاید: در بهار و تابستان ۱۹۵۲ بسیاری از اعضای دولت ترومن مواضع خود را در قبال مصدق تغییر دادند. در ۱۹۵۱ آمریکاییها می‌ترسیدند اقدام نظامی در ایران سبب مداخله شوروی یا کودتای حزب توده شود، ولی در ۱۹۵۲ این نگرانی علیه مصدق سوق یافت. دولت ترومن نگران بود که اقدامات رهبر ایران سبب تسریع در بحرانی شود که به سقوط ایران در مدار شوروی بینجامد. در سند ۱۳۶/۱ گفته می‌شود: «گرایشهای کنونی در ایران حفظ کنترل توسط یک حکومت غیرکمونیستی را برای مدت

پرتال جامع علوم انسانی

S " U S S I "

برای مطالعه ترجمه فارسی این سند بنگرید به: استاد روابط خارجی آمریکا دربارهٔ نهضت ملی شدن نفت ایران. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و اصغر اندرودی. تهران، علمی، ۱۳۷۷. ج ۲، صص ۷۹۰-۷۸۴؛ صادق خرازی. آمریکا و تحولات ایران: استاد و مدارک آزاد شده دولت ایالات متحده آمریکا درباره جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران. تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰. صص ۹۴-۸۵. در دو مأخذ فوق می‌توان سیر تحول نگرش دولت آمریکا به حوادث ایران را بر اساس اسناد سیاستگزاری شورای امنیت ملی ایالات متحده دنبال کرد.

طولانی دشوار ساخته است.» و «توانایی جبهه ملی برای حفظ کنترل بر اوضاع نامشخص است.» مقایسه سند ۱۳۶/۱ با اسناد قبلی شورای امنیت ملی آمریکا روشن می‌کند که سیاست دولت ترومن در قبال ایران با گذشت زمان دگرگون شده و بدانجا رسیده که در اواخر سال ۱۹۵۲ مایل است از طریق اقدامات تهاجمی ایران را از افتادن به مدار شوروی باز دارد.

فرانسیس گاوین علت اصلی این چرخش در سیاست ایالات متحده در قبال ایران را نه صعود دولت آیزنهاور بلکه افزایش قدرت نظامی آمریکا و فرادستی قطعی آن بر اتحاد شوروی می‌داند. او می‌نویسد: تغییر در توازن نظامی جهان نقش اساسی در این امر داشت. در سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۰ ایالات متحده به قدر کافی مطمئن نبود که بتواند در سیاست خود در قبال ایران ریسک کند، و از مداخله نظامی شوروی یا کودتای حزب توده هراس داشت. ایالات متحده حاضر نبود برای دفاع از ایران به اقدام نظامی دست زند و به بریتانیا نیز اجازه مداخله نظامی نمی‌داد. در پیامد احداث تأسیسات نظامی عظیمی که از اواخر ۱۹۵۰ آغاز شد و در نیمه ۱۹۵۲ به ثمر نشست، ایالات متحده از پرداختن به سیاستهای یکسویه و تهاجمی، هم در خاورمیانه و هم در سایر مناطق (کره، جنوب شرقی آسیا، آلمان، کمتر هراسان بود. بدینسان، همان‌گونه که مارک تراختنبرگ^۱ و ملوین لفلر^۲ توانمندانه نشان داده‌اند، از اوایل ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ ایالات متحده در قبال اتحاد شوروی از موضع ضعف نسبی به موضع اقتدار کافی رسید. آن نومی‌دی که طراحان نظامی آمریکا در سال ۱۹۵۱ در قبال مسائل ایران احساس می‌کردند در اواخر ۱۹۵۲ به خوش‌بینی فزاینده مبدل شد.^۳

نامه محمدرضا پهلوی به چرچیل، علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کانونهای حامی محمدرضا پهلوی. برخلاف دکتر محمد مصدق و مشاوران او،^۴ این

پرتال جامع علوم انسانی

US I

S

۴. ضعف شناخت سیاسی مشاوران دکتر محمد مصدق از تحولات جهانی را می‌توان در نمونه زیر مشاهده کرد: زمانی که حزب جمهوریخواه در انتخابات ۱۹۵۲ پیروز شد، دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه جدید دولت مصدق، در باختر امروز سرمقاله‌ای نوشت: از صعود جمهوریخواهان به شدت استقبال کرد و آن را نوید چرخش سیاستهای آمریکا به سود ایران برشمرد. این مقاله سبب رنجش مقامات دولت ترومن شد و مدیرکل وزارت خارجه آمریکا اللهیار صالح، سفیر ایران در واشنگتن، را احضار کرد و با اشاره به مقاله فاطمی گفت: «ما که بدی در حق شما نکرده بودیم، این چه مطلبی است که نوشته‌اید. به‌علاوه، ما هنوز سه

چرخش بنیادین در مواضع زمامداران بریتانیا و ایالات متحده آمریکا را به سرعت دریافتند و تلاش برای بهره‌برداری از آن را آغاز کردند. گواه ما نامه‌ای است از محمدرضا پهلوی که در مجموعه اسناد سِر شاپور ریپورتی به دست آمده است. این نامه خطاب به سر وینستن چرچیل است و طی آن شاه می‌کوشد به عنوان خواننده کتاب خاطرات جنگ دوم جهانی چرچیل علاقه زمامدار جدید دولت بریتانیا را جلب کند.

درباره سند فوق توضیحات زیر ضرور است:

۱. نامه به خط اسدالله علم است و در اسناد شاپور به دست آمده است. حدس نگارنده این است که نامه فوق به توصیه جرج کندی یانگ برای جلب علاقه چرچیل به شاه جوان ایران نوشته شد تا از این طریق راه برای تصویب طرح ام. آی. ۶ برای کودتا در ایران هموار شود. یانگ در دولت اتلی مدیر منطقه خاورمیانه در ام. آی. ۶ بود و در دولت چرچیل قائم‌مقام این سازمان شد.

۲. در نامه نام مخاطب ذکر نشده ولی متن به روشنی نشان می‌دهد که خطاب به وینستن چرچیل است.

۳. نامه فاقد تاریخ است ولی با دقت در متن می‌توان زمان نگارش را حدس زد. خاطرات جنگ دوم جهانی چرچیل طی سالهای ۱۹۴۸-۱۹۵۳ در شش مجلد به تدریج به چاپ رسید و در همان سالها به عنوان کتابی پرفروش و جنجالی شناخته می‌شد. نامعقول است اگر تصور کنیم که شاه این کتاب را سالها بعد از انتشار آن، یعنی در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خوانده و به چرچیل نامه نوشته است. این تأخیر نوعی بی‌توجهی و بی‌نزاکتی محسوب می‌شد.

۴. محمدرضا پهلوی شخصیتی فرهیخته و علاقه‌مند به کتاب نبود که پس از مطالعه هر کتاب مهم و خطاب به نویسنده مطلبی بنویسد. تصور می‌رود که این نامه تنها نمونه‌ای است از این دست که می‌توان یافت. بنابراین، یک الزام مهم او را به نگارش نامه فوق واداشته است. این الزام همان پیروزی چرچیل در انتخابات و صعود او به قدرت است؛ یعنی کسی که سرنوشت شاه با طرز تلقی و تصمیم او رقم می‌خورد.

۵. متن نامه به وضوح محمدرضا پهلوی را یک حکمران جوان نشان می‌دهد که از این طریق می‌خواهد به دل دولتمرد مقتدر دنیای غرب راهی باز کند و خود را جوانی شایسته زمامداری نشان دهد.

→ ماه دیگر در قدرت هستیم. صالح اظهارات مقام آمریکایی را به دکتر مصدق منعکس کرد و مصدق فاطمی را توبیخ نمود. (مطلب فوق را از آقای دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی شنیدم و با کسب اجازه از ایشان نقل می‌کنم.)

۶. در نامه به سفر لرد جوئت^۱ به ایران و دیدار با او اشاره شده است. این سفر باید پس از کناره‌گیری لرد جوئت از مقام ریاست دیوان‌عالی بریتانیا و احتمالاً در اواخر سال ۱۹۵۱ یا در سال ۱۹۵۲ صورت گرفته باشد.

[متن نامه محمدرضا پهلوی به سر وینستون چرچیل]

آقای انام مخاطب ذکر نشده است.

شاید من یکی از هزارها خواننده کتاب نفیس و پرقیمت خاطرات جنگ جهانی دوم شما باشم و شاید این نامه یکی از هزارها نامه‌ای باشد که شما از خوانندگان این کتاب دریافت می‌دارید و نظریات مختلف آنها را درباره آن مطالعه می‌کنید. من هم اجازه می‌خواهم چند دقیقه وقت شما را بگیرم و اثری از آن که این کتاب در روح من گذاشته بیان کنم.

علاوه بر آنکه موضوع کتاب بی‌نهایت مشغول‌کننده است، من گمان می‌کنم طوری در آن نوشته شده و به طوری حقایق را عریان ذکر کرده که هر خواننده‌ای را بی‌اختیار به تحسین وادار می‌نماید. به علاوه، خاطرات شما انعکاسی از یک روح بزرگ و دمکرات و پاینده به پرنسپ است. نمی‌دانید وقتی من خواندم که در ببحوحه جنگ و حتی در آستانه شکست در نتیجه عدم تمایل مجلس عوام استرالیا به ادامه جنگ سربازان استرالیایی در آفریقا تصمیم گرفتند طرق را از سربازان استرالیایی تخلیه کنید و سرباز انگلیسی به جای آنها بفرستید تا چه حد تحت تأثیر قرار گرفتم و تا چه حد به شما تحسین فرستادم؛ یا موقعی که می‌خواندم در جنگ صحرا چقدر از صفات عالیه فرماندهی دشمن تمجید می‌کنید و فرماندهی قوای خودتان را مورد ایراد قرار می‌دهید تا چه حد به روح بزرگ شما آفرین فرستادم.

اما آنچه مرا به تعجب وادار می‌کند انرژی و قدرت عمل شما در هنگام این بلای عظیم است که باید دنیایی را زیر نظر می‌داشته و هیچ نکته از معضلات جنگ را از نظر دور نمی‌کردید. خود من با مقیاس خیلی خیلی کوچکی، که شاید یک هزارم اشتغالات شما در آن موقع نباشد، مسئولیتهای مملکت دارم و به این جهت احساس می‌کنم که این همه توجه به مسائل مختلف و تحمل این همه ناملایمات و سختیها و شکستها چه کار پر عظمت و پرمشقتی است. من بعد از خواندن این کتاب (که آخرین مجلد را هنگامی که یک ماه تعطیل تابستانی خودم را در اروپا می‌گذراندم خواندم) ناگزیرم این نکته را بگویم که واقعاً فقط اکتفا به همین یک بار مطالعه

. S

S

سر ویلیام جوئت از قضات سرشناس بریتانیا بود که در سال ۱۹۴۰ دادستان کل و در سال ۱۹۴۵ رئیس دیوان‌عالی بریتانیا شد و تا سال ۱۹۵۱ در این مقام بود. او در سال ۱۹۴۵ به بارون جوئت، در سال ۱۹۴۷ به ویسکونت استیونینگ ملقب شد و در سال ۱۹۵۱ به مقام ارلی دست یافت.

تاریخ
شاید کسی که امروزها خواننده این سیر ریپورتو را در مجله‌ها
و نشریات می‌بیند، از حیرت و شگفتی می‌ماند که در این کتاب
چگونه در آن روزها، در آن شرایط و در آن کشور، چگونه
و چگونه این همه اتفاقات عظیم و تاریخی رخ داده است.
در آن روزها، در آن شرایط و در آن کشور، چگونه
و چگونه این همه اتفاقات عظیم و تاریخی رخ داده است.
در آن روزها، در آن شرایط و در آن کشور، چگونه
و چگونه این همه اتفاقات عظیم و تاریخی رخ داده است.

و اینها که خواننده می‌بیند، همه و همه از آن روزها
و آن شرایط است که در این کتاب به تفصیل
و به دقت شرح داده شده است. این کتاب
نه تنها برای کسانی که در آن روزها
بودند و می‌خواهند بدانند که چه اتفاقی
رخ داد، بلکه برای کسانی که می‌خواهند
دانند که چگونه می‌تواند در شرایط
مشابه، در شرایط مشابه، در شرایط مشابه
با استفاده از تجربه و درس‌های این کتاب
به موفقیت‌های بزرگ دست یافت.

خاطرات شما نخواهم کرد؛ چنان‌که به یکی از همکاران و دوستان شما، لرد جوئت، که به کشور ما آمده بود گفتم هر وقت احساس می‌کنم که در زیر بار مسئولیتهای خودم ناتوان و خورد اخردا می‌شوم از کتاب خاطرات شما به عنوان پناهگاه استفاده خواهم کرد. امیدوارم اگر سال آینده در تعطیلات تابستانی به انگلستان بیایم سعادت ملاقات با خودتان را برای چند دقیقه به من بدهید.^۱

مأموریت در وزارت خارجه آمریکا

در سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر مسئولیتهای وی در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت چنین عنوان شده است: «در دوران بحران نفت و برای یک دوره سه ساله به وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا مأمور شد و در مقام مشاور سیاسی هندرسن، سفیرکبیر، خدمت کرد. او در تمامی دورانی که به سرنگونی مصدق انجامید مسئولیت عملیات در صحنه را به عهده داشت. در این دوران، او همچنین در دانشکده سلطنتی ستاد [دانشگاه جنگ] در تهران تدریس می‌کرد و گزارشگر تایمز (لندن)، یو. اس. ریپورت‌اند ورلد نیوز و سایر روزنامه‌ها بود.»

طبق مندرجات تاریخچه عملیات کودتا، نوشته دونالد ویلیبر، مذاکرات رسمی دو سرویس اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده برای انجام کودتا در ایران در نوامبر - دسامبر ۱۹۵۲/آبان - آذر ۱۳۳۱ آغاز شد، یعنی در واپسین ماههای زمامداری دولت ترومن. این پیشنهاد را نمایندگان اینتلیجنس سرویس عنوان کردند و نمایندگان سیا حاضر به بحث در این زمینه نشدند:

در نوامبر و دسامبر ۱۹۵۲ نمایندگان اطلاعاتی بریتانیا در واشنگتن با نمایندگان اداره کل خاور نزدیک و آفریقا^۲ [در سیا] دیدار کردند با هدف مذاکره برای جنگ مشترک و برنامه‌های پشت صحنه در ایران. نمایندگان اطلاعاتی بریتانیا عبارت بودند از: آقای کریستوفر مونتاگ و وودهاوس که اخیراً رئیس ایستگاه اطلاعاتی بریتانیا در تهران شده بود، آقای ساموئل فال^۳ از ایستگاه اطلاعاتی بریتانیا در تهران و آقای جان بروس لاکهارت^۴ نماینده سرویس مخفی بریتانیا در واشنگتن. نمایندگان اداره کل خاور نزدیک و آفریقا عبارت بودند از: آقای کرمیت روزولت رئیس اداره کل، آقای جان لاوت^۵ رئیس اداره ایران،^۶ آقای جان پندلتن^۷ قائم‌مقام

۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۱۸-۹۸-۱۲۹ الف.

۲. S

۳. I



Employee's signature
Dezoor A. Kipter

Dept. Supervisor
David S. Dennis
 Security Officer

SECURITY PASS

No. 138

Name: DEZOR, Shaper A.

Address: 31 Agha Janshah Street

Age: 31 Sex: M,

Weight: 209 lbs Height: 5' 10 1/2"

Eyes: Brn, Hair: Black

Position: Special Assistant

Reg. Hrs:

Employer: Political Officer

Local Super:

Access to:

کارت تردد شاپور رپورتاژ به سفارت آمریکا در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۲

اداره کل [خاور نزدیک و آفریقا] و آقای جیمز دارلینگ^۱ رئیس ستاد شبه نظامی اداره کل خاور نزدیک و آفریقا.

هرچند این موضوع در دستور کار معین شده در جلسه قبلی تعیین نشده بود، ولی نمایندگان اطلاعاتی بریتانیا طرح عملیات سیاسی مشترک برای برکناری نخست وزیر مصدق را عنوان کردند. اداره کل خاور نزدیک و آفریقا به هیچ وجه قصد نداشت در این زمینه بحث کند و آمادگی چنین بحثی را نداشت. جلسه بدون هیچ تصمیمی به پایان رسید و اداره کل خاور نزدیک و آفریقا تنها پذیرفت که به طور دقیق تر طرحهای پیشنهادی عمل سیاسی مطروحه از سوی اطلاعات بریتانیا را مطالعه کند.^۲

اسناد شاپور رپورتاژ این ادعای ویلبر را نقض می کند و نشان می دهد که شاپور، در چارچوب عملیات مشترک ام.آی.۶ و سیا، بسیار زودتر از نوامبر ۱۹۵۲ در سفارت

آمریکا در تهران مأموریت یافت. سند بیوگرافیک شاپور از دوره سه ساله مأموریت او در دوران بحران نفت سخن می‌گوید. به عبارت دیگر، مأموریت شاپور - که در اوایل سال ۱۹۵۴ به پایان رسید - باید از اوایل ۱۳۳۰/۱۹۵۱ آغاز شده باشد. سایر اسنادی که در دست ماست همکاری رسمی شاپور با سفارت آمریکا را از نوامبر ۱۹۵۱، یعنی یک سال پیش از زمانی که ویلبر عنوان کرده است، مسجل می‌سازد:

در گواهینامه‌ای که ملبورن، دبیر اول سفارت آمریکا در تهران، در پایان مأموریت شاپور صادر کرده آغاز خدمت شاپور در سفارتخانه فوق از نوامبر ۱۹۵۱ عنوان شده است.^۱

در ۲۱ آوریل ۱۹۵۲ قرارداد همکاری شاپور ریپورتر با سفارت آمریکا در تهران منعقد می‌شود. در این قرارداد، که جان هاویسن^۲ از سوی سفارت آمریکا آن را امضا کرده، شغل شاپور «مشاور سیاسی» ذکر شده است.^۳

سند دیگر، کارت تردد شاپور ریپورتر به سفارت آمریکا است که فاقد تاریخ است و به امضای دیوید امیس،^۴ مسئول امنیتی سفارت، رسیده است. در این کارت شغل شاپور «دستیار ویژه» بخش سیاسی ذکر شده است.^۵

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۳ نورمن،^۶ دبیر سرویس خارجی روزنامه تایمز (لندن) معرفی‌نامه‌ای صادر می‌کند که در آن شاپور به عنوان نماینده این روزنامه در ایران معرفی شده است.^۷

در چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲/۱۹ اوت ۱۹۵۳ عملیات کودتا با موفقیت به پایان می‌رسد و دولت مصدق سقوط می‌کند ولی مأموریت شاپور در سفارت آمریکا و همکاری او با ایستگاه سیا تا اوایل سال ۱۹۵۴ ادامه می‌یابد.

در ۲۳ دسامبر ۱۹۵۳ مارسل فودور،^۸ سردبیر روزنامه دی نویه زیتونگ،^۹ معرفی‌نامه‌ای صادر می‌کند. در این نامه شاپور ریپورتر به عنوان خبرنگار این روزنامه در تهران معرفی و اعلام شده که دی نویه زیتونگ روزنامه آلمانی‌زبان آژانس خبری ایالات

۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۴۷۶۷۰.

۳. همانجا. سند شماره ۱-۳۲۵-۱۱۲۹الف.

۵.

۵. همانجا. سند شماره ۱-۳۲۵-۱۱۲۹الف.

۷. همانجا. سند شماره ۱-۶۲۲-۱۱۲۹الف.



THE FOREIGN SERVICE
OF THE
UNITED STATES OF AMERICA



AMERICAN EMBASSY,

Tehran, Iran, February 5, 1954.

Dear Mr. Reporter:

During your period of working with me in the Embassy since November 1953 I have had full occasion to note and to remark upon your fine abilities as a bilingual translator in English-Persian. The rapidity and fluency with which you have been able to translate material articles from one language to the other seems to me a unique talent which I have seen exemplified by no one else in Iran. At the same time, aside from your translation duties, it has been a real pleasure to me to have known you personally as a man of good judgment and as a valued colleague in the Political Section.

Sincerely yours,

Ray M. Haddock
Ray M. Haddock
First Secretary of Embassy

Mr. Reporter removed,
American Embassy,
Tehran, Iran.

گواهی اشتغال شاپور ریپورتور در سفارت آمریکا در تهران به انضای
روی ملبورن دبیر اول سفارت | ۲۷۶۷۰

Dear Mr. Reporter,

I am happy to inform you that the Department of State has taken the appropriate action to confirm you in permanent status.

As in the Embassy you have the opportunity of working with me five days a day are pleased to note this development.

Sincerely yours,

Robert E. Dine
Robert E. Dine
Attache of Embassy

American Embassy
Tehran, Iran
February 16, 1954

Raymond J. Pennoyer,
Political Adviser,
U. S. Embassy

نامه سفارت آمریکا به شاپور ریپورتور که انتصاب وی در مقام عضویت
دائم وزارت خارجه آمریکا را اطلاع می دهد | ۳-۲۲۵-۱۱۲۹ الف

متحده آمریکا در برلین است.^۱

در ۵ فوریه ۱۹۵۴ روی ملبورن،^۲ دبیر اول سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران، گواهینامه‌ای صادر می‌کند. ملبورن در این نامه از خدمات شاپور ریپورتر در سفارت آمریکا در تهران از نوامبر ۱۹۵۱ تشکر کرده و افزوده است: «برای من سعادت‌ی بود که با شما به عنوان مردی دارای قوه داوری درست و همکاری ارزشمند در بخش سیاسی آشنا شوم.»^۳

در سند بیوگرافیک شاپور چنین آمده است: «در پایان مأموریت او در سفارت ایالات متحده آمریکا، وزارت امور خارجه ایالات متحده به پاس «خدمات درخشان» آقای ریپورتر «به اهداف مشترک» [آمریکا و بریتانیا] مقام عضویت دائمی وزارت امور خارجه و شهروندی ایالات متحده را به او اعطا کرد.» سایر اسناد موجود مؤید این ادعاست. در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۴ گوردون کینگ،^۴ وابسته سفارت آمریکا در تهران، طی نامه‌ای به شاپور ریپورتر اطلاع می‌دهد که وزارت امور خارجه ایالات متحده او را به عنوان عضو دائم این وزارتخانه پذیرفته است. ترجمه سند فوق چنین است:

آقای ریپورتر عزیزم

خوشحالم به اطلاع شما برسانم که وزارت امور خارجه، در اقدامی مناسب، شما را به سمت عضویت دائم [در وزارت امور خارجه] منصوب کرده است. ما کارکنان سفارت که هر روزه سعادت کار با شما را داشتیم، از مشاهده این پیشرفت خوشحالیم.

ارادتمند شما
گوردون کینگ [امضا]
وابسته سفارت^۵

سند بعدی، برگه عضویت دائم شاپور ریپورتر در وزارت خارجه ایالات متحده آمریکاست که در ۲۴ اکتبر ۱۹۵۴ تنظیم شده است. در این برگه مقام شاپور «مشاور

۱. همانجا، سند شماره ۱-۶۲۳-۱۲۹الف.

۳. همانجا، سند شماره ۴۷۶۷۰.

۵. همانجا، سند شماره ۳-۳۲۵-۱۲۹الف.

سیاسی» و محل مأموریت او «بخش سیاسی» سفارت ایالات متحده در تهران و حقوق وی ۱۹۹ هزار ریال در سال ذکر شده است.^۱

در ۱۶ نوامبر ۱۹۵۴ جان هاویسن، دبیر دوم سابق سفارت آمریکا در تهران که اینک در واشنگتن اقامت دارد، گواهینامه‌ای صادر می‌کند. هاویسن می‌نویسد: طی دوره دوساله‌ای که در سپتامبر ۱۹۵۴ به پایان رسید، آقای شاپور ریپورتر در بخش ترجمه سفارت آمریکا در زیر نظر او خدمت کرده است. هاویسن در این نامه از خدمات و تواناییهای شاپور ریپورتر تجلیل می‌کند.^۲

باید توجه داشت که هم ملبورن و هم هاویسن گواهینامه‌های خود را به نحوی نگاشته‌اند که شغل شاپور در سفارت آمریکا به یک مترجم توانای انگلیسی - فارسی محدود شود و هیچ اشاره‌ای به مأموریت اصلی اطلاعاتی او نکرده‌اند. چنان‌که گفتیم، در سند اداره کل انتشارات و رادیو نیز از شاپور به عنوان رئیس پیشین دارالترجمه سفارت آمریکا یاد شده است.

شاپور ریپورتر در سال ۱۳۳۳ در سفارت بریتانیا در تهران نیز از مقامی شامخ برخوردار بود. تصویری از شاپور ریپورتر و دنیس رایت، کاردار سفارت بریتانیا، در فرودگاه مهرآباد در حال استقبال از هیئت اعزامی رویال داچ شل به تهران موجود است که در پیوسته‌های جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی منتشر کرده‌ام.^۳ عکس فوق در همان زمان در مجله کاویان^۴ به چاپ رسیده ولی نام شاپور درج نشده است. به راستی شاپور ریپورتر که بود و چرا باید در کنار دنیس رایت در مراسم استقبال از نمایندگان کنسرسیوم حضور می‌یافت؟

سند دیگری که نقش برجسته شاپور ریپورتر را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مسجل می‌سازد. تصویری از اوست که در اسناد شخصی‌اش به دست آمده و وی را در دادگاه مصدق نشان می‌دهد. شاپور با دستخط خود در زیر تصویر فوق این عبارت را نوشته است: " (مأموریت انجام شد.) این تصویر را نیز در پیوسته‌های جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی منتشر کرده‌ام. پیام عکس فوق واضح است ولی شاپور بعدها، در مراجعه به سفارت ایران در لندن، مدعی شد که منظور وی انجام

۱. همانجا، سند شماره ۴-۲۲۵-۱۲۹الف.

۲. همانجا، سند شماره ۲۷۶۷۳.

۳. در زمان تدوین ظهور و سقوط سلطنت پهلوی این زیرنویس را به عکس فوق افزودم: «شاپور ریپورتر و هیئت نمایندگی رویال داچ شل به هنگام ورود به تهران برای عقد قرارداد کنسرسیوم». در اصل عکس نام شرکت هواپیمایی هلند بر روی هواپیمای حاضر در فرودگاه کاملاً خواناست و به این دلیل بدیهی است مسافرانی که در فرودگاه حضور دارند اعضای هیئت کمبانی رویال داچ شل هستند. فردی که در کنار شاپور ایستاده دنیس

رایت است. ۴. کاویان، ش ۱۱، سوم تیر ۱۳۳۳، ص ۲۴.

DEPARTMENT OF STATE DIVISION OF FOREIGN SERVICE PERSONNEL NOTIFICATION OF PERSONNEL ACTION					DATE October 24, 1954									
NAME (Last) (First) (Middle) REPORTER Shahpoor A.					DATE OF BIRTH 1921	SEX M	LEGAL AUTHORITY P.L.724							
NATURE OF ACTION Secretary of State - Permanent Appointment					EFFECTIVE DATE October 24, 1954	DATE OF DAIM								
FUNCTIONAL TITLE					TO Political Adviser									
DIPLOMATIC OR CONSULAR TITLE					FROM									
POST					Tehran, Iran, Political Section									
CLASS AND GRADE					[REDACTED]									
POSITION NUMBER					[REDACTED]									
NATURE OF EMPLOYMENT					PERM.	INDEF.	LIM.	TEMP.	FULL PART	PERM.	INDEF.	LIM.	TEMP.	FULL PART
REGULAR STAFF										F3 X				
RESIDENT U.S. STAFF					LEGAL RESIDENCE					CITY				
LEGAL NON U.S.					STATE					Iran				
VETERAN					BRANCH OF SERVICE					MARITAL STATUS				
NON VETERAN					MILITARY RESERVE STATUS					CHILDREN				
					READY					DEPENDENTS				
					STAND BY									
ABOVE ACTION AND CONTINUANCE OF STATUS EFFECTED THEREBY ARE SUBJECT TO ALL APPLICABLE LAWS, RULES AND REGULATIONS. THE ACTION MAY BE CORRECTED OR CANCELLED IF NOT IN ACCORDANCE WITH ALL REQUIREMENTS.														
REMARKS														

کارت عضویت دائم شاپور ریپورتر در وزارت خارجه آمریکا به عنوان مشاور سیاسی

مأموریت برای روزنامه تایمز بوده است!

گزارش شاپور ریپورتر به جان اف. کندی

سند دیگری نیز در دست است که در آن شاپور ریپورتر به صراحت خود را به عنوان سرپرست عملیات داخلی ایران (عملیات صحنه) در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ معرفی کرده است.

این سند گزارشی با طبقه بندی «به کلی سری» است که شاپور ریپورتر رسماً از سوی سرویس اطلاعاتی بریتانیا (ام. آی. ۶) برای جان اف. کندی، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا - اندکی پس از پیروزی کندی در انتخابات (نوامبر ۱۹۶۰ / آبان ۱۳۳۹) و قبل از مراسم سوگند خوردن و انتقال رسمی منصب ریاست جمهوری (۲۰ ژانویه ۱۹۶۱) - نگاشته است. بنابراین، سند بی تاریخ فوق به حوالی آذرماه ۱۳۳۹ تعلق دارد. در آینده این گزارش را به طور کامل معرفی خواهیم کرد. در اینجا تنها به یک نکته مهم مندرج در

Washington, D. C.

November 16, 1954

To Whom it May Concern -

During the two years ending in September Mr. Slapoviji Reporter served in the translation unit of the American Embassy in Tehran under my supervision. His bi-lingual command of English and Persian gives him extraordinary competence in translating and interpreting between the two languages. He is, to the best of my knowledge, unique in his ability to dictate finished English translations directly from a Persian text.

Although his administrative responsibilities in his present assignment are few, he has in this respect demonstrated sound judgment. His high moral character and attractive personality have made him a pleasure to serve with. He has handled all tasks assigned to him with tact, judgment and ability.

John M. Howison

Formerly Second Secretary of
the American Embassy, Tehran

گواهی اشتغال شاپور ریپورتر در سفارت آمریکا در تهران به امضاء جان هاویسون دبیر دوم سابق سفارت [۲۷۶۷۳]

آن اشاره می‌کنم که به نقش شاپور در کودتای ۲۸ مرداد مربوط است.

شاپور گزارش خود را چنین آغاز می‌کند:

با کمال تواضع به عرض می‌رسانم: مایه افتخار بزرگی است که از من خواسته شده تا از سوی سرویسم گزارش حاضر را درباره شاه به استحضار مقام آینده ریاست جمهوری برسانم.

نظرات من [درباره شاه] بر اساس بیش از ۱۵ سال تجربه رابطه شخصی با شاه



شاپور ریورتر و دنیس وایت (کاردار سفارت بریتانیا در تهران) در مراسم استقبال از هیئت نفتی کمپانی رویال داچ شل (۲ تیر ۱۳۳۳)

به‌عنوان افسر رابط دارای استوارنامه دائم از سوی سرویسم با شخص او^۱ و نیز بر بنیاد مشاهدات شخصی‌ام از سیر وقایع در ایران از زمان جنگ [دوم جهانی] به‌عنوان افسر سرویسم شکل گرفته و بر این پایه مبتنی است.

عبارت فوق نشان می‌دهد که شاپور تا اواخر سال ۱۳۳۹ به مدت ۱۵ سال افسر رابط سرویس اطلاعاتی بریتانیا با شاه بود. در واقع، این مأموریت از ژوئن ۱۹۴۷/ تیر ۱۳۲۶ و با بازگشت شاپور از هنگ‌کنگ آغاز شد.

شاپور در صفحه دوم معرفی خود را این‌گونه ادامه می‌دهد:

من در مقام کسی که در این دوران آشفته رئیس عملیات^۲ و افسر عملیاتی سرویسم^۳ در ایران بودم، القاناتی را که از آن زمان تاکنون از سوی برخی افراد «مطلع» عنوان می‌شود که گویی تنها «عملیات چکمه» بود که قدرت را از چنگ مصدق و همپالکیهای کمونیست او خارج نمود، به شدت تکذیب می‌کنم. آنچه ما کردیم تنها



عکس شاپور ریپورتر در دادگاه مصدق. شاپور در زیر عکس نوشته است:
«(مأموریت انجام شد)»

فشردن ماشه احساسات مردم به پادشاه‌شان بود که به آن پیروزی همه‌جانبه انجامید. این اقدام بر بنیاد هیچ احساس دگرخواهانه دیگر شدنی نبود. در آن صورت، چنان‌که می‌دانیم و برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی، فقدان ایرانی مستقل برای غرب فاجعه‌آفرین بود. همچنین باید متذکر شوم که آشفته‌بازار ایران دست‌بخت خود ما بود؛ اشراف نفتی لندن از دیدن تحولات زمانه کور بودند و برخی آقایان محترم در وزارت امور خارجه [آمریکا] سبکسرانه راه بازی با «ناسیونالیستها» و جبهه آنها را برگزیده بودند! کاردار بریتانیا [در تهران] که «محبوب» مصدق بود، لاقیدانه نظرات خود را در زمینه گرایشهای دمکراسی و لیبرالیسم در ایران داشت!^۱ این دخالت‌های بیجا، ناخواسته و تحریک‌کننده راه اصلاحات واقعی را مسدود ساخته و راه آنارشیستها، عوام‌فریبان و «روشنفکران کافه‌نشین»^۲ را هموار نموده بود...^۳

۱. اشاره شاپور ریپورتر به رابطه حسنه دکتر مصدق با جرج میدلتون، کاردار سفارت بریتانیا در تهران، است.

۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۱۶-۹۸-۱۱۲۹الف.

TOP SECRET

FOREWORD

May I say, in all humility, that I feel highly flattered to have been asked to do the present write-up on the Shah for the President-elect on behalf of my Service.

My views are based on and formed by my experience of over fifteen years of personal contact with the Shah as the permanently accredited Liaison Officer of my Service to his Person - and also on my observations of events in Iran since the war as an officer of my Service.

صفحه اول گزارش «به کلی سزّی» شاپور ریپورتر به جان کندی رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا

- 2 -

In my capacity as Principal Operations and Field officer of my Service during that tumultuous period in Iran, I wish to refute in toto the suggestions since made by some people "in the know" that it was "Operation Boot" exclusively that turned the table on Mousadeq and his Communist bed-mates. All we did was to trigger off the people's sentiments for their King which achieved that sweeping victory. Nor was this done in any altruistic spirit. Then, as now and for the foreseeable future, the loss of independent Iran to the West would spell disaster. May I point out too that the mess in Iran was of our own doing in that the oil barons in London remained blind to changing times while some gentlemen in the State Department had chosen to toy with 'Nationalists' and their Front and to kid them along! The British Charge d'affaires who was "well liked" by Mousadeq had his own pet ideas on trends in democracy and liberalism! These uncalled for and irritating meddlings obstructed real reform and let loose anarchists, demagogues and 'salon intellectuals'. They certainly did not facilitate the tasks of the Shah on the home front.

صفحه دوم گزارش شاپور ریپورتر به کندی

دشواریهای پنهانکاری در ام. آی. ۶

دنیای اطلاعاتی در غرب دنیای عجیبی است. بر این دنیا موازینی چنان سخت و طاقت‌فرسا حاکم است که تنها انسانهای دارای توانمندی خاص در زمینه رازداری و پنهانکاری می‌توانند آن را تحمل کنند و تا پایان در آن دوام آورند. شاپور ریپورتی یکی از این افراد است.

شاپور در سال ۱۹۵۱ سخت دلبسته دختری ارمنی می‌شود که در کتابخانه سفارت آمریکا شاغل است. ولی شاپور اجازه ندارد که خود و خاندان خود را چنان‌که شایسته است به معشوق معرفی کند. دختر (آسیه آزمانوکیانس)، مادر مستبد دختر (آلکساندرا) و ناپدری عبوس دختر (عظیمی) شاپور را تنها به عنوان یک هندی می‌شناسند نه بیشتر. این عدم شناخت کافی از شاپور، موانع جدی در مسیر ازدواج این دو قرار می‌دهد. آلکساندرا، که احتمالاً چشم طمع به خواستگاری آمریکایی یا انگلیسی دوخته، حاضر نیست یک هندی را به‌عنوان شوی دخترش بپذیرد. آلکساندرا و عظیمی شاپور و خانواده زرتشتی او را تمسخر می‌کنند و شاپور رنج می‌برد. او در نامه‌های خود به آسیه به شدت از شیوه برخورد خانواده دختر با خود و خانواده خود گلایه می‌کند. وفاداری به موازین رازداری این رابطه عاشقانه را تا مرز جدایی می‌کشاند ولی شاپور نمی‌تواند هویت واقعی خود را، که قطعاً بسیار بیش از میزان انتظارات خانواده دختر است، فاش کند.

دشواریهای رازداری در اینجا به پایان نمی‌رسد. شاپور با سماجت و مهارت از این خوان می‌گذرد و رضایت خانواده دختر را به دست می‌آورد. ولی اینک او باید به‌عنوان عضوی از خانواده بزرگ اطلاعاتی بریتانیا موافقت «پدر خوانده» را جلب کند. شاپور در اول اکتبر ۱۹۵۱ درخواست ازدواج خود را ارسال می‌دارد و به دختر می‌نویسد: «امروز اول اکتبر است و اگر ما حداکثر پیش از ۲۵ اکتبر ۱۹۵۱ ازدواج نکنیم می‌توانی بگویی که به تونارو زده‌ام.»^۱

مجوز سفارت بریتانیا در ۲۹ اکتبر به دست می‌آید ولی ازدواج سر نمی‌گیرد. احتمالاً شاپور در انتظار مجوز دیگری است و به دلیل تعلق دختر به یک خانواده ارمنی مهاجر از روسیه دریافت این مجوز به درازا می‌کشد. سرانجام، مراسم ازدواج با یک سال تأخیر، در ۶ آذر ۱۳۳۱ / ۲۷ نوامبر ۱۹۵۲ انجام می‌گیرد و دختر به همسری شاپور درمی‌آید.^۲ به یقین آلکساندرا آزمانوکیانس هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد که دخترش روزی «لیدی ریپورتی»

۱. نامه شاپور به آسیه مورخ اول اکتبر ۱۹۵۱. (همانجا. سند شماره ۶۱-۳-۱۱۲۹ الف.)

۲. همانجا. سند شماره ۲۷۴۱۲.

خواهد شد و در زمره نزدیک‌ترین دوستان تس مایور (همسر لرد ویکتور روچیلد)، راشل وایت (همسر سر دیک وایت رئیس ام.آی.۱۵ و سپس ام.آی.۶) و لیلی سیف (همسر لرد مارکوس سیف و رئیس اتحادیه زنان صهیونیست بریتانیا) جای خواهد گرفت.^۲

متن ترجمه مجوز سفارت بریتانیا در تهران برای ازدواج شاپور ریپورتر و آسیه آزمانوکیانس به شرح زیر است:

سفارت کبرای انگلیس - تهران

چون شاهپور اردشیرجی (مخبر) و آسیا آزمانوکیانس مقررات قانونی انگلیس را انجام داده‌اند، لذا می‌توانند در کنسولگری بریتانیای کبیر در تهران ازدواج کنند. اینجانب جرج جیمس تالماج، کفیل کنسولگری انگلیس در تهران، طبق سوابقی که در نزد اینجانب می‌باشد گواهی می‌نمایم که طبق قانون انگلستان هیچ‌گونه مانعی برای جشن ازدواج آنها موجود نمی‌باشد.

در کنسولگری انگلیس در تهران در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱ صادر گردید.

محل امضای کفیل کنسولگری انگلیس

محل الصاق مهر کنسولگری انگلیس در تهران

محل الصاق دو عدد تمبر به مبلغ ۱۷ شیلینگ

ترجمه برابر با اصل است. رحیم حکیم - مترجم رسمی وزارت دادگستری ۳۱/۲/۳

در بررسی این سند و مقایسه آن با اسناد دیگر، نگارنده به نکته مبهمی در رابطه با تابعیت انگلیسی شاپور ریپورتر رسید:

طبق سند رسمی اداره تابعیت دولت بریتانیا شاپور ریپورتر در تاریخ ۹ اوت ۱۹۵۵ به تابعیت انگلیس درآمده و سوگند خورده است.^۴ اگر شاپور چهار سال بعد از دریافت مجوز فوق تبعه دولت بریتانیا شده، پس به چه دلیل برای ازدواج به این مجوز نیاز داشت و نیز به چه دلیل حداقل از سال ۱۹۴۱ دارای گذرنامه و مدارک انگلیسی بود و در اسناد او مکاتبات به عنوان تبعه انگلیس معرفی می‌شد؟

ماجرای ازدواج با آسیه تنها موردی نیست که رعایت موازین رازداری و پنهانکاری اطلاعاتی برای شاپور دشواریهایی می‌آفریند. در سال ۱۳۴۰ و مقارن با دولت دکتر علی

۱. سازمان امنیت داخلی بریتانیا

۲. در آینده افراد فوق و اسناد ارتباطات ایشان با شاپور ریپورتر و همسرش را معرفی خواهیم کرد.

۳. همانجا. سند شماره ۴۷۴۰۸. ۴. همانجا. سند شماره ۴۷۴۰۰.

PERSONAL

13th July 1962.

Dear Shapur,

I have been meaning to write to you for sometime over the question of your decoration, but I have been away on leave and have only just returned. Happily before writing to you I wanted to be absolutely sure that we here had done all that was possible to get you the medal which you certainly deserve. Frankly, the position is most disappointing. As I think I will have explained to you, there seems to be absolutely no way of procuring you a decoration without the reason for the award being gazetted and published in the normal way. This, therefore, in your case would mean a citation based on your national service work in Iran, as otherwise of course both your Persian, British and other West European friends and associates would, to put it mildly, be sorely and ordinarily surprised! I am sure you are aware how jealous British businessmen and residents abroad are about such awards and in any event I cannot see how we could have got this one past your national employers!

Had it been wartime of course (which, thank God, it isn't), we might have done something about it, as awards for special services were frequently made "on the field of battle" and without any particular published reason.

I personally feel very sad about this as both I, even after my short time at this desk, together with all your friends here, have fully endorsed what the Ambassador has said, and there is no disagreement about the fact that you certainly deserve the decoration. But I can assure you we have all of us, including the "Managing Director", done what we can here and have always come up against the brick wall of gassetting and publication.

Nevertheless, this does not mean that you will not finally be recognised. Although of course you realise that I personally can make no guarantee, you can rest assured, as I have said above, that your work for us is fully appreciated and its value is on permanent record here. In the dim and distant future when you secure your valuable posts for us or perhaps (which I hope will not be the case for a long time) when you decide to leave Iran, I am certain that I will be able to say that your services to us will be fully recorded.

نامه مسئول دسک خاورمیانه (و ایران) به شاپور رپیورتر درباره مشکلات اعطای نشان به او

امینی، شاپور از عدم دریافت نشان به پاس خدمات طولانی و ارزشمند خود در ایران سخت گله مند است و این نارضایتی را از طریق یکی از مقامات ام.آی.۶ به نام . و نیز از طریق سفیر وقت بریتانیا در ایران به مقامات عالی رتبه ایستلیجنس سرویس منعکس می کند. در تیرماه ۱۳۴۱ مدیر منطقه خاورمیانه در ام.آی.۶ طی نامه ای به او پاسخ می دهد. ترجمه متن این نامه چنین است:

خصوصی

۱۳ ژوئیه ۱۹۶۲

شاپور عزیز،

مذت‌هاست که می‌خواهم برایت درباره مسئله اعطای نشان به تو بنویسم، ولی در

مسافرت بودم و تازه برگشته‌ام. قبل از نوشتن به تو می‌خواستم کاملاً مطمئن شوم که مادر اینجا تمامی طرق ممکن را برای اعطای نشان به تو، که مطمئناً شایسته‌اش هستی، آزموده‌ایم. صریح بگویم، وضع بسیار نومیدکننده است. همان‌طور که فکر می‌کردم، و . . . برایت توضیح خواهد داد، به نظر می‌رسد که مطلقاً هیچ راهی برای اعطای نشان به تو وجود ندارد بدون اینکه مسئله به شکل معمول در مطبوعات منعکس و منتشر شود. و این امر، در مورد تو، یعنی تقدیری باارجاع به حوزه کاری تو در ایران؛ در غیر این صورت مسلماً هم دوستان ایرانی، انگلیسی و هم سایر دوستان و همکاران اروپای غربی تو، اگر خیلی معتدل هم تصور کنیم، بیش از حد معمول حیرت‌زده خواهند شد! مطمئنم تو می‌دانی که بازرگانان انگلیسی و انگلیسی‌های مقیم خارج تا چه حد به چنین موارد اعطای نشان حساس‌اند و من نمی‌دانم که این مسئله را چگونه می‌توان از کنار گوش کارفرمایان خیالباف تو^۱ رد کرد!

اگر زمان جنگ بود (که خدا را شکر چنین نیست) مسلماً ما می‌توانستیم کاری بکنیم. در آن زمان، اعطای نشان برای خدمات ویژه «در صحنه نبرد» غالباً صورت می‌گرفت بی‌آنکه دلیل خاصی برای آن منتشر شود.

من شخصاً، به‌رغم دوران کوتاهی که مسئولیت این «دسک» را داشته‌ام، از این امر بسیار ناراحتم و تمامی دوستان تو در اینجا نیز چنین‌اند. ما کاملاً آنچه را که . . . و سفیرمان گفتند تأیید می‌کنیم و هیچ تردیدی نداریم که تو مطمئناً سزاوار دریافت نشانی. ولی باید من، همه ما و از جمله «مدیرعامل»^۲، به تو اطمینان بدهیم که در اینجا هر چه در توانمان است به کار خواهیم بست و همواره با دیوار آجری پخش و نشر اخبار مبارزه خواهیم کرد.

مع‌هذا، این بدان معنا نیست که تو بالاخره به دریافت نشان نائل نخواهی شد. هر چند مسلماً درک می‌کنی که من شخصاً نمی‌توانم هیچ تضمینی بدهم، ولی می‌توانی آسوده‌خاطر باشی که، چنانچه قبلاً گفتم، ما کاملاً قدردان کار تو هستیم و ارزش آن در اینجا برای همیشه ثبت شده است. در درازمدت و در آینده دور، زمانی که تو از کار ارزشمندت برای ما دست بکشی و شاید زمانی که تو تصمیم بگیری ایران را ترک کنی (من آرزو مندم که این امر تا دورانی طولانی اتفاق نیفتد)، من مطمئنم و باکمال اطمینان می‌گویم که از خدمات تو برای ما کاملاً قدردانی خواهد

۱. شاپور زیپورتو در چارچوب برخی شرکتهای انگلیسی و آمریکایی در ایران فعالیت تجاری داشت.

۲. منظور رئیس ام.آی. ۶ است. در این زمان سر دیک وایت رئیس ام.آی. ۶ بود.

شد.^۱**افتخار برای مردی که میلیونها پوند سود به بریتانیا رسانید**

هفت سال بعد این وعده تحقق یافت. در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۹/۱۹ آبان ۱۳۴۸ نشان طریقت امپراتوری بریتانیا در کاخ باکینگهام به شاپور ریپورتر اعطا شد^۲ بی آنکه جنجالی درباره آن برانگیخته شود؛ و در ۲۰ مارس ۱۹۷۳/۲۹ اسفند ۱۳۵۱ شاپور نشان شهسوار فرمانده طریقت امپراتوری بریتانیا را از ملکه الیزابت دوم دریافت داشت. چپمن پینچر، روزنامه‌نگار سرشناس و دوست مشترک لرد ویکتور روچیلد و شاپور ریپورتر که خود قبلاً عضو ام‌آی‌۵ بود این حادثه را پوشش خبری گسترده داد و مقاله او در دلی اکسپرس شهرتی فراوان برای شاپور به ارمغان آورد.^۳

مرد محبوب شاه**کسی که میلیونها به بریتانیا سود رسانید****نوشته چپمن پینچر**

از میان تمامی کسانی که دیروز در کاخ باکینگهام از ملکه نشان دریافت کردند، کسی که افکار عمومی بریتانیا او را کمتر از همه می‌شناسد، کسی است که به آنها بیشترین خدمت را کرده است.

او سیر شاپور ریپورتر است، یک شهروند انگلستان که مقیم تهران است و به خاطر خدماتش به منافع بریتانیا در ایران شوالیه شد. این خدمات خاموش سفارشهایی که صدها میلیون پوند ارزش دارد برای بریتانیا به ارمغان آورده به همراه تمامی مشاغلی که ملازم آن است و به نظر می‌رسد در آینده بیش از این خواهد بود. سیر شاپور، ۵۲ ساله، مشاور چندین مؤسسه بزرگ بریتانیا است. او چنان محتاط

۱. همانجا، سند شماره ۹-۲۹-۱۱۲۹ الف. امضای سند فوق ناخواناست و تنها حرف در آن مشخص است که احتمالاً اول نام فامیل صاحب امضا است. به‌رغم تفحص فراوان نتوانستم در منابع موجود نام مدیر دسک خاورمیانه در این زمان را به دست آوردم.

۲. اصل فرمان عضویت شاپور اردشیرجی ریپورتر در طریقت امپراتوری بریتانیا، که در ۱۴ ژوئن ۱۹۶۹ به امضای ملکه الیزابت دوم به‌عنوان «پاسدار ایمان و فرمانروای عالیجاه‌ترین طریقت امپراتوری بریتانیا» و به امضای پرنس فیلیپ (همسر الیزابت) به‌عنوان استاد اعظم این طریقت رسیده موجود است. همانجا، سند شماره ۱-۶۲۳۹-۱۱۲۹ الف.

ترجمه متن کامل این مقاله را در ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۱۹۶-۱۹۵، منتشر کرده‌ام. باید بپذیریم که تنها نشریه فارسی‌زبانی که در آن زمان مقاله چپمن پینچر را به‌طور کامل منعکس کرد دنیا، نشریه تنوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران، بود. دنیا در مقدمه‌ای بر ترجمه مقاله فوق نوشت: «نوشته دلی اکسپرس... به خوبی نشان می‌دهد کسانی که از توده‌ایهای بی‌وطن صحبت می‌کنند، خود وطن‌شان در کجاست.» (دنیای دوره دوم، سال چهاردهم، شماره اول، ۱۳۵۲، صص ۲۲-۳۱)

است که نامی از این مشاوره‌ها نمی‌برد، ولی من حدس می‌زنم که او در تأمین سفارشهای عظیم ایران برای دریافت هواپیماهای کنکورد، تجهیزات دریایی، هاورکرافتها، موشکها و سایر تجهیزات دفاعی نقش داشته است. زمانی که شاه در سال گذشته از تأسیسات دفاعی بریتانیا، به منظور مشاهده عملی هواپیماها و سلاحها، دیدار کرد، سیر شاپور در کنار او بود.

چگونگی شکل‌گیری این رابطه یکی از عجیب‌ترین نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد تاریخ، در واقع، چگونه ساخته می‌شود:

پس از جنگ جهانی اول، پدر او، که او نیز ریپورتر نام داشت زیرا یکی از اجداد او در بمبئی خبرنگار بود، مشاور شرقی هیئت نمایندگی بریتانیا در تهران بود. از لندن به ژنرال آبرونساید، فرمانده یکی از نیروهای نظامی بریتانیا در ایران، دستور داده شد که شاه حاکم بر ایران را برکنار کرده و یک حکمران جدید، که بتواند بیشتر و بهتر منافع ملی ایران را تجلی بخشد، بیابد. او [آبرونساید] برای مشاوره نزد آقای ریپورتر رفت. ریپورتر به او گفت تنها یک نفر را می‌شناسد که واجد کمال، عزم راسخ و توان ذهنی برای انجام این وظیفه است و این شخص رضاخان، یک افسر ایرانی در بریگاد قزاق، است.

آبرونساید بلافاصله به رضاخان علاقه‌مند شد. او [رضاخان] به عضویت دولت منصوب و به زودی نخست‌وزیر شد. او در سال ۱۹۲۵ خود را شاه اعلام کرد و نام خانوادگی پهلوی را برگزید و اکنون پسرش است که [بر ایران] حکومت می‌کند. این انتخاب تقریباً تصادفی برای ایران سرنوشت‌ساز بود؛ نه تنها به این دلیل که رضاخان به یک پادشاه مترقی بدل شد، بلکه از این رو که پسر او نیز استعداد شگرفی برای رهبری از خود نشان داد. ایران به سبب همین استعداد [شاه]، از نظر اجتماعی و صنعتی با سرعتی بی‌سابقه در حال پیشرفت است و تجارت بریتانیا نقش مهمی در این فرآیند ایفا می‌کند.

سیر شاپور، مانند شاه، بر آن است که گسترش سریع دوستی و شراکت انگلیس و ایران در امور تجاری و دفاعی یکی از مهم‌ترین فرایندها در پیشرفت سیاست بین‌المللی است. او به خاطر تلاشهای پیشین در سال ۱۹۶۹ نشان دریافت داشت ولی پیشینه خدمات او به بریتانیا بسیار قبل از این زمان است. او در زمان جنگ [جهانی دوم] متخصص جنگ روانی ارتش بریتانیا در هند بود. در جریان بحران نفتی ایران در اوایل دهه ۱۹۵۰، زمانی که محمد مصدق منافع نفتی بریتانیا در ایران را ملی کرد و روابط دیپلماتیک [دو کشور] به وخامت گرایید، به‌عنوان مشاور سیاسی در سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران خدمت می‌کرد^۱

۱. علامت! از چپمن پنجر است.

Wednesday March 21 1973

Honours for the modest man who earned Britain millions



Picture by Michael Good

Sir Shapook Reporter gets a kiss from daughter Homa, aged 17, watched by Lady Assia and son K

By Chapman Pincher

OF ALL the people honoured by the Queen at the Buckingham Palace investiture yesterday, the one who is least known to the British public was the one who has done them most service.

He is Sir Shapook Reporter, a United Kingdom citizen domiciled in Teheran who was recruited for services to Britain interests in Persia.

Those quiet services have helped to bring orders worth hundreds of millions of pounds to Britain, with all the employment they provide, and are likely to bring many more.

Sir Shapook, aged 52, is a consultant to several large British firms.

He is so discreet he will not say what they are. But it is impossible he was involved in securing the crucial Persian orders for Concorde airplanes, naval vessels, hovercraft, missiles and other defence equipment.

When the Shah visited British defence establishments last year to see planes and weapons in action, Sir Shapook was by his side.

The way this relationship originated is a most fascinating example of the way history really happens.

After the First World War his father, who was called

Reporter because one of his addresses had been a newspaper in Bombay, was appointed Controller of the British Legation in Teheran.

General D'Almeida, the British commander in the region, ordered his Legation to dispose the Persian Shah of a sizable amount of arms, and would make such arrangements Persia's national reputation.

He turned for advice to Mr. Reporter.

Reporter said he knew of only one man with the intellectual, prestige and political capacity to take on the job—Reza Khan, a Persian officer in the Cossack brigade.

Crucial

Reporter took an immediate liking to Reza Khan. He was appointed to the Government and soon became premier.

He proclaimed himself Shah in 1925 after taking the surname Pahlavi, and it is his son, who now reigns.

This almost fortuitous choice proved to be crucial for Persia, not only because Reza Khan turned out to be a progressive monarch but because his son happens to have a quite outstanding flair for leadership.

Persia is progressing socially and industrially at an unprecedented rate and British business is playing a major part in the process.

Sir Shapook is recognised, as is the Shah, that the rapidly expanding Anglo-Iranian friendship and partnership in trade and defence is one of the most encouraging developments in international politics.

For his previous efforts he was awarded the OBE in 1960, but his record of service to Britain goes much further back.

During the war he was a psychological warfare expert with the British Army in India.

In the Persian oil crisis in the early 1950s, when Mohammad Mossaddegh nationalised Britain's oil interests there and diplomatic relations were severed, he served as political adviser to the U.S. Embassy in Teheran.

Since then he has developed into one of those extraordinary international figures, who move at the highest levels but for personal preference manage to keep out of the limelight.

He returns soon to Teheran, where he lives modestly with his wife Assia and two children.

مقاله چپمن پینچر در دلی اکسپرس به مناسبت اعطای نشان شوالیه‌گری به شاپور رپورتر

از آن زمان او به یکی از خارق‌العاده‌ترین شخصیت‌های بین‌المللی بدل شده که در عالی‌ترین سطوح فعالیت می‌کنند ولی شخصاً ترجیح می‌دهند در سایه باشند. او به زودی به تهران باز می‌گردد، جایی که با حجب و فروتنی به همراه همسرش آسیه و دو فرزندش زندگی می‌کند.^۱

به این مناسبت، سر دیک وایت، رئیس نامدار ام.آی.۵ و ام.آی.۶ که بپتر رایت او را «بزرگ‌ترین افسر ضد جاسوسی قرن بیستم»^۲ و گرانٹ او را «برجسته‌ترین افسر ضداطلاعاتی بریتانیا در دوران پس از جنگ جهانی دوم»^۳ می‌خوانند، در نامه تبریک خود (مورخ اول ژانویه ۱۹۷۳، به شاپور چنین نوشت:

شاپور عزیزم

خالصانه‌ترین و گرم‌ترین تبریکات مرا بپذیر. این روز بزرگی برای هر دوی شما و برای نام خانواده شماست و این است قدرشناسی از خدمات واقعی... من برای همکاری مان ارج فراوان قانلم و نسبت به ارزش اینار عظیم و ثبات قدم تو، در طول سالهایی که در امور بزرگ و خاموش خدمت کرده‌ای، واقف هستم.^۴

و راشل، همسر سر دیک وایت، در نامه خود به آسیه ریپورتر (مورخ ۸ ژانویه ۱۹۷۳)، چنین تبریک گفت:

آسیه عزیزم

این نامه را می‌نویسم تا میزان خوشحالی خود را در مورد شاپور بیان کنم. تو باید خیلی در مورد شاپور شاد و هیجان‌زده باشی. آسیه عزیز، حتماً از این پس وقتی با لیدی ریپورتر برای خرید می‌روم باید مراقب رفتارم باشم؟! امیدوارم به زودی به اینجا بیایید. اگر زودتر نیایید حتماً برای دریافت نشان اینجا خواهید بود. اطمینان دارم حتماً به من اطلاع خواهی داد... وقتی بچه‌ها این خبر هیجان‌انگیز را شنیدند چه گفتند؟ سلام مرا به آنها برسان و به کامییز بگو هر وقت برای خرید به نمایشگاه

۱. در بالای مقاله تصویر شاپور ریپورتر، در حالی که فرمان شوالیه‌گری را در دست دارد، در کنار همسر و فرزندانش چاپ شده. زیرنویس عکس در دلی اکسپرس چنین است: «هما، دختر ۱۷ ساله بر شاپور ریپورتر او را می‌بوسد و لیدی آسیه و پسرش کامییز، ۱۳ ساله، به آنها می‌نگرند».

۲. پیتراایت. شناسایی و شکار جاسوس. ترجمه محسن اشرفی. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۷. ص ۱۲۱.

۳. *S I S S I S*

۴. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۱۰-۶۲۲۹-۱۲۹ الف. سر دیک وایت در این زمان در تهران حضور داشت.

Tehran
1 January 1973,

My dear Shapour,

My most sincere and warmest congratulations to you. This is a great day for you both and for the family name, and is a recognition of true services.

I know you appreciate the position I felt I had to take in our debate and that, had there not seemed to be difficulties, I would have been unequivocally in favour

of the proposal.

I greatly value our association and am conscious of the great dedication and consistency over the years with which, in things great and modest, you have served the cause.

Yours truly,

تلفه را نقل وایت به آسپه و پودرتر به مناسبه اعطای نشان شهسواری به شاهپور ریدورتر

SOUTH CORNER,
PACESHAM PARK,
LEATHERHEAD,
SURREY
TW20 7JG

Jan 8th 1973.

My dear Assia.

I must write to say how pleased we are about Stephen. Tom must really be very thrilled & excited about it. Dear Assia, I will have to behave myself going shopping with Lady Ripon's house, won't I? I hope you will be coming over soon again. Certainly, to receive the award, if not before. Anyway I am sure you will let me know.

I am sorry he missed you. He has told me you came. He is a bit

a job for poor Conky
we have seen June & Geoffrey over
or twice & are going over to have
lunch with them in two weeks time.

I hope all your family is well -
What did the children say when
they heard the exciting news? (The
them my love still Khamis (spelling?)
that he always thinks of him, when
I go into a shoe shop. He was
so patient.

Do let me know when you come
over & promise to behave when he
goes over together!!

Michael
Rachel.

می‌رویم به یاد او می‌افتم و صبر و حوصله او را به یاد می‌آوریم... به ما خبر بدهید کی به اینجا می‌آید. من قول می‌دهم وقتی با شما بیرون می‌روم رفتاری مناسب [در شأن یک لیدی] داشته باشم!!^۱

اینتلجنس سرویس، سیا و اسناد کودتا

تاریخنگاری معاصر در زمینه شناخت دو کودتایی که سرنوشت تاریخی ایران را در سده بیستم میلادی رقم زد با دشواریهایی مواجه است که از دست نیافتن به اسناد سرویسهای اطلاعاتی مرتبط با این دو حادثه ناشی می‌شود. پس از گذشت بیش از هشت دهه از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، سرویس اطلاعاتی بریتانیا، که نقش اصلی را در این حادثه داشت، تاکنون هیچ سندی در این زمینه منتشر نکرده و همین رویه را در قبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در پیش گرفته است.^۲ ویلیام راجر لویس می‌نویسد:

انگلیسیها بسیار سزنگه‌دارتر از آمریکاییها بودند. تا قبل از انتشار کتاب وودهاوس هرگونه اشاره‌ای به دخالت ام.آی.۶ در کودتای ایران از محافل آمریکایی ناشی می‌گردید. روزولت در چاپ اول کتاب خود، که مجبور به جمع‌آوری نسخه‌های آن شد، کوشیده بود با این ادعا که توطئه از شرکت نفت انگلیس و ایران ریشه می‌گرفته است، بر مداخله دولت انگلیس سرپوش بگذارد.^۳

خاطرات کریمت روزولت^۴ و کریستوفر وودهاوس،^۵ دو مقام مسئول آمریکایی و

۱. همانجا. سند شماره ۴۷۴۴۹ الی ۴۷۴۵۲.

از سرکار خانم معصومه جمشیدی سپاسگزارم که در ترجمه دهها برگ از نامه‌های خصوصی آسیه و شاپور ریپورتر مرا یاری دادند.

۲. کریستوفر اندریو در سال ۱۹۸۵ در اعتراض به این رویه دولت بریتانیا در استوار اسناد اطلاعاتی چنین نوشت: «مسئلاً برای استوار هویت برخی کارمندان اطلاعاتی (مانند عوامل نفوذی)، در دوران حیانتشان، دلایل خوبی موجود است. ولی دولتمردان کنونی به این استدلالات مفهوم امتداد نامعقول می‌بخشند. این ادعا که علنی کردن اسناد عملیات اطلاعاتی بریتانیا در... روسیه در دوران پیش از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ می‌تواند امنیت ملی بریتانیا را در دهه ۱۹۸۰ مورد تهدید قرار دهد، استدلالی چنان بی‌معنی است که تنها وایت هال قادر به دفاع از آن است.»

S S I

I.

۳. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی. ص ۴۱۳.

دربارهٔ پنهانکاری دولت بریتانیا در زمینه اسناد اطلاعاتی بنگرید به دو کتاب نگارنده: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۲۱-۱۵؛ نظریه توطئه...، ص ۲۵-۲۰.

انگلیسی در کودتای ۲۸ مرداد، به ترتیب در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲ منتشر شدند. این دو کتاب در ایران بازتاب گسترده‌ای داشته و این تصور را به وجود آورده که گویا سرویسهای اطلاعاتی ایالات متحده و بریتانیا اسرار عملیات پنهان خود در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را آشکار ساخته‌اند. این تصور خطاست. دو مأخذ فوق صرفاً خاطرات شخصی دو مأمور اطلاعاتی بازنشسته به‌شمار می‌روند نه اسناد رسمی. دولت بریتانیا، که تا دهه ۱۹۸۰ از اساس منکر موجودیت سازمانی به نام ایتلیجنس سرویس (ام.آی.۶) بود،^۱ خود را متعهد به انتشار اسناد عملیات پنهانی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران نمی‌داند و در این زمینه به‌طور کامل رویه سکوت را در پیش گرفته است. در طول دهه اخیر، این تنها آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) است که برای انتشار اسناد مربوط به نقش خویش در کودتای ایران در معرض فشار افکار عمومی قرار داشته است.

فشار پژوهشگران برای انتشار اسناد مهم‌ترین عملیات پنهان سیا در دوران جنگ سرد، از جمله کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اندکی پس از انحلال اتحاد شوروی (دسامبر ۱۹۹۱) و پایان دوران جنگ سرد آغاز شد. در فضای آن زمان، دو رئیس سیا - رابرت گیتس^۲ در ۱۹۹۲ و جیمز وولزی^۳ در ۱۹۹۳ - وعده دادند که این اسناد را منتشر خواهند کرد. چهار سال بعد، در مه ۱۹۹۷، مقامات سیا اعلام کردند که تقریباً تمامی اسناد مهم سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در اوایل دهه ۱۹۶۰ معدوم شده است و چیزی برای انتشار وجود ندارد.

در این زمان وولزی، که در ژانویه ۱۹۹۵ سیا را ترک کرده بود، کوشید تا خلف وعده خود را توجیه کند. او انهدام اسناد تاریخی سیا را «یک خیانت بزرگ به مردم آمریکا و توانمندی ایشان در درک تاریخ خود» خواند و افزود: «من در سال ۱۹۹۳ دلایل کافی داشتم که تصور کنم تمامی اسناد تاریخی، هر چیزی که برای شناخت تاریخی مهم باشد، در سیا موجود و فراهم است. به من گفته نشده بود که اسناد مهم منهدم شده‌اند.» نیک کالاتر،^۴ مورخ آمریکایی، در مصاحبه‌ای گفت که اسناد مربوط به سایر عملیات پنهان مهم دوران جنگ سرد نیز - از جمله مأموریت‌های مخفی در اندونزی در دهه ۱۹۵۰ و کودتای موفقیت‌آمیز سیا در گینه در اوایل دهه ۱۹۶۰ - سوزانیده شده‌اند. کالاتر افزود: «درباره ایران هیچ چیز وجود ندارد. درباره اندونزی خیلی کم. درباره گینه... همه سوزانیده شده‌اند.» به ادعای کالاتر، «در سیا هیچ توطئه بزرگی برای انهدام اسناد وجود ندارد. آن چه هست غفلت یا جهالت و فرهنگ تخریبی است که زاییده پنهانکاری

۱. بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۲۰.

می‌باشد.»

بریان لاتل،^۱ کارمند سیا و مدیر مرکز بررسی‌های اطلاعاتی این سازمان، نیز اعلام کرد که بیشتر اسناد مربوط به ایران در دهه ۱۹۶۰ محو یا مفقود شده است. لاتل افزود: «در مورد ایران دکتر کالاتر حق دارد. در اوایل سالهای ۱۹۶۰ مقامات سیا به نگهدارندگان اسناد ایران گفتند که مخزنهای آنها بیش از حد پر است و باید تمیز شود.» لاتل افزود: «در اوایل دهه ۱۹۶۰ فرهنگ غالب بر سیا این بود.» از فوریه ۱۹۵۳ تا نوامبر ۱۹۶۱ آلن دالس^۲ ریاست سیا را به عهده داشت و سپس جان مک‌کون،^۳ تا آوریل ۱۹۶۵، در این سمت بود. روشن نیست که آیا این دو از تخریب اسناد مطلع بودند یا نه. کالاتر، که اکنون استاد دانشگاه ایندیانا و معاون سردبیر مجله تاریخ آمریکا^۴ است، در سال ۱۹۹۲ به عنوان عضو بخش تاریخی سیا به این سازمان پیوست. وظیفه او نگارش تاریخ کودتای ۱۹۵۴ سیا در گواتمالا بود. در همین زمان بود که گیتس، رئیس وقت سیا، وعده داد پرونده‌های مربوط به کودتا در گواتمالا و ایران و ماجرای ۱۹۶۱ خلیج خوکها را آشکار کند. کالاتر می‌گوید: «ولی سیا به سرعت متوجه شد که درباره ایران سندی وجود ندارد. این اسناد به‌طور منظم پاکسازی شده‌اند. وقتی من در سال ۱۹۹۳ سیا را ترک کردم آنها توانسته بودند نزدیک به ۲۵ تا ۵۰ برگ کاغذ [درباره کودتای ایران] پیدا کنند. این تقریباً یعنی هیچ.» لاتل می‌گوید: «تنها بخش اندکی از اسناد ایران باقی مانده است. ولی هیچ‌کس قبل از سخنرانی سپتامبر ۱۹۹۳ وولزی - که وی درباره آزدسازی اسناد ایران وعده داد - به او درباره ماجرای انهدام اسناد ایران چیزی نگفته بود.»

اندکی بعد روشن شد که ماجرای از میان رفتن اسناد کودتای ۲۸ مرداد در ایران بهانه‌ای بیش نبوده و هنوز در آرشیوهای این سازمان اسنادی موجود است که مقامات سیا مایل به انتشار آن نیستند. در سال ۱۹۹۸ جرج تنت،^۵ که تا به امروز ریاست سیا را به دست دارد، مخالفت خود را با انتشار اسناد ایران اعلام کرد. این امر سبب شد که «آرشیو امنیت ملی»^۶ در سال ۱۹۹۹ برضد سیا اقامه دعوی کند و در مارس ۲۰۰۰ موفق به اخذ

S

«آرشیو امنیت ملی» مؤسسه‌ای است در واشنگتن دی. سی. که به گردآوری و ساماندهی اسناد از طبقه‌بندی خارج شده دولت ایالات متحده آمریکا اشتغال دارد. اعضای هیئت تحریریه بخش ایران این مؤسسه عبارتند از بیرواند ابراهامیان، ریچارد کاتم، مارک گازیروسکی، جوان هارت و اریک هوگلاند. بنگرید به:

ک

مجاز انتشار برخی از این اسناد شود.^۱ در این زمان، سیا ۱۴۰۰ صفحه سند درباره کودتای ۱۹۵۴ گواتمالا و دو گزارش تاریخی را - از جمله گزارش ۱۱۶ صفحه‌ای کالاتر - علنی کرد. کالاتر در این گزارش نشان داده است که سیا حتی رئیس‌جمهور آیزنهاور را فریب می‌داده است. برای مثال، سیا در گزارش خود به آیزنهاور شمار شورشیان مورد حمایت سیا را که در گواتمالا کشته شدند تنها یک نفر ذکر کرده در حالی که در واقع ۴۳ نفر به قتل رسیدند. این گزارش همچنین ثابت می‌کند رهبرانی که به کمک سیا در گواتمالا به قدرت رسیدند سرکوبگر و فاسد بودند. این کودتا صحنه سیاست گواتمالا را در دهه ۱۹۶۰ به گورستانی مرگبار بدل ساخت، دولتهای نظامی بیرحمی را به قدرت رسانید و به بهای جان یک سفیر و دو وابسته نظامی آمریکا و قریب به ده هزار روستایی گواتمالایی تمام شد.^۲ در زمینه اسناد تاریخی کودتای ۲۸ مرداد در ایران نیز روزنه امیدی پدید شد و یک سخنگوی سیا اعلام کرد که در آرشیوهای این سازمان نزدیک به یک هزار برگ سند به اضافه تاریخچه عملیات کودتا (اثر دونالد ویلبر) و گزارشی که بعداً تهیه شده موجود است. او ادعا کرد اسنادی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ سوزانیده شده‌اند تکراری و پرونده‌های عملیاتی بوده‌اند.^۳

دونالد ویلبر و تاریخچه عملیات کودتا

به‌رغم این سیر طولانی و پرفراز و نشیب، تاکنون مهم‌ترین سند سیا که درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر شده تاریخچه عملیات کودتا نوشته دونالد ویلبر است. این سند را، ظاهراً، یکی از کارکنان پیشین سیا در اختیار جیمز ریزن،^۴ کارشناس نیویورک تایمز در امور اطلاعاتی، قرار داد و نامبرده آن را در شماره‌های ۱۶ آوریل و ۱۸ ژوئن ۲۰۰۰ روزنامه فوق منتشر کرد. سپس، این سند در سایت نیویورک تایمز قرار گرفت.^۵ تاریخچه ویلبر نیز، مانند خاطرات روزولت و وودهاوس، پس از انتشار در ایران بازتاب گسترده یافت و علاوه بر انعکاس در مطبوعات چند ترجمه فارسی از آن منتشر شد.^۶

S I I
S S
I

۶ ترجمه فارسی بخشهایی از تاریخچه ویلبر ابتدا در اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره اول و دوم، سال پانزدهم، مهر و آبان ۱۳۷۹، و پیام امروز، شماره ۴۱، مهرماه ۱۳۷۹، انتشار یافت. کمی بعد سه ترجمه از متن

سند جنجالی فوق جمع‌بندی فشرده‌ای است از تاریخچه عملیات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که دونالد ویلبر،^۱ یکی از طراحان عملیات، در مارس ۱۹۵۴، هفت ماه پس از کودتا، انجام داده است. ظاهراً ویلبر تاریخچه کودتا را بر اساس اسنادی که در آن زمان در اختیارش بوده و مصاحبه با برخی از شرکت‌کنندگان در عملیات کودتا تدوین کرده است. متنی که به وسیله نیویورک تایمز منتشر شده و امروزه در دسترس محققان قرار گرفته، ۱۵ سال پس از تهیه تاریخچه فوق، در مارس ۱۹۶۹، در تیراژ محدود و با طبقه‌بندی «سری» به عنوان بولتن درونی سیا، در ۱۹۳ صفحه منتشر شده است. ویرایش و نشر این بولتن را دین داج، مورخ اداره کل خاور نزدیک سیا، به عهده داشته و در صفحه دوم یادداشت زیر را افزوده است:

یادداشت تاریخنگار

این اوراق، با عنوان سرنگونی مصدق‌نخست‌وزیر ایران، در مارس ۱۹۵۴ به وسیله دکتر دونالد ن. ویلبر، که نقش فعالی در عملیات داشت، نگاشته شد. این بررسی مکتوب شد زیرا به نظر می‌رسید در زمانی که اسناد یک عملیات مهم به سهولت در دسترس است و خاطرات کارکنانی که در آن شرکت داشته‌اند هنوز تازه است، شایسته است گزارشی ثبت شده از آن تهیه شود. به علاوه، احساس می‌شد مقتضی است که بر نتایج خاص به دست آمده پس از اتمام عملیات تأکید شود و برخی از این تجارب به شکل پیشنهاد‌های قابل کاربرد در آینده، در عملیات مشابه، بیان شود. اسناد مربوط به عملیات توصیف شده در این گزارش، در پرونده‌های پروژه تی.بی.آجاکس، که به وسیله اداره ایران در اداره کل خاور نزدیک و جنوب آسیا

→ کامل این بولتن منتشر شد: غلامرضا وطن‌دوست، اسناد سازمان سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق، با مقدمه همایون کاتوزیان، تهران، رسا، ۱۳۷۹؛ حمید احمدی، اسرار کودتا: اسناد سیا درباره سرنگونی دولت مصدق، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰؛ سید صادق خرازی، آمریکا و تحولات ایران: اسناد و مدارک آزاد شده دولت ایالات متحده آمریکا درباره جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰. در بررسی حاضر از متن اصلی تاریخچه ویلبر به زبان انگلیسی استفاده کرده‌ام. از آنجا که این متن به صورت فایل از اینترنت گرفته شده، از ارجاع به شماره صفحات خودداری می‌کنم.

۱. دکتر دونالد ویلبر فارغ‌التحصیل معماری از دانشگاه پرینستون است و کتابهای متعددی در زمینه معماری خاورمیانه اسلامی منتشر کرده است. او در سال ۱۹۸۶ خاطراتش را منتشر کرد و در آن مدعی شد که کودتای ایران از سایر عملیات بعدی مشابه آمریکا متمایز بود زیرا طراحان کودتا ایرانیان را در انتخاب دو راه - بی‌ثباتی یا حمایت از شاه - آزاد گذاشتند و، در نتیجه، کودتا از حمایت گسترده مردم برخوردار شد. ویلبر در این کتاب، با اجازه مقامات سیا، به تاریخچه سری کودتا، نوشته خود، ارجاع داده و افزوده است: «اگر طراحان عملیات خلیج خوکها این تاریخچه را خوانده بودند به چنین عملیاتی دست نمی‌زدند.» ویلبر در سال ۱۹۹۷ در ۸۹ سالگی درگذشت.

نگهداری می‌شود، موجود است.^۱

تمامی اسامی خاص مندرج در این گزارش به لحاظ دقیق و کامل بودن کنترل شده است. نام اول و حروف اختصاری نام وسط هر فرد با تلاشی سخت فراهم شد. مواردی که نام کوچک و حروف اختصاری نام وسط حذف شده حاکی از این است که چنین اطلاعاتی به دست نیامد.

دین ل. داج^۲

کارمند تاریخی اداره کل خاور نزدیک

مارس ۱۹۶۹

در بررسی تاریخچه ویلبر توجه به نکات زیر ضرور است:

۱. تاریخچه ویلبر در مارس ۱۹۶۹ به وسیله مقامات سیا برای انتشار محدود، احتمالاً برای استفاده آموزشی، مورد تنظیم مجدد و بازنگری قرار گرفته و متنی که امروزه در دست ماست نه نسخه اصلی متعلق به سال ۱۹۵۴ بلکه متن تکثیر شده آن در سال ۱۹۶۹ است. این بولتن با طبقه‌بندی حفاظتی «سری» ارائه شده در حالی که اسناد مشابه دارای طبقه‌بندی «به کلی سری» می‌باشند. بنابراین، کاملاً محتمل است که مقامات سیا برای حفظ شبکه‌ها و عوامل مهم خویش در ایران، که در سال ۱۹۶۹ تمامی یا بسیاری از آنان زنده و از نظر سیاسی و اجتماعی فعال و باارزش بودند، در تاریخچه ویلبر دستکاریهایی کرده باشند. توجه کنیم که بولتن فوق در اوج جنگ سرد و پس از جنجال «پنج کمبریجی»^۳ تکثیر شده است. در آن سالها احتمال دستیابی مأموران نفوذی اتحاد شوروی به چنین اسناد تکثیر شده‌ای کاملاً در مد نظر بود.

۱. یادداشت فوق نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۶۹ هنوز بخش مهمی از پرونده‌های عملیات کودتای ۲۸ مرداد در آرشیوهای سیا محفوظ بوده است.

۳. پنج انگلیسی فارغ‌التحصیل کمبریج که به سبب داشتن عقاید کمونیستی از دوران جنگ جهانی دوم به سازمان اطلاعاتی شوروی پیوستند و به مأموران نفوذی بلندیایه در دستگاه دولتی بریتانیا بدل شدند. نامدارترین این افراد کیم فیلی است که در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۵۱ رئیس ایستگاه اینتلیجنس سرویس در واشنگتن و رابط این سازمان با سیا بود و به عنوان یکی از نامزدهای ریاست ام‌ای. ۶ شناخته می‌شد. فیلی در ژانویه ۱۹۶۳ به شوروی گریخت، در سال ۱۹۶۵ نشان لنین و پرچم سرخ به او اعطا شد، در سال ۱۹۶۸ خاطرات خود را با عنوان جنگ خاموش من منتشر کرد و در ۱۱ مه ۱۹۹۸ در مسکو درگذشت. برای آشنایی با این ماجرا بگردید به: پیتر رایت، شناسایی و شکار جاسوس. ترجمه محسن اشرفی. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۷؛ بوری مودین، پنج دوست کمبریجی من. ترجمه احمد کسایی‌پور. تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۵. بوری مودین افسر رابط کاگ. ب. با پنج کمبریجی بوده و خاطرات او از ارزش تاریخی فراوان برخوردار است.

۲. تاریخچه ویلبر به‌طور رسمی از سوی سازمان سیا انتشار نیافته و ناشر آن روزنامه نیویورک تایمز است. بنابراین، سند فوق فاقد مهر رسمی ویژه اسناد «از طبقه‌بندی خارج شده» است و در واقع به نحوی عرضه شده که فاقد ارزش حقوقی و غیرقابل ارائه به محاکم بین‌المللی باشد.^۱

۳. جیمز ریزن، کارشناس نیویورک تایمز و ناشر تاریخچه ویلبر، ظاهراً برای حفظ امنیت ایرانیان شرکت‌کننده در کودتا، بخشهایی از سند را «سیاه» کرد و اندکی بعد سایت دیگری به نام کریپتوم، که به وسیله جان یانگ^۲ اداره می‌شود، مدعی شد که اسامی سیاه شده را «کشف» کرده و سپس متن «بدون سانسور» تاریخچه ویلبر را، با افزودن اسامی در داخل ||، منتشر نمود.^۳ این ماجرا، به دلایل زیر، قابل تعمق است:

الف. نیویورک تایمز با روش «دیجیتالی» به سیاه کردن اسامی دست زد؛ یعنی بر روی متن اسکن شده از طریق نرم‌افزار لایه‌های سیاه‌رنگی قرار داد. این غیرجدی‌ترین روش برای سانسور کردن یک سند است. اگر واقعاً حذف اسامی مد نظر بود، به سادگی می‌شد این موارد را بر روی کاغذ، قبل از اسکن کردن، با قلم به کلی سیاه کرد یا برای اطمینان بیشتر با تیغ برید. سیاه کردن بخشهایی از سند به وسیله قلم رویه‌ای مرسوم در اسناد علنی شده بریتانیاست.^۴ در اسناد علنی شده ایالات متحده آمریکا نیز از روش بریدن بخشهایی از سند به وسیله تیغ استفاده شده است.^۵ روشن است که در چنین مواردی به هیچ‌وجه امکان کشف موارد حذف شده وجود ندارد.

ب. بررسی اسامی سانسور شده به وسیله نیویورک تایمز احساس ناخوشایندی را در مورخ ایرانی ایجاد می‌کند. بخش عمده این «سانسور» شامل اسامی افرادی است که نقش آنان در کودتا از همان زمان وقوع حادثه برای ایرانیان روشن بود؛ کسانی مانند نعمت‌الله نصیری، عباس فرزندگان، نادر باتمانقلیچ، تیمور بختیار، حسن اخوی و غیره و غیره! «سیاه کردن» اسامی مشهور فراوان مندرج در سند این احساس را در نگارنده

۱. برای آشنایی با مهر مندرج بر اسناد آمریکایی که از طبقه‌بندی حفاظتی خارج شده‌اند بنگرید به: بولتن به کلی سزای وزارت امور خارجه برای رئیس‌جمهور درباره رفتار شاه، وینستن چرچیل و ژنرال زاهدی پس از کودتا، مورخ اوت ۱۹۵۳ در:

S S

۴. برای نمونه، مراجعه شود به کارتن در مرکز اسناد ملی بریتانیا شامل برگ سند درباره حوادث سال ۱۹۲۱ ایران. در این کارتن، بخش مهمی از گزارشهای سیاسی، مانند اسناد ۸۸، ۹۳، ۱۰۴، ۱۶۱ و غیره، به کلی مخدوش شده است.

۵. برای نمونه، بنگرید به: بولتن وزارت امور خارجه برای رئیس‌جمهوری، مورخ اوت ۱۹۵۳، در زیرنویس قبل (سایت کریپتوم)

ایجاد کرد که هدف واقعی نیویورک تایمز به پا کردن جنجال و جلب توجه به این سند و ارائه آن به عنوان یک متن بسیار مهم و قابل اعتماد بوده است. در واقع، پس از اعلام «کشف» فوق به وسیله کریپتوم، اسامی جدیدی که برای مورخان ایرانی «شناخته» می‌شوند دو نام «جلیلی» و «کیوانی» است. درباره این دو نام توضیح خواهم داد.

ج. در برخی موارد، اسامی «کشف شده» به وسیله سایت کریپتوم با فضای سیاه شده مربوط در سند نیویورک تایمز منطبق نیست. گویاترین مثال، اسامی «جلیلی» و «کیوانی» است:

طبق مندرجات بولتن ویلبر، ایستگاه سیا در تهران دو عامل «بسیار مهم و اصلی» در اختیار داشت. این دو از چنان اهمیتی برای سیا برخوردار بودند که در مذاکرات مقدماتی میان ویلبر (نماینده سیا) و نورمن دربی‌شایر^۱ (نماینده ام.آی.۶) در نیکوزیا، مرکز سیا اعلام کرد که اسامی ایشان برای طرف بریتانیایی فاش نشود؛ و رابطه این دو با آمریکاییها چنان استتار شده بود که حتی در جریان عملیات کودتا اینتلجنس سرویس بریتانیا و عوامل ایرانی ایشان موفق به کشف ایشان نشدند!

این دو عامل «بسیار مهم» ایرانی سیا در سال ۱۹۵۳، در سال ۱۹۶۹ - زمان ویرایش تاریخچه ویلبر به وسیله دین داج و انتشار محدود آن - باید اهمیتی مضاعف می‌داشتند و استتار نام آنها ضرورتی از گذشته می‌بود. مع‌هذا، این اسامی در بولتن فوق درج می‌شود، یعنی اطلاعاتی به کلی سری و حیاتی در اختیار دهها یا صدها تن قرار می‌گیرد که برخی از ایشان عضو وزارت خارجه، و نه سیا، بودند.^۲ بعدها، در زمان انتشار علنی سند، نیویورک تایمز این اسامی را، با همان روش «دیجیتالی»، سیاه می‌کند و اندکی بعد، سایت کریپتوم اسامی فوق را به صورت «جلیلی» و «کیوانی» می‌شناساند. در سند منتشر شده در سایت نیویورک تایمز اسامی دو فرد فوق به اندازه ۸۰ حرف سیاه شده که برابر با یک سطر و یک سوم سطر است.^۳ سایت کریپتوم این اسامی را به صورت

معرفی می‌کند که با اضافه کردن ۳ حرف فاصله تنها معادل ۱۷ حرف است، یعنی کمتر از یک سوم سطر! (بنگرید به تصویر صفحه فوق - سند ۳۵)

در رابطه با اسامی «جلیلی» و «کیوانی» دو ابهام شکلی دیگر نیز مطرح است: اول، روشن نیست که چرا دونالد ویلبر باید نام «جلیلی» را به شکل مرسوم در میان

۲. جیمز ریزن می‌نویسد: «سرپرست مورخان وزارت امور خارجه اعلام کرد که اداره او هفت سال پیش نسخه‌ای از تاریخچه ویلبر را دریافت کرده ولی هنوز تصمیمی درباره خارج کردن آن از طبقه‌بندی حفاظتی اتخاذ نشده است.»

۱۷۳
سپهر شاپور رپیورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

S E C R E T

Discussions at Nicosia moved on to a disclosure of assets by both parties. Those by SIS were centered upon the contacts of the Rashidian brothers in such fields as the armed forces, the Majlis (Iranian Parliament), religious leaders, the press, street gangs, politicians, and other influential figures. When this material was relayed from Nicosia, the Tehran Station commented that it was their belief that these assets had been far overstated and oversold. In reply it was pointed out that SIS was as aware as we of the weaknesses of the Rashidians, but that one of the strongest points in their favor was their avowed willingness to risk their possessions and their lives in an attempt against Mossadeq. In the critical days of August 1953 the Rashidians did display such a willingness. SIS disclosures were followed by those of Dr. Wilber for CIA. Prior to Wilber's departure a discussion was held at Headquarters to determine which of the station assets should be disclosed to the SIS in return for promised disclosures by the SIS of the assets which they were prepared to put into an operational plan. It was agreed at Headquarters that the identities of the vitally important principal agents of the Tehran Station, [REDACTED] [REDACTED] [REDACTED] would not be disclosed. Since the SIS had been

S E C R E T

تصویر صفحه مربوطه در بولتن دکتر ویلبر که نام دو عامل اصلی سیا در ایران سانسور شده است

فرانسه‌زبانان بنویسد نه به شکل متداول در زبان انگلیسی

دوم، به‌رغم اینکه دین داج در یادداشت خود بر تاریخچه ویلبر مدعی است که «تمامی اسامی خاص مندرج در این گزارش» کنترل شده و اسامی کوچک تمامی افراد، به جز مواردی که اطلاعات کافی در دست نبوده، افزوده شده، روشن نیست چرا «جلیلی» و «کیوانی» فاقد نام کوچک هستند. با فرض صحت ادعای سایت کریپتوم، تنها یک احتمال متصور است: «جلیلی» و «کیوانی» نام مستعارند نه نام واقعی زیرا نمی‌توان پذیرفت که دین داج مشخصات کامل این دو مأمور اصلی سیا در ایران را در اختیار نداشته است.

بررسی فوق روشن می‌کند که به سادگی نمی‌توان به تمامی موارد مندرج در تاریخچه ویلبر، یا حداقل متن کنونی که در دسترس محققان قرار گرفته، اعتماد کرد و آن را توصیفی جامع و فارغ از دغل و فریبکاری یا استتار از حوادث کودتا دانست. این نتیجه‌ای است که دکتر محمدعلی موحد نیز بر آن تأکید دارد. موحد، که با دقت به بررسی تطبیقی منابع انگلیسی و آمریکایی مربوط به کودتا - از جمله تاریخچه ویلبر - پرداخته، می‌نویسد:

نشان توریه و تزویر بر پیشانی گزارشها نمایان است و خواننده هوشمند به آسانی درمی‌یابد که مقصود گزارشگر ارائه روایتی رسمی و ظاهرسازی قضایا و پرده‌کشی بر واقعیات است... پنهانکاری مستلزم دروغ‌گویی، ریاکاری، دورویی، تدلیس، تقلب و تحریف است. ویلبر ادل^۱ تصویری را که گزارشهای رسمی آمریکا از جریان سرنگونی مصدق در ایران و آرنس گوسمان در گواتمالا به دست می‌دهد از «نمونه‌های مهم تحریف تاریخ دیپلماسی» به‌شمار می‌آورد که «با حذف عامدانه اسناد کاملاً مهم توأم است». ادل می‌نویسد: «گمراه‌کننده‌تر از مطالب حذف شده پیامهایی است که به‌گونه‌ای تحریر شده‌اند که از آنها نادیده گرفتن کامل توطئه، آن هم به وسیله اشخاصی که به خوبی می‌دانستند که چه اتفاق افتاده و چرا اتفاق افتاده، برمی‌آید»؛ شیوه‌ای که ادل آن را «یک تقلب، یک تحریف کامل فعالیت‌های آمریکایی در ایران» می‌نامد.^۲

۱. ویلبر ادل استاد علوم سیاسی در کالج لهمن سیتی یونیورسیتی نیویورک است. مشخصات مقاله فوق چنین است:

S S S

این مقاله به وسیله آقای محمدکریم اشراق به فارسی ترجمه و در نگاه نو (خرداد - تیر ۱۳۷۱) منتشر شده است.

۲. محمدعلی موحد. گفته‌ها و ناگفته‌ها: تحلیلی از گزارش عملیات پنهانی سیا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. تهران.

مع‌هذا، این نگاه انتقادی و توأم با هشجاری به سند فوق، نافی اهمیت آن نیست. تاریخچه ویلبر مهم‌ترین و جامع‌ترین سند سرویسه‌های اطلاعاتی درگیر در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که تاکنون انتشار یافته و، در کنار اسناد ایرانی و منابع دیگر، تحلیل حادثه فوق را غنای بیشتر بخشیده است.

جایگاه پنهان سیر شاپور ریپورت

در منابع خارجی منتشر شده درباره کودتا، جایگاه شاپور - بجز همان موردی که وودهاوس از او به عنوان یک مأمور کم‌اهمیت در زمان کودتا یاد کرده - به کلی استتار شده و نقش او به دیگران نسبت داده شده است. این رویه از سال ۱۹۷۹ با خاطرات کریمیت روزولت آغاز شد و در منابع بعدی تا به امروز ادامه یافت.

استتار نقش مأموران و شبکه‌های اصلی اطلاعاتی فعال در دوران نهضت ملی نفت و کودتا، از طریق انگشت‌نما کردن عناصر شناخته شده و تمرکز تبلیغات بر روی ایشان، از همان زمان حادثه رواج داشت. در دوران زمامداری مصدق، شبکه مطبوعاتی و تبلیغاتی وابسته به سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران اخبار و شایعات فراوانی درباره توطئه برادران رشیدیان و ارتباط آنان با سفارت انگلیس پخش می‌کردند. این شایعات تا بدان حد گسترده بود که در یک ساله قبل از کودتا تمامی ایرانیانی که با سیاست و روزنامه سروکار داشتند، برادران رشیدیان را به عنوان مأموران سفارت انگلیس و توطئه‌گران برضد دولت مصدق به خوبی می‌شناختند. این موج تبلیغاتی در مواردی منجر به تعقیب برادران رشیدیان از سوی دولت شد و در ۲۱ مهر ۱۳۳۱ / اکتبر ۱۹۵۲ علت بازداشت برادران رشیدیان «تبیانی با یک سفارتخانه خارجی برای سرنگونی دولت» اعلام شد. ولی رشیدیان‌ها اندکی بعد (اسفند ۱۳۳۱ / فوریه ۱۹۵۳) آزاد شدند و با فراغ‌بال به اقدامات خود ادامه دادند بی‌آنکه دولت به‌طور جدی متعرض ایشان شود. بریان لینگ می‌نویسد: «یکی از شکایاتی که طرفداران مصدق در مورد مصدق عنوان می‌کردند این بود که با علم به وابستگی آشکار رشیدیان‌ها و امثال آنها از هر نوع اقدام مؤثری بر ضد آنها کوتاهی ورزید.»^۱

این معمای بزرگ را چگونه باید حل کرد؟

برادران رشیدیان، به ویژه اسدالله، افرادی متظاهر و لافزن و جنجالی بودند و از وابستگی دیرین خانوادگی خود به سفارت انگلیس به عنوان حربه‌ای آشکار برای

→ نشر کارنامه، ۱۳۷۹، ص ۱۲.

۱. بریان لینگ، سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، ترجمه محمود عنایت، تهران، کتابسرا، ۱۳۴۵، ص ۵۳.

قدرت‌طلبی و سودجویی بهره می‌بردند و به ویژه به پدر بدنام خود، حبیب‌الله رشیدیان، تفاخر می‌کردند.^۱ برادران رشیدیان در عملیات توطئه‌گرانه سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ و در کودتا نقش داشتند. برای مثال، تردیدی نیست که اسدالله رشیدیان در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۳/۲۴ تیر ۱۳۳۲ با اشرف پهلوی در ریویرا^۲ ملاقات کرد و مقدمات ملاقات او را با نورمن دربی‌شایر، نماینده ام.آی.۶،^۳ و استفن مید^۴ نماینده سیا، فراهم نمود. ولی نقش اصلی ایشان در عملیات کودتا نه این‌گونه اقدامات بلکه جنجال‌آفرینی و جلب توجه همگان به سوی خود بود تا در سایه این انحراف شبکه‌های پنهان ام.آی.۶ با فراغ‌بال کار خود را پیش برند. دکتر مصدق نیز، با شناختی که از شخصیت و روحیات برادران رشیدیان داشت، هدایت عملیات براندازی برضد خود را در قواره ایشان نمی‌دید و لذا به طور جدی متعرض‌شان نمی‌شد. اغراقها و شایعه‌پراکنیها درباره نقش برادران رشیدیان سهم بزرگی در غیرجدی کردن خطر کودتا داشت. بدینسان، برادران رشیدیان، از همان زمان، شهرتی بسیار بزرگ‌تر از عملکرد واقعی خود یافتند و عملاً به نام رمزی برای تمامی مأموران و شبکه‌های ایتلیجنس سرویس در ایران بدل شدند. در منابعی که بعدها از سوی سرویسهای اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده منتشر شد، از این شهرت استفاده شد و تمامی عوامل متنفذ ام.آی.۶ در ایران در زیر یک نام رمز قرار گرفتند: «برادران رشیدیان»!

در تاریخچه ویلبر واردی به برادران رشیدیان منتسب است که به‌طور قطع باید به کارنامه شاپور ریپورتر تعلق داشته باشد. یک مورد مهم را بررسی می‌کنیم: محمدرضا پهلوی، به دلیل هراس ناشی از ضعف شخصیتی، تمایلی به شرکت در کودتا نداشت. جلب رضایت او یکی از محورهای مهم عملیات مشترک ام.آی.۶ و سیا به‌شمار می‌رفت. به این دلیل بود که در اوایل مرداد ماه ۱۳۳۲ ژنرال نورمن شوارتسکف

۱. حبیب‌الله رشیدیان، پدر سیف‌الله و اسدالله و قدرت‌الله، در دوران سلطنت احمدشاه قاجار مستخدم سفارت انگلیس در تهران بود و تأمین ارتباطات اطلاعاتی مأموران انگلیسی با تعدادی از عوامل ایرانی را به دست داشت. او در آن سالها و نیز در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ با سید ضیاء‌الدین طباطبایی رابطه نزدیک داشت. (بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۳۴۱-۳۳۹) آیت‌الله کاشانی نیز برادران رشیدیان را به عنوان «شاگرد سید ضیاء‌الدین طباطبایی» معرفی می‌کرد. (آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت استاد تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۹۳۰) در میان اسنادی که در زمان انقلاب از خانه شخصی سیف‌الله رشیدیان به دست آمده یک جلد کتاب فرهنگ اصطلاحات انگلیسی به فارسی تألیف شاپور ریپورتر وجود دارد که شاپور با دستخط خود آن را چنین اهدا کرده است: «تقدیم به الیاس با بهترین آرزوها و گرم‌ترین سلامها - ۵ اکتبر ۱۹۷۷». احتمالاً «الیاس» نام مستعار سیف‌الله رشیدیان است.

و اشرف پهلوی به ایران اعزام شدند؛ و در همین چارچوب بود که نمایندگان سرویسه‌های اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا مخفیانه با شاه ملاقات کردند و به‌طور رسمی حمایت دولتهای متبوع خود از کودتا را به اطلاع او رسانیدند.

فردی که به عنوان نماینده رسمی دولت ایالات متحده به دیدار شاه رفت، کریمت روزولت بود. این ملاقات در نیمه‌شب ۱۰ مرداد ۱۳۳۲/اول اوت ۱۹۵۳ در درون یک اتومبیل در حوالی کاخ سعدآباد صورت گرفت.^۱ دیدار روزولت با شاه کاملاً طبیعی است زیرا او به عنوان نماینده رسمی دولت متبوع خود در مقامی جای داشت که می‌توانست اعتماد شاه را جلب کند و حمایت دولت آیزنهاور را به او ابلاغ نماید. ولی چه کسی از سوی دولت بریتانیا با شاه ملاقات کرد؟ تاریخچه ویلبر طرف بریتانیایی شاه را در این ملاقات با نام «اسدالله رشیدیان» می‌شناساند:

[پس از پایان مأموریت اشرف پهلوی و خروج او از ایران،] دومین فرستاده در هیئت اسدالله رشیدیان، عامل اصلی ایتلیجنس سرویس در ایران، وارد صحنه شد. طبق نقشه، وظیفه اولیه اسدالله رشیدیان در رابطه با شاه متقاعد کردن فرمانروا بود که رشیدیان سخنگوی رسمی دولت بریتانیاست. در اجرای نقشه، شاه باید یک عبارت کلیدی برمی‌گزید که بعداً برنامه فارسی بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا [بی. بی. سی.] در تاریخ معین آن را تکرار می‌کرد. در بی‌شایر در لندن ترتیبات لازم را داد تا این عبارت به بی. بی. سی. داده شود. در ۳۰ و مجدداً در ۳۱ ژوئیه شاه با اسدالله رشیدیان دیدار کرد. او پیام را شنیده بود ولی خواستار فرصت شد تا درباره اوضاع بیندیشد. به هر حال، اسدالله توانست شاه را برای دیدار با فرستاده آمریکایی، ژنرال شوارتسکف، آماده کند و بر این امر تأکید ورزد که این فرستاده نیز پیام را تکرار خواهد کرد و به این ترتیب در مورد همکاری نزدیک پادشاهی متحده بریتانیا و ایالات متحده آمریکا در انجام این کار تضمین بیشتری خواهد داد.

... در اول اوت، دو روز پس از اینکه پرنسس اشرف ایران را ترک کرد و شاه پیام بی. بی. سی. را شنید که او را متقاعد می‌ساخت اسدالله رشیدیان سخنگوی رسمی دولت پادشاهی متحده بریتانیاست، شوارتسکف با شاه دیداری طولانی داشت. شاه که نگران استراق سمع به وسیله میکروفون مخفی بود، ژنرال را به سالن رقص بزرگی برد، میز کوچکی را درست در وسط سالن قرار داد و هر دو در کنار آن نشستند... بعد از این دیدار، ملاقاتهای متعدد دیگری انجام شد. بعضی از این ملاقاتها میان شاه و روزولت بود و بعضی میان شاه و رشیدیان. در این نشستها برای از میان بردن تزلزل و بی‌تصمیمی ریشه‌دار شاه فشار شدیدی بر او وارد شد.

۱. بنگرید به: کریمت روزولت. کودتا در کودتا. ترجمه علی اسلامی. تهران، چاپخش، بی.تا. صص ۱۶۹-۱۶۷.

گفتیم که اسدالله رشیدیان به عنوان یک شخصیت متظاهر و جنجالی و شیاد چهره‌ای کاملاً شناخته شده داشت. رشیدیان در قواره‌ای نبود که شاه در چنان موقعیت حساسی به او اعتماد کند و وی را به عنوان «نماینده رسمی دولت بریتانیا» به رسمیت بشناسد. اسدالله رشیدیان عضو سرویس اطلاعاتی بریتانیا نبود بلکه تنها یک عامل بومی به‌شمار می‌رفت. او نمی‌توانست از سوی دولت بریتانیا عهده‌دار این مأموریت رسمی و بسیار مهم شود و در برابر شاه به عنوان مقامی هم‌تراز با کرمیت روزولت ظاهر گردد. به‌علاوه، در این زمان اسدالله رشیدیان در زیر ذره‌بین دستگاه اطلاعاتی و امنیتی دولت مصدق و احتمالاً، سازمان اطلاعاتی حزب توده و شبکه‌های مخفی اتحاد شوروی در ایران، قرار داشت. به دلایل فوق، اعزام رشیدیان به این مأموریت را باید یک حماقت صرف دانست. قطعاً هدایت‌کنندگان عملیات کودتا تا بدین حد ناشی و آماتور و بیگانه با روانشناسی ایرانیان و فضای سیاسی ایران نبودند.

چه کسی می‌توانست عهده‌دار این مأموریت مهم شود؟ طبق اسنادی که معرفی شد، کسی که از جایگاهی متناسب با این مأموریت برخوردار بود سرهنگ دوم شاپور ریپورتر است. در اسناد فوق دیدیم که شاپور از سال ۱۳۲۶/۱۹۴۷ افسر رابط دارای استوارنامه دائم از سوی سرویس متبوع خود با شخص شاه بود و در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ بدون ایجاد کمترین سوءظن و در گمنامی کامل به عنوان معلم زبان انگلیسی ملکه ثریا به دربار رفت و آمد داشت و از اعتماد فراوان شاه برخوردار بود. سرویس اطلاعاتی بریتانیا چرا نباید در این مأموریت از او استفاده کند و فردی چون اسدالله رشیدیان را به میدان کشد؟

برای روشن‌تر شدن مسئله مطالب مندرج در تاریخچه ویلبر درباره نقش «اسدالله رشیدیان» را از ۸ تا ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ بازخوانی می‌کنیم:

در ۸ مرداد ۱۳۳۲/۳۰ ژوئیه ۱۹۵۳ «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] با شاه دیدار کرد و اعلام رمز از سوی بی. بی. سی. را به اطلاع او رسانید. شاه پس از شنیدن رمز و اطمینان یافتن از حمایت دولت بریتانیا از کودتا، به پیشنهاد «رشیدیان» [شاپور ریپورتر]، ملاقات با شوارتسکف را پذیرفت. شوارتسکف در روز شنبه ۱۰ مرداد/اول اوت با شاه ملاقات کرد و «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] در نیمه‌شب شنبه ملاقات پنهانی کرمیت روزولت با شاه را ترتیب داد.^۱

در ۱۱ مرداد/۲ اوت «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] جزئیات رفتار شاه در عملیات

۱. اسدالله و سیف‌الله رشیدیان در کتاب روزولت با اسامی مستعار «نوسی» و «کافرون» (پسر خندان) و «موسیقی‌دان دیوانه» معرفی شده‌اند. به نوشته روزولت، ملاقات او با شاه را «نوسی» (اسدالله رشیدیان) ترتیب داد.

کودتا را به او اطلاع داد. او به مقامات سیا گزارش داد که شاه موافقت کرده مصدق را عزل و زاهدی را هم به عنوان نخست‌وزیر و هم به عنوان جانشین فرمانده کل قوا منصوب کند.

در ۱۲ مرداد/ ۳ اوت روزولت بار دیگر با واسطه «رشیدیان» [شاپور ریپورترا] با شاه ملاقات کرد. شاه خواست که از آیزنهاور تضمینی دال بر تأیید اقدام او در خلع مصدق دریافت کند.

در ۱۳ مرداد/ ۴ اوت آیزنهاور در اجلاس فرمانداران در سیاتل سخن گفت و اعلام کرد که ایالات متحده بیکار نخواهد نشست تا ناظر سقوط ایران به پشت پرده آهنین باشد. روزولت، در ملاقات مجدد با شاه، از این گفته آیزنهاور استفاده کرد و به شاه گفت که آیزنهاور اعتماد بیشتر به مصدق را غیرمفید می‌داند و سخن فوق برای راضی کردن شاه بوده است. در پایان، شاه گفت که وی مجدداً در این باره با «رشیدیان» [شاپور ریپورترا] مذاکره خواهد کرد.

در ۱۶ مرداد/ ۷ اوت روزولت مجدداً با شاه ملاقات کرد و با روحیه بی‌تصمیمی لجوجانه او جنگید و آن را تا آنجا در هم شکست که شاه پذیرفت به طور شفاهی افسران منتخب ارتش را تشویق کند که در عملیات شرکت نمایند.

در ۱۸ مرداد/ ۹ اوت نوبت به مبارزه «رشیدیان» [شاپور ریپورترا] با شاه رسید. او گزارش داد که شاه در ۱۲ اوت به رامسر خواهد رفت و تا قبل از این سفر باید با زاهدی و افسران اصلی شرکت‌کننده در عملیات ملاقات کند و به طور شفاهی انتخاب زاهدی به عنوان رئیس جدید دولت را اعلام نماید.

در ۱۹ مرداد/ ۱۰ اوت سرهنگ حسن اخوی با شاه دیدار کرد و اسامی افسران ارتش را که پس از دریافت فرمان از شاه آماده اقدام هستند اعلام نمود. شاه مجدداً تأکید کرد که وی طرح را می‌پذیرد ولی هیچ کاغذی را امضا نخواهد کرد. اخوی به این تصمیم اعتراض کرد و شاه مجدداً برای بحث درباره این موضوع بسیار مهم به دنبال «رشیدیان» [شاپور ریپورترا] فرستاد. «رشیدیان» [شاپور ریپورترا] پیامی از روزولت را به همراه آورد. روزولت گفته بود اگر شاه در ظرف چند روز تصمیم نگیرد وی با نفرت تمام ایران را ترک خواهد کرد. در پایان این دیدار شاه گفت که اوراق را امضا خواهد کرد، زاهدی را خواهد دید و سپس به رامسر خواهد رفت.^۱

۱. ملاقات فوق بیان‌کننده نقش مهم سرهنگ حسن اخوی در کودتاست. سالها پیش ارتشبد حسین فردوست اخوی را «طراح کودتا» خواند و چنین نوشت: «در واقع، کودتا به دلیل تشکیلات وسیع و منظم و طراحی شده به وسیله سرلشکر اخوی موفق شد. او در حین اجرای طرح خود را به بیماری زد و در بیمارستان شماره ۲

در ۲۰ مرداد / ۱۱ اوت شاه با زاهدی ملاقات کرد و عازم رامسر شد ولی اوراق، برخلاف قولی که به «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] داده بود، برای امضا آماده نبود. شاه قول داد به محض این که اوراق برای او به رامسر فرستاده شود آنها را امضا خواهد کرد. روزولت و «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] پس از مذاکره به تصمیمی نزدیک به پیش‌نویس اص‌الی طرح تی. پی. آجاکس در لندن رسیدند و تصمیم گرفتند که دو فرمان تهیه شود: در یکی مصدق خلع و در دیگری زاهدی به عنوان نخست‌وزیر منصوب گردد. «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] و ... [اسدالله علم] که یکی از مأموران کارکننده بریتانیا بود،^۱ اسناد را تهیه کردند.

بازخوانی فوق با وضوح تمام نشان می‌دهد که «اسدالله رشیدیان» مندرج در تاریخچه ویلبر در موارد فوق نمی‌تواند کس دیگری بجز شاپور ریپورتر باشد، یعنی آن مأمور بلند پایه ام. آی. ۶ که تمامی دیدارهای پنهان شاه با روزولت را ترتیب داد و در ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ همراه با روزولت درباره سرنوشت نهایی عملیات تصمیم گرفت. آیا به راستی اسدالله رشیدیان واقعی در چنین مقام و موقعیتی جای داشت؟ پاسخ قطعاً منفی است.

«برادران بوسکو» و عوامل انحصاری سیا در ایران

در منابع آمریکایی منتشر شده درباره کودتا به‌طور مکرر از دو مأمور اصلی سیا در ایران نام برده شده که به‌طور اختصاصی برای آمریکاییان کار می‌کردند و هویت آنان برای انگلیسیها ناشناخته بود. کرمیت روزولت در خاطرات خود این افراد را به عنوان دو برادر می‌شناساند و از ایشان با نام مستعار «برادران بوسکو» یاد می‌کند. در مقاله مارک

۱- ارتش بستری شد و ناله کرد برای اینکه، در صورت شکست، کودتا را به او نسبت ندهند... این اخوی بود که کودتای ۲۸ مرداد را طراحی کرد بدون آنکه تابع زاهدی باشد و یا از او دستور گرفته باشد. او طراح فوق‌العاده‌ای بود. طرح او دقیقاً اجرا شد و به موفقیت زاهدی منجر گشت که تصور می‌کرد موفقیت کودتا به خاطر اوست. فردوست حسن اخوی را وابسته به سرویس اطلاعاتی بریتانیا و «مغز متفکر گروه ارفع» می‌دانست. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، صص ۱۸۰-۱۷۶. برای آشنایی با زندگینامه اخوی بنگرید به: همان مأخذ، ج ۲، صص ۲۳۶-۲۳۴.)

۱. در سند نیویورک تایمز نام فرد دیگری که همراه با «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] فرمانهای خلع مصدق و انتصاب زاهدی را تهیه کرد و سمت او در دربار سیاه شده است. سایت کریستوم این فرد را «سلیمان بهبودی» و سمت او را «رئیس کاخهای شاه» یا «رئیس بیوتات شاه» معرفی کرده است. در این زمان سلیمان بهبودی رئیس تشریفات و رحیم میراد رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی و اسدالله علم رئیس اداره املاک و مستغلات دربار بودند. با توجه به رابطه بسیار نزدیک دوستانه اسدالله علم با محمدرضا پهلوی و شاپور ریپورتر این فرد می‌تواند علم باشد.

گازیوروسکی این دو مأمور اصلی سیا در ایران با اسامی «نرن» و «سیلی» معرفی شده‌اند و سرانجام در تاریخچه ویلبر، چنان‌که سایت کرییتوم پس از «کشف» اسامی سیاه شده می‌شناساند، این دو «جلیلی» و «کیوانی» نام گرفته‌اند.

در وهله نخست به نظر می‌رسد که «نرن» و «سیلی» همان «برادران بوسکو» هستند که سرانجام در تاریخچه ویلبر به «جلیلی» و «کیوانی» تبدیل شده‌اند. فؤاد روحانی چنین تلفی‌ای دارد و به سادگی «برادران بوسکو» را با «نرن» و «سیلی» (گردانندگان شبکه بدامن) انطباق می‌دهد.^۱

شناخت هویت واقعی «برادران بوسکو» چندان دشوار نیست. مشخصاتی که روزولت از «برادران بوسکو» به دست می‌دهد (برادر بزرگ‌تر حقوقدان بود و کوچک‌تر روزنامه‌نگار)^۲ با برادران بزرگمهر (جمشید و اسفندیار) انطباق دارد.^۳ جمشید بزرگمهر (برادر بزرگ‌تر) فارغ‌التحصیل حقوق از دانشگاه تهران بود و در زمان مصدق در سازمان برنامه کار می‌کرد. اسفندیار بزرگمهر (برادر کوچک‌تر) روزنامه‌نگار بود. او کار خود را در سال ۱۳۱۹ به عنوان مترجم زبان انگلیسی در روزنامه اطلاعات آغاز کرد و در دوران نهضت ملی و دولت مصدق با مطبوعات رابطه گسترده داشت. جمشید ورزشکار، پرخاشگر و بزنبهادر بود و اسفندیار هوچی و هتاک. هر دو برادر به شدت اهل زدوبند و سودجویی از طرق سیاسی بودند و به دلالتی و کارچاق‌کنی اشتغال داشتند. اسفندیار بزرگمهر، به پاس خدمات بزرگی که در جریان کودتا انجام داد، در ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ (یک

۱. فؤاد روحانی. زندگی سیاسی مصدق. تهران، زوار، ۱۳۸۱، صص ۲۴۱-۲۴۱.

۲. در ترجمه فارسی کتاب روزولت (حقوقدان) به «وکیل دعاوی» ترجمه شده که نادرست است. هر حقوقدانی وکیل دعاوی نیست.

۳. جمشید و اسفندیار بزرگمهر برادران دیگری نیز داشتند. برادر ارشد منوچهر بزرگمهر است. او تحصیلات خود را در دانشگاه بیرمنگام انگلستان در رشته حقوق به پایان برد. منوچهر بزرگمهر پیش از کودتا رئیس اداره حقوقی شرکت نفت بود و پس از کودتا در رأس اداره حقوقی کنسرسیوم در ایران قرار گرفت. او به عنوان یکی از مترجمان برجسته آثار فلسفی شهرت دارد. برادر دیگر، بهمن بزرگمهر است که در سال ۱۹۶۹ مدیرکل روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران شد. دکتر محمدعلی موحد می‌نویسد: «منوچهر بزرگمهر که مشاور حقوقی شرکت نفت بود پیشنهاد کرد که مرا نزد خود به اداره حقوقی ببرد. بزرگمهر بعدها که از شرکت نفت بازنشسته شد به دانشگاه رفت و او را باید پیشگام ارائه و معرفی فلسفه تحقیقی انگلستان در ایران به‌شمار آورد... اما بزرگمهر پیش از رفتن به دانشگاه هم اهل قلم بود. من پیش از آنکه به آبادان بیایم مباحثات او را با کسروی در روزنامه پند خوانده بودم و با شخص او در آبادان آشنا شدم. تا آن زمان که مجله هفتگی شرکت نفت انتشار می‌یافت، بزرگمهر مقاله‌هایی در آن با امضای مستعار «مرشد» می‌نوشت... کسانی که بزرگمهر را از نزدیک می‌شناختند می‌دانند که او مردی به غایت پاکدل و خوش‌طینت ولی از نظر اداری تندخو و بدمتصب بود و کار کردن با او آسان نبود...» (محمدعلی موحد. خواب آشفته نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران. تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۰). سرهنگ جلیل بزرگمهر با برادران فوق نسبتی ندارد.

روز پس از کودتا) به عنوان معاون نخست‌وزیر و رئیس کل انتشارات و تبلیغات دولت زاهدی منصوب شد و مدتی بعد جمشید ریاست باشگاه شاهنشاهی^۱ را به دست گرفت. در سالهای بعد، جمشید به کسب و کار خود مشغول بود ولی اسفندیار ارتباطات فعال خود را با سیا حفظ کرد. او از اوایل سال ۱۳۳۶ در طرح کودتای نافرجام سرلشکر محمدولی قرنی، رئیس رکن دوم ستاد ارتش، شرکت کرد و ارتباطات قرنی را با گراتیان یاتسوویچ، رئیس ایستگاه سیا در تهران، و معاون او، لوت، تأمین نمود. قرار بود در دولت قرنی، بزرگمهر در مقام معاون نخست‌وزیر و رئیس اداره کل تبلیغات منصوب شود. بزرگمهر در ۱۱ بهمن ۱۳۳۶ از سوی قرنی برای ملاقات با راونتری، معاون وزارت خارجه آمریکا، به آتن رفت و در زمان بازگشت به تهران (۲۰ بهمن) یا کمی بعد^۲ دستگیر شد.^۳

اسفندیار بزرگمهر در جریان کودتای قرنی بازی دوگانه‌ای در پیش گرفت و با سوءاستفاده از اعتماد فراوان قرنی به خود به عنوان عامل نفوذی ام‌آی.۶ و دربار عمل کرد.^۴ او پاداش این خدمت را گرفت و اردشیر زاهدی و پرویز خوانساری، دوست

۱. باشگاه انقلاب کنونی.

۲. در اسناد موجود در پرونده محمدولی قرنی در ساواک زمان و نحوه بازداشت اسفندیار بزرگمهر پس از بازگشت از آتن روشن نیست.

۳. درباره کودتای قرنی بنگرید به: [عبدالله شهبازی]، سرلشکر محمدولی قرنی. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۲۸۴-۴۷۹؛ مارک گازیوروسکی، ماجرای کودتای سرلشکر قرنی، ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاشی، تهران، رسا، ۱۳۷۳.

۴. به نوشته گازیوروسکی، اسفندیار بزرگمهر و یک مقام عالی‌رتبه ساواک (گازیوروسکی نام نمی‌برد ولی باید سرتیپ حسن علوی‌کیا باشد) در گفت‌وگوی خصوصی با او تأکید کردند که «قرنی و شاپور ربه‌پورتر از هم نفرت داشتند و در نتیجه ربه‌پورتر شاه را از فعالیت منفی قرنی آگاه کرد.» (همان مأخذ، ص ۸۰)

در میان سایر دوستان قرنی، پرویز خوانساری و سید محمدباقر حجازی نیز عملکرد دوگانه‌ای داشتند. حجازی از بهمن ۱۳۳۶ با ساواک ارتباط داشت و اطلاعات خود را در اختیار سرتیپ حسن علوی‌کیا قرار می‌داد. در گزارش علوی‌کیا به شاه (به کلی سری، مورخ ۲۴ بهمن ۱۳۳۶) چنین آمده است: «سرلشکر قرنی با یولینگ [وابسته سیاسی سفارت آمریکا] در سفارت آمریکا مرتب تماس دارد و اغلب دعوت‌هایی به چای در منزل یکدیگر می‌نمایند... تعدادی افسران رکن دوم که آقای حجازی اسامی آنها را نمی‌داند در جریان می‌باشند و در بعضی از ملاقاتها هم شرکت کرده‌اند. آمریکاییها عقیده‌مند می‌باشند که قرنی نرمش دارد و می‌تواند مطابق سلیقه آنها رفتار کند به عکس سرلشکر بختیار که خشونت دارد. انگلیسیها به عکس آمریکاییها به سرلشکر قرنی عقیده چندانی ندارند. سرلشکر قرنی چند مرتبه با کارلیس سفارت آمریکا (دبیر یکم) ملاقات کرده است. آقای حجازی اظهار اطلاع می‌نماید هنگامی که مستر دالس در تهران بود تعداد زیادی نامه به سفارت آمریکا (در حدود ۵۰۰ نامه) واصل شده و مستر دالس آقای راونتری را مأمور مطالعه اوضاع ایران نموده‌اند... در پایان مذاکرات به آقای حجازی توصیه شد که در این مورد با کسی صحبت ننمایند تا مجدداً با هم مذاکره کنیم.» (پرونده محمدولی قرنی در ساواک)

قدیمی بزرگمهر، زندگی مرفهی برایش در ژنو ترتیب دادند. در سالهای پس از انقلاب، اسفندیار بزرگمهر مدتی از طریق تهدید و باجگیری از ایرانیان ثروتمندی که اموال یا زندگیشان از سوی دادگاه انقلاب در معرض خطر بود ارتزاق می‌کرد. او در اواخر عمر از نظر مالی در وضع وخیمی قرار گرفت، آپارتمان مجلل خود را در ژنو فروخت و در اواخر دهه ۱۳۶۰ در لندن درگذشت. جمشید بزرگمهر زنده و ساکن ایالات متحده آمریکاست.

عوامل ایرانی «اختصاصی» و «انحصاری» سیا، که کریمت روزولت و دونالد ویلبر درباره آنان لاف می‌زنند و از اهمیت جایگاه و نقش ایشان در کودتا سخن می‌گویند، برای مورخان ایرانی نمی‌توانند ناشناخته باشند. کسانی چون اسفندیار بزرگمهر، حسن ارسنجانی و احمد آرامش^۱ از سالهای ۱۳۲۰ با سرویس اطلاعاتی آمریکا ارتباط داشتند. آنان در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۲ در پیرامون رؤسای ایستگاه سیا در تهران، جرال دوهو،^۲ راجر گویران^۳ و سپس جو گودوین^۴ گرد آمدند و در پیشبرد طرحهای سرویس اطلاعاتی آمریکا ایفای نقش کردند. هم اینان بودند که به صعود رزم‌آرا یاری رسانیدند، نظامی که به عنوان رقیب شاه و آلترناتیو ایالات متحده برای ایجاد یک حکومت نظامی مقتدر و باثبات در ایران شناخته می‌شد. و بعدها همینان بودند که در پیوند باگراتیان یاتسوویچ، به‌رغم خواست شاه، به صعود علی امینی کمک کردند. برخی از این افراد تشنگان قدرتی بودند که برای تحقق امیال خود کزترین راه را برگزیدند. آنان، شاید به تأثیر از بدآموزیهای نخستین آموزگارشان، جرال دوهو،^۵ دچار توهمات شدید «ضدانگلیسی» شدند و گمان بردند که میان ایالات متحده و بریتانیا خصومت ژرفی

۱. در این میان آرامش شخصیت مستقل خود را داشت. او به این دلیل قربانی شد و به وسیله ساواک به قتل رسید.

مأموریت پنج ساله گویران در ۱۱ مرداد ۱۳۳۲ / ۲ اوت ۱۹۵۳ به پایان رسید و او اندکی پیش از کودتا ایران را ترک کرد. از این زمان جوزف (جو) گودوین ریاست ایستگاه سیا در تهران را به دست گرفت. گودوین در زمان بحران آذربایجان مدتی به عنوان خبرنگار آموزشیدپرس در ایران حضور داشت و در هتل ریتس (میدان فردوسی، نیش فیشرآباد و شاهرضا) ساکن بود. گازپوروسکی در مقاله خود درباره کودتا (زیرنویس ۵)، به نقل از مأموران و عوامل سابق سیا، که منابع او در تدوین مقاله فوق بوده‌اند، ادعا می‌کند که علت خروج گویران از ایران مخالفت او با عملیات کودتا بود هر چند وی به تدارک آن یاری رسانید. او در جای دیگر می‌نویسد: رئیس وقت ایستگاه سیا در تهران (گویران)، با طرح کودتا مخالف بود و آن را «حمایت ایالات متحده از استعمار انگلیسی-فرانسوی» می‌دانست.

۵. دوهو را یک آمریکایی ایرلندی‌تبار توصیف کرده‌اند که نسبت به انگلیسیها خصومت و بدبینی ابراز می‌داشت. جو گودوین نیز، چنانکه دیدیم، دیدگاههای مشابهی را ابراز می‌کرد.

وجود دارد که از آن می‌توان سودهای کلان برد؛^۱ و به همین سبب نیز از صحنه سیاست ایران حذف شدند.

در واقع، در سالهای اولیه پس از جنگ دوم جهانی، سیا در ایران از شبکه اختصاص کم‌اهمیتی برخوردار بود که نمی‌توانست نقش چشمگیری در تحولات داخلی ایران ایفا کند. آن عاملی که اقتدار سیا را در ایران سبب شد، نه این شبکه اختصاصی بلکه شبکه‌هایی بود که از سوی ام.‌آی.‌سی در اختیار آمریکاییها قرار گرفت و در چارچوب عملیات مشترک دو سرویس آغاز به کار کرد.^۲

سیر شاپور ریپورتور و شبکه بدامن

شبکه بدامن^۳ را نخستین بار مارک گازیوروسکی، استاد دانشگاه دولتی لویزیانا و عضو هیئت تحریریه ایران در «آرشیو امنیت ملی»، در سال ۱۹۸۷، در مقاله خود درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، معرفی کرد.^۴ گازیوروسکی، علاوه بر مصاحبه با کارمندان سیا، که دست‌اندرکار کودتا بودند، مقاله خود را بر منابعی ناشناخته مبتنی کرده که در دسترس عموم نیست. امروزه، با علنی شدن تاریخچه ویلبر، می‌دانیم که این بولتن از منابع اصلی مورد استفاده گازیوروسکی بوده است. مع‌هذا، در تاریخچه ویلبر نامی از شبکه بدامن و دو گرداننده آن، «نرن»^۵ و «سیلی»،^۶ در میان نیست. بنابراین، هنوز باید در انتظار انتشار سایر اسنادی باشیم که گازیوروسکی مورد استفاده قرار داده است.

۱. برای نمونه، تمدن‌الملک سجادی، که در ۲۹ بهمن ۱۳۳۶ / ۱۸ فوریه ۱۹۵۸ طی نامه رسمی سفارت بریتانیا به ساواک معرفی شد تا درباره دانسته‌های خود از کودتای قرنیه شهادت دهد، در حضور سرلشکر تیمور بختیار و سپهد عبدالله هدایت چنین گفت: «به نظر من قرنیه سابقه معتدی با ارسنجانی داشته است. در یکی از ملاقاتها ارسنجانی بود و من هم بودم و کارلیس ادبیراؤل سفارت انگلیس نبود. روز بعد کارلیس بود و قرنیه و من و ارسنجانی. من ابراز علاقه کردم که میل دارم ارسنجانی را ببینم. ایشان دعوت کرد به ناهار و برای اولین مرتبه ایشان را [به طور خصوصی] ملاقات کردم. ارسنجانی حمله به انگلیس کرد و گفت ول کن نیستند. هنوز هم مستر رید به وزارت کار می‌رود... ارسنجانی خیلی تند حرف زد و کارلیس خیلی ملایم گفت که انگلیسیها دخالت نمی‌کنند و ما دوست ایران هستیم و علاقه‌مند به ترقی ایران هستیم و دخالت ما باعث سوءاستفاده روسها می‌شود.» (پرونده قرنیه در ساواک)

۲. حتی اسفندیار بزرگمهر نیز در آغاز به سرویس اطلاعاتی انگلیس مربوط بود. او پس از شهریور ۱۳۲۰، به همراه حسن عرب (مالک بعدی کاباره‌های خرمشهر و آبادان) و یک کارمند سفارت انگلیس به نام ناوار، مأمور شناسایی هواداران آلمان و معرفی آنها به ارتش بریتانیا یا پلیس ایران بود. این گروه سه نفره در مواردی خود نیز افراد مشکوک به هواداری آلمان را دستگیر می‌کردند.

ابتدا شبکه بدامن را، آن‌گونه که گازیوروسکی بیان داشته، معرفی می‌کنیم:

عملیات بدامن از سال ۱۹۴۸ «برای مقابله با نفوذ شوروی و حزب توده در ایران» آغاز شد. بدامن یک برنامه فعالیت سیاسی و تبلیغاتی بود که به وسیله شبکه‌ای هدایت می‌شد که در رأس آن دو ایرانی جای داشتند. این دو با اسامی مستعار «نرن» و «سیلی» شناخته می‌شوند. عملیات «بدامن» بودجه‌ای معادل یک میلیون دلار در سال در اختیار داشت.

بخش تبلیغاتی عملیات بدامن شامل درج مقالات و کاریکاتورهای ضدکمونیستی در روزنامه‌های ایران و تهیه و توزیع کتب و جزوات علیه اتحاد شوروی و حزب توده و بخش شایعات در این زمینه و اقدامات مشابه بود. یکی از اقدامات مهم بدامن در این عرصه، جعل زندگینامه ابوالقاسم لاهوتی، شاعر ایرانی مقیم اتحاد شوروی، است که گازیوروسکی از او به عنوان «عضو حزب توده» نام می‌برد.^۱ یکی از مأموران سیا در مصاحبه با گازیوروسکی هزینه اجرای این طرح را یک میلیون دلار ذکر کرده است. (این رقم بسیار اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد).

بخش سیاسی عملیات بدامن حملات مستقیم به متحدان شوروی در ایران و «عملیات سیاه»^۲ را در برمی‌گرفت. هدف از «عملیات سیاه» تحریک ایرانیان برضد حزب توده بود. «حمله به متحدان شوروی» شامل اقداماتی چون اجیر کردن دسته‌های اوباش خیابانی برای برهم زدن گردهماییهای حزب توده می‌شد و تغذیه مالی سازمانهای افراطی ضدکمونیست مانند سومکا و پان‌ایرانیست که در خیابانهای تهران به‌طور منظم به نبرد با هواداران حزب توده مشغول بودند. «عملیات سیاه» نفوذ عناصر پرووکاتور (تحریک‌کننده)^۳ به درون صفوف حزب توده را نیز در برمی‌گرفت. این افراد توده‌ای‌ها را به اقدامات افراطی و قانون‌شکنانه تشویق می‌کردند. شاخه سیاسی بدامن

۱. لاهوتی در زمان تأسیس حزب توده در اتحاد شوروی به سر می‌برد و هیچ‌گاه عضو این حزب نشد. او در سال ۱۳۳۶ش. در هفتاد سالگی در مسکو درگذشت. ابراهیم فخرایی درباره‌ی خاطرات جعلی لاهوتی می‌نویسد: «در این حصص و بیص [پس از ترور شاه و توقیف مطبوعات در سال ۱۳۳۷] جزوهای در تهران نشر یافت در ۱۳۵ صفحه به نام شرح زندگانی من به قلم ابوالقاسم لاهوتی. در جزوه مزبور دیده شد از من به عنوان عضو مرکزی حزب کمونیست نام برده شده است. ندانستم هدف نویسنده یا نویسندگان از این معرفی دروغ چه بوده... تا آنکه آقای رحیم رضازاده ملک در جزوه‌ای به نام نقد و تحقیق، که در آن به انتقاد از کتاب حیدر عموآوغلی جواب داده بود، صریحاً نوشت که جزوه مزبور مجعول می‌باشد.» ابراهیم فخرایی، نمادی از یک زیست. یادگارنامه: مجموعه مقالات تحقیقی تقدیم شده به استاد ابراهیم فخرایی. زیر نظر رضا رضازاده لنگرودی. تهران، نشر نو، ۱۳۶۳. ص ۱۷۷. برای آشنایی با واپسین سالهای زندگی لاهوتی بنگرید به: احسان طبری. کوز اهام: خاطراتی از تاریخ حزب توده. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶. صص ۹۹-۹۷.

حمله به مساجد و شخصیت‌های اجتماعی را به نام حزب توده سازمان می‌داد. یکی از اقدامات معروف عوامل نفوذی بدامن در صفوف حزب توده، که گازیوروسکی ایشان را «توده‌ای‌های بدلی» می‌خواند، آشوب تابستان ۱۹۵۱ (۲۳ تیر ۱۳۳۰) علیه سفر هیئت هریمن به ایران بود که منجر به قتل چند نفر و بدنامی حزب توده شد. کرمیت روزولت در مصاحبه با گازیوروسکی گفته است که این عملیات را «نرن» و «سیلی»، بدون تصویب سیا، انجام دادند.

شبکه بدامن به تضعیف جبهه ملی نیز اشتغال داشت و برای جدا کردن آیت‌الله کاشانی و پیروانش از جبهه ملی اقداماتی انجام داد. این فعالیت‌ها از طریق تبلیغات و غالباً تبلیغات کاملاً عامیانه صورت می‌گرفت. در این تبلیغات، مصدق به عنوان یک شخص فاسد و بی‌اخلاق معرفی می‌شد که از کاشانی سوءاستفاده می‌کند. تلاشهایی انجام گرفت تا احزاب زحمتکشان و پان‌ایرانیست برضد مصدق موضعگیری کنند؛ در این سازمانها تحریکاتی برای ایجاد انشعاب صورت گرفت.

طرح کودتا در فوریه ۱۹۵۳/بهمن - اسفند ۱۳۳۱ در ملاقات مقامات بلندپایه سرویسهای اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده تنظیم و در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳/۴ تیر ۱۳۳۲ به‌طور نهایی به تصویب دولت آمریکا رسید. در این طرح مقرر شد که «امکانات شبکه بدامن در زمینه تبلیغات و عملیات سیاسی بلافاصله برضد مصدق به کار گرفته شود». از این زمان، ایالات متحده از طریق شبکه بدامن به‌طور گسترده در جهت تضعیف مصدق تلاش می‌کرد. دست‌اندرکاران سیا این اقدامات را به عنوان «یک برنامه هماهنگ ثبات‌زدایی» و «یک تلاش با تمام قدرت» توصیف می‌کنند. در اواخر بهمن و اوائل اسفند ۱۳۳۱ به ناگاه انتشار شش روزنامه جدید ضد مصدقی در تهران آغاز شد. کارمندان سفارت آمریکا در تهران، که از فعالیت‌های سیا بی‌خبر بودند، در گزارش سوم مارس ۱۹۵۳/۱۲ اسفند ۱۳۳۱ به وزارت خارجه در واشنگتن منابع مالی این روزنامه‌ها را مشکوک خواندند.

شبکه بدامن در عملیات کودتا شرکت فعال داشت و از جمله در ۱۶ اوت ۱۹۵۳/۲۵ مرداد ۱۳۳۲ «نرن» و «سیلی» تصویر فرمانهای شاه دال بر خلع مصدق و انتصاب زاهدی را توزیع کردند. در عصر این روز، «نرن» و «سیلی» جمعیت بزرگی را اجیر کردند و در روز ۱۷ اوت / ۲۶ مرداد آنان را به خیابانهای مرکزی تهران ریختند. آنها شعارهای حزب توده را فریاد می‌زدند و آرمهایی در طرد شاه حمل می‌کردند. این جمعیت «توده‌ای بدلی»، که در عصر روز قبل - در ازای ۵۰ هزار دلاری که یک افسر سیا به «نرن» و «سیلی» پرداخت - اجیر شده بود، باید وحشت از سلطه حزب توده و حمایت از زاهدی را برمی‌انگیخت. اعضای واقعی حزب توده نیز به سرعت به جمعیت پیوستند. جمعیت

مرکب از توده‌ای‌های بدلی و واقعی به مقبره رضاشاه حمله کردند و در خیابانهای تهران مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشیدند. این تظاهرات تا روز بعد ادامه یافت و منجر به آن شد که هندرسن از مصدق متوقف کردن آشوب را به وسیله نیروی پلیس خواستار شود. بدینسان، مصدق، به درخواست هندرسن، تصمیمی گرفت که سرنوشتش را رقم زد. حزب توده نیز دستور داد که کادراهایش از خیابانها خارج شوند.

گازیوروسکی، در پایان، نقش «نرن» و «سیلی» و «رشیدیان‌ها» را در کودتا بسیار مهم می‌داند و می‌افزاید هم‌اینان بودند که فعالیتهای ضد مصدق را در دوران پیش از کودتا هدایت می‌کردند.

اوراقی که از مجموعه اسناد شخصی سیر شاپور ریپورتر به دست دادیم، انطباق زمان بازگشت شاپور از مأموریت هنگ‌کنگ به ایران و آغاز عملیات بدامن را نشان می‌دهد. این بازگشت نامنتظر از مأموریت خاوردور، که شگفتی آقای دورو را برانگیخت، و اقامت طولانی پس از آن در ایران برای مأموریتی بزرگ بوده که شرح آن در سایر اسناد شاپور بیان شده است. در چارچوب همین مأموریت است که شاپور از سال ۱۹۵۱، به عنوان رابط ام.آی.۶ و سیا در سفارت آمریکا در تهران به کار پرداخت. نقش شاپور به عنوان فرمانده داخلی عملیات کودتا، و، به عبارت دیگر، مسئول شبکه‌های بومی فعال در کودتا در اسناد فوق بیان شده است.

عملیات بدامن ابعاد ناشناخته پیوندی را فاش می‌کند که به علت تنگدستی دولت بریتانیا در سالهای پس از جنگ بر بنیاد شبکه گسترده بومی ام.آی.۶ در ایران و امکانات مالی غنی سیا شکل گرفت.^۱

در مقاله گازیوروسکی دو مورد جلب توجه می‌کند که می‌تواند ما را به شناخت گرداننده اصلی یا دو گرداننده شبکه بدامن نزدیک کند. گازیوروسکی در زیرنویس شماره ۴۶ مقاله خود دربارهٔ انشعاب در حزب پان‌ایرانیست به سند مورخ ۶ فوریه ۱۹۵۲ ارجاع می‌دهد^۲ و می‌افزاید: در سند اخیر به «یک شخصیت مرموز دارای قدرت بالای فکری»^۳ اشاره شده که هدایت پان‌ایرانیستها را به دست داشت. یکی از مقامات مطلع سیا در مصاحبه با گازیوروسکی گفته است که این فرد همان «رهبر عملیات بدامن» است. به این ترتیب، در میان دو نام مستعار «نرن» و «سیلی» به فردی برمی‌خوریم که نسبت به دیگری از جایگاه برتر برخوردار است، مردی است «مرموز» و «دارای قدرت

۱. بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۲۰۷.

فکری بالا» که در تکوین نظری و عملی «مکتب پان‌ایرانیسم» در ایران مؤثر بود. گازیوروسکی در جای دیگر نیز به پیوند «نرن» و «سیلی» با پان‌ایرانیستها اشاره دارد. او در زیرنویس شماره ۶۶ دربارهٔ نقش «توده‌ای‌های بدلی» در کودتا می‌نویسد:

نقش سیادر سازماندهی جمعیت «توده‌ای بدلی» در مصاحبه با حداقل پنج تن از مأموران سیا که در کودتا شرکت داشتند مورد تأیید قرار گرفت... تعدادی از منابع به من گفتند که ممکن است «نرن» و «سیلی» از ارتباطات خود با رهبران پان‌ایرانیست برای بسیج بخشی از این جمعیت استفاده کرده باشند. این گفته با مشاهدات کارمندان سفارت آمریکا منطبق است که جمعیت فوق را «ترکیبی نامتعارف از پان‌ایرانیستها و توده‌ایها» گزارش کرده‌اند.

آیا توصیف رهبر شبکه بدامن به عنوان «شخصیت مرموز دارای قدرت فکری بالا» با شاپور ریپورتر منطبق نیست؛ کسی که به دلیل علایق دینی و خانوادگی اش و با اتکاء به میراث پدرش بیش از هر کس دیگر می‌توانست در ترویج آموزه‌های پان‌ایرانیستی ذی‌علاقه و مؤثر باشد؟

این پیوند پان‌ایرانیستها با شبکه بدامن را در حملات شبانه به خانه آیت‌الله کاشانی نیز می‌توان دید:

از ۷ مرداد ۱۳۳۲ گروهی از نیروی سومیها و پان‌ایرانیستها حملات مرموزی را به مجالس شبانه خانه آیت‌الله کاشانی آغاز کردند. مهاجمان، که به چماق و چاقو و سنگ و آجر مجهز بودند، با شعار «زننده و جاوید باد دکتر محمد مصدق» به ضرب و شتم حاضران می‌پرداختند. حملات شبانه فوق ادامه یافت و در ۱۰ مرداد به پرتاب چند نارنجک به درون خانه کاشانی انجامید. در این حادثه ۱۸ نفر مجروح شدند.^۱ این اقدامات بازتاب منفی گسترده در میان روحانیت داشت تا بدانجا که روحانیان نجف با صدور اعلامیه‌ای حملات شبانه به خانه آیت‌الله کاشانی را به شدت محکوم کردند. در تاریخچه ویلبر این اقدامات به عنوان بخشی از عملیات تی.پی.آ.جاکس توصیف شده است:

در این زمان جنگ روانی مصدق به اوج رسیده بود... عوامل سیا توجه جدی به ایجاد احساس خطر در رهبران مذهبی تهران معطوف کردند... در یک مورد انفجار ظاهری در خانه یکی از این رهبران انجام شد. این یکی از چند مورد طراحی شده بود.

۱. کاشانی به روایت اسناد، ج ۲، صص ۶۰۵-۶۱۲.

قتل افشار طوس و جایگاه مفقود آن

سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده، بنا به مصالح امنیتی یا هر ملاحظه دیگر، عوامل اصلی خود را در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به هر نامی معرفی کنند، امروزه شناخت شبکه‌های مخفی مرتبط با سرویس‌های اطلاعاتی فوق در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ دشوار نیست. از مهم‌ترین این شبکه‌ها، کانونی است که از سال ۱۳۲۶ در پیرامون مظفر بقایی کرمانی گردآمد و نام مرموزترین و مؤثرترین چهره‌های آن - عیسی سپهبدی، علی زهری و حسین خطیبی - در منابع خارجی منتشر شده درباره کودتا به کلی غایب است.

شاپور ریپورتر تنها کسی نیست که اندکی پیش از شروع عملیات بدامن به طور ناگهانی به ایران بازگشت. عیسی سپهبدی، دوست دوران تحصیل مظفربقایی در فرانسه، نیز به ناگاه راهی ایران شد. او در ۱۴ ژانویه ۴/۱۹۴۷ بهمن ۱۳۲۵ از پاریس نامه‌ای به بقایی در تهران نوشت و آن را از طریق آدرس شخص ثالثی، نه آدرس بقایی، ارسال داشت. در این نامه چنین آمده است:

اکنون تغییر بزرگی در پروژه زندگانی من حاصل شده. با اینکه تصمیم قطعی داشتم چند سالی در پاریس بمانم اکنون به دلایلی که باید حضوراً عرض کنم ناچار به مراجعت هستم و در حوالی ۱۵ اسفند ماه آتیه با خانم^۱ و بچه‌ها مسافرت خواهم نمود... در حقیقت خواب روحانی [ای] که دیده بودم تعبیر خود را... آشکار نموده است...^۲

سپهبدی پس از استقرار در تهران، درست مانند شاپور، از سال ۱۳۲۶ در یک سفارتخانه خارجی (سفارت فرانسه) به کار پرداخت و به عنوان استاد در دانشگاه جنگ و دانشکده افسری به تدریس مشغول شد. در همین زمان یکی دیگر از دوستان بقایی و سپهبدی، به نام علی زهری، که او نیز چون سپهبدی کارمند سفارت فرانسه بود،^۳ انتشار روزنامه‌ای به نام شاهد را آغاز کرد. زهری امتیاز شاهد را با حمایت رضا حکمت (سردار فاخر) و مورخ‌الدوله سپهر به دست آورد.

این سرآغاز طلوع ستاره اقبال مظفر بقایی و شروع فعالیت جریان سیاسی مؤثری در تاریخ معاصر ایران است که با نام «حزب زحمتکشان ملت ایران» شناخته می‌شود. اندکی پس از استقرار سپهبدی در تهران، بقایی به عنوان نماینده کرمان به مجلس پانزدهم راه

۱. خواهر اسفندیار بزرگمهر همسر عیسی سپهبدی بود.

۲. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. اسناد شخصی دکتر مظفر بقایی، کارتن ۱۶۸، سند شماره ۸۶-۱۲۲.

۳. در سال ۱۳۲۶ علی زهری مسئول انتشارات و چاپ انجمن فرهنگی ایران و فرانسه بود.

یافت. بقایی در اسفند ۱۳۲۷ به جناح اقلیت مجلس پیوست و در فروردین ۱۳۲۸ در استیضاح تاریخی دولت محمد ساعد مراغه‌ای نقشی چنان جنجالی ایفا کرد که وی را در مقام یکی از مشهورترین چهره‌های سیاسی ایران جای داد. در مجموعه اسناد شخصی بقایی متن پیش‌نویس بخشی از سخنان بقایی در استیضاح ساعد، به قلم عیسی سپهبدی، به دست آمده است. این سند نشان می‌دهد که استیضاح ساعد یک نمایش از پیش تنظیم شده بود که سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس، نیز در آن شرکت داشت.^۱ سپس، بقایی پرچم مبارزه با سپهبد حاجی علی‌رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش و نخست‌وزیر بعدی، را برافراشت.

حداقل از سال ۱۳۲۹ یکی دیگر از نزدیکان بقایی، به نام حسین خطیبی، در رأس یک شبکه مخفی جای داشت که عملکرد اولیه آن ظاهراً مبارزه با نفوذ هواداران حزب توده و اتحاد شوروی در صفوف نیروهای نظامی بود. حسین خطیبی از یک سو با چهره‌های برجسته اطلاعاتی ارتش، حسن ارفع و حسن اخوی و حبیب‌الله دیهیمی، رابطه نزدیک داشت و از سوی دیگر سازمان خود را تابع بقایی وانمود می‌کرد.^۲ خطیبی با محمدرضا پهلوی و اسدالله علم نیز رابطه نزدیک داشت.

جای پای این شبکه در بسیاری از حوادث آن روز ایران، که در منابع منتشر شده به عملیات سیا و ام‌آی.۶ منتسب گردیده، نمایان است. برای مثال، در تظاهرات ۲۳ تیر ۱۳۳۰/۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ در مخالفت با ورود هیئت هریمن به تهران، هواداران بقایی و دیگران در مواجهه با اعضای سازمان جوانان حزب توده خیابانهای تهران را به خشونت کشیدند. گازیوروسکی، به نقل از کرمیت روزولت، این ماجرا را به «نرن» و «سیلی»، بدون تصویب مقامات سیا، نسبت می‌دهد و جیمز بیل آن را کار «عوامل انگلیس» می‌داند.^۳

برای مورخان ایرانی کاملاً روشن است که در ایجاد اختلاف میان آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق، دکتر مظفر بقایی و دوستانش بزرگ‌ترین سهم را داشتند؛ ولی گازیوروسکی، به نقل از رایین زینر^۴ - استاد دانشگاه آکسفورد که در این زمان در ایران برای ام‌آی.۶ کار می‌کرد - می‌نویسد که این تنش «به وسیله برادران رشیدیان ایجاد و

۱. همانجا. اسناد شخصی دکتر مظفر بقایی، کارتن ۱۶۸، سند شماره ۸۳-۱۲۲ و ۸۴-۱۲۲. تصویر سند فوق در مآخذ زیر به چاپ رسیده است: حسین آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۳۴۳-۳۴۹.

۲. بنگرید به: آبادیان. همان مآخذ، صص ۲۲-۲۳. (مقدمه نگارنده)

۳. جیمز بیل، «امریکا، ایران، سیاست مداخله، ۱۹۵۱-۱۹۵۳»، مصدق، نفت، تاسیونالیسم ایرانی، ص ۴۳۵.

هدایت شد. طبق همان رویه‌ای که توضیح دادم، در اینجا نیز «برادران رشیدیان» را باید نام رمز تمامی عوامل ام.آی.۶ در ایران تلقی کرد.

مع‌هذا، مهم‌ترین عملکرد این شبکه ماجرای قتل سرتیپ محمود افشارطوس، رئیس شهربانی کل کشور در زمان دولت مصدق، است که بی‌تردید در عملیات کودتا نقش منحصر به فرد داشت و مهم‌ترین عاملی بود که رفراندوم و انحلال مجلس هفدهم از سوی مصدق، باهمه عوارض آن، و پیروزی سریع کودتا را سبب شد. جایگاه این حادثه بزرگ و سرنوشت‌ساز در عملیات ام.آی.۶ و سیادر ایران در منابع خارجی منتشر شده، بجز دو مورد مفقود است:

گازیوروسکی، تنها در یک سطر از بررسی مفصل خود، قتل افشارطوس را به ام.آی.۶ منتسب می‌کند ولی مأخذ معتبری به دست نمی‌دهد:

در اواخر آوریل [۱۹۵۳]... ژنرال افشار طوس، رئیس پلیس ملی، ربوده و کشته شد. ام.آی.۶ ربودن افشارطوس را برنامه‌ریزی کرده بود با هدف مهیا کردن زمینه کودتا ولی قصد نداشت او را به قتل برساند.

منبع گازیوروسکی برای این ادعا تنها مقاله مندرج در یک نشریه ایرانی^۱ است. مأخذ دیگر، گزارشی است که روزنامه ایزرور منتشر کرد^۲ و در آن، به نقل از «یک منبع ام.آی.۶»، قتل افشارطوس به عوامل این سرویس منتسب شد. موحد می‌نویسد:

سکوت مطلق اسناد رسمی را درباره قتل سرتیپ افشارطوس در جای خود یادآور شده‌ایم. این قتل در اوائل سال ۱۹۵۳ که ویلبر داستان خود را از آنجا شروع می‌کند اتفاق افتاد. روزنامه ایزرور لندن در شماره ۲۷ مه سال ۱۹۸۵ نوشت:

«در آوریل ۱۹۵۳ افسران شاه‌پرست که به دستور رشیدیان‌ها کار می‌کردند رئیس شهربانی مصدق تیمسار افشار طوس را ربودند. یک منبع ام.آی.۶ برای اولین بار اعتراف می‌کند که ربودن افشار طوس بخشی از عملیات چکمه بود که به منظور تقویت روحیه مخالفان مصدق و نمایش ناتوانی هواداران او طرح‌ریزی شده بود. افشارطوس را پس از ربوده شدن در غاری نگاهداری می‌کردند. احساسات بالا گرفته بود. افشارطوس بی‌احتیاطی کرد و سخنان موهنی درباره شاه بر زبان آورد. افسر جوانی که مأمور حفاظت او بود طپانچه را برکشید و او را کشت. کشتن او جزئی از برنامه ما نبود ولی چنین اتفاقی افتاد.»^۳

۳. موحد، گفته‌ها و ناگفته‌ها، صص ۱۸-۱۹.

در تاریخچه ویلبر هیچ اشاره‌ای به ماجرای قتل افشارطوس مندرج نیست. ماجرای افشارطوس بلافاصله پس از تسلیم ابوالقاسم خان بختیاری (۳۰ فروردین ۱۳۳۲) و پایان غائله مسلحانه او علیه دولت مصدق آغاز شد. گازیوروسکی غائله ابوالقاسم خان بختیاری را به سرویس اطلاعاتی بریتانیا منتسب می‌کند و می‌نویسد که اسلحه مورد استفاده او را ام. آی. ۶ تأمین می‌کرد. در تاریخچه ویلبر هیچ اشاره‌ای به این ماجرا نشده زیرا ویلبر بنا داشته که تاریخ رسمی عملیات کودتا را بنگارد. این تاریخ رسمی از مذاکرات مقدماتی ویلبر و در بی‌شایر در نیکوزیا (اواخر آوریل ۱۹۵۳/۵-۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۲)، یعنی زمانی که افشارطوس به قتل رسیده بود، آغاز می‌شود. افشارطوس در شامگاه ۳۱ فروردین ۱۳۳۲ ناپدید شد و در ساعت یک بعد از نیمه شب مفقود شدن رئیس شهربانی به اطلاع مصدق رسید. از فردای آن روز گروهی از مطبوعات به شکلی کاملاً هماهنگ تبلیغات گسترده‌ای را آغاز کردند. روزنامه داد نوشت:

عده‌ای می‌گویند این توطئه از طرف خود دولت بوده که به وسیله آن اولاً مورد جدیدی برای اتهام به دربار پیدا کند و ثانیاً اقدام به بستن نقاطی از قبیل کلوب افسران بازنشسته و حزب سومکارا که نزدیک محل حادثه هستند بنماید ثالثاً وسیله جدیدی برای بازداشت افراد پیدا کنند. از همین جهت به رئیس شهربانی دستور داده شده فعلاً خود را مخفی کند.^۱

و آسیای جوان به جدّ کوشید تا مفقود شدن افشارطوس را به یک رسوایی جنسی بدل کند و از این طریق اعتبار دولت را کاهش دهد. این روزنامه از ارتباطات افشارطوس با رقاصه‌ای به نام «تامارا» سخن می‌گفت.^۲

در اول اردیبهشت مأموران فرمانداری نظامی حسین خطیبی و دو روز بعد تعدادی از امرای بازنشسته (سرتیپ علی اصغر مزینی، سرتیپ دکتر سیدعلی اکبر منزله، سرتیپ نصرالله بایندر و سرتیپ نصرالله زاهدی) را به اتهام ربودن افشارطوس دستگیر کردند. در ۶ اردیبهشت جسد افشارطوس در تپه‌های لشکرک کشف شد. روشن شد که افشارطوس در خانه حسین خطیبی ربوده شده و به روستای متعلق به عبدالله امیرعلایی، واقع در لشکرک (شمال تهران)، انتقال یافته و در ساعت ۴ بعد از ظهر ۲ اردیبهشت در غار تلو به قتل رسیده است. در این ماجرا علاوه بر خطیبی و افسران فوق هادی افشار قاسملو و سرگرد فریدون بلوچ قرایی نیز شرکت داشتند. در همین زمان روزنامه بنی استانبول (چاپ ترکیه) این حادثه را پیش‌درآمد کودتا در ایران خواند و نوشت: ایران در انتظار یک

۱. خواندنیها، س ۱۳، ش ۶۲، شنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۳.

۲. همان مأخذ.

کودتاست؛ یا دربار برضد دولت کودتا خواهد کرد، یا دولت بر ضد دربار و یا کمونیستها علیه هر دو.^۱ و روزنامه ملت ما، ارگان مجمع مسلمانان مجاهد،^۲ مدعی شد که قتل افشار طوس به دست دوستانش، سرتیپ تقی ریاحی (رئیس ستاد ارتش) و سرتیپ محمود امینی (معاون وزارت جنگ)^۳ انجام گرفته است.^۴

در ۱۳ اردیبهشت دکتر مظفر بقایی و سرلشکر فضل‌الله زاهدی به شرکت در توطئه قتل افشارطوس متهم شدند و اعلام شد که اردشیر زاهدی، پسر فضل‌الله زاهدی، دوست نزدیک حسین خطیبی بوده و او نیز در ماجرا دخالت داشته است. در این زمان اردشیر زاهدی معاونت اداره آمریکایی «همکاری فنی در ایران»^۵ (معروف به «اصل چهارم»)^۶ را، که ویلیام وارن^۷ رئیس آن بود، برعهده داشت. در روز دوشنبه ۱۴ اردیبهشت فضل‌الله زاهدی به همراه با مهدی میراشرفی به مجلس پناه برد و تحصن خود را آغاز کرد. در ۱۵ اردیبهشت بقایی در روزنامه شاهد نامه سرگشاده‌ای خطاب به دکتر مصدق منتشر کرد و طی آن از خطیبی به شدت دفاع نمود. در پاسخ به این جنجال، دولت در ۱۶ اردیبهشت اعترافات متهمان را از رادیو تهران پخش کرد. در ۲۴ اردیبهشت عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری، طی نامه‌ای به مجلس اعلام کرد که مطابق گزارش وزارت دفاع ملی و اسناد و مدارک متقن، که منضم به نامه است، دکتر مظفر بقایی کرمانی متهم به معاونت در قتل رئیس شهربانی می‌باشد. لطفی در این نامه سلب مصونیت پارلمانی از بقایی را خواستار شد. این درخواست تا زمان انحلال مجلس هفدهم به تصویب نرسید. در ۳۰ اردیبهشت ۲۰/۱۳۳۲ مه ۱۹۵۳ به ایستگاه سیا در تهران اجازه داده شد که هفته‌ای یک میلیون ریال برای تطمیع نمایندگان مجلس و جلب همکاری آنان خرج کند.^۸ در پیامد این اقدام، مجلس هفدهم پرتنش‌ترین روزهای دوران موجودیت خود را آغاز کرد و از ۷ خرداد مشاجره و زدوخورد میان نمایندگان اوج گرفت.

از اواخر اردیبهشت تبلیغات سنگین و پرحجمی آغاز شد که طی آن دولت مصدق به

۱. خواندنیها، س ۱۳، ش ۶۳، سه‌شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۸.

۲. صاحب امتیاز این روزنامه شمس قنات‌آبادی بود. او در بهمن ۱۳۲۷ مجمع مسلمانان مجاهد را تأسیس کرد. این سازمان رقیب سرسخت جمعیت فداییان اسلام، به رهبری سیدمجتبی نواب صفوی، به شمار می‌رفت و سرانجام موفق شد رابطه میان فداییان اسلام و آیت‌الله کاشانی را به تیرگی کشاند. قنات‌آبادی سهم بزرگی در اشاعه شایعات منفی علیه فداییان اسلام داشت.

۳. سرتیپ محمود امینی در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۲ فرمانده ژاندارمری کل کشور شد.

۴. خواندنیها، س ۱۳، ش ۶۴، شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۵.

همدستی با کمونیستها متهم می‌شد. روزنامه ملت ما نوشت:

به قرار اطلاعاتی که رسیده، یک نقشه بسیار خطرناک در شرف اجراست و دولت برای روشن کردن آتش انقلاب و ایجاد صحنه‌های خونین انقلابی عده‌ای از عناصر اجیر حکومت را به کمک حزب کمونیست نیروی سوم و حزب ایران و حزب توده مأمور تسخیر و تصرف مجلس شورای ملی نموده و مخصوصاً به حزب توده آزادی عمل داده است که نمایندگان و مخالفین دولت و حزب توده را در مجلس مضروب و مقتول نمایند. اقدام به این عمل مقدمه انقلابی است که از مدتها پیش در انتظار آن بوده‌اند.^۱

آنچه بستر لازم را برای این تبلیغات فراهم آورد رأی مشکوک علی اشرف مهاجر، بازپرس شعبه ۱۲ دادسرای تهران، بود که طی آن سران حزب توده را از اتهامات وارده تبرئه کرد و در قرار مفصل خود نوشت: «عضویت حزب توده ایران به علت مطابقت آن حزب با قانون اساسی و قوانین عادی» جرم نمی‌باشد. در واکنش به این رأی، بقایای عنوان درشت سرمقاله خود در شاهد را چنین قرار داد: «آقای دکتر مصدق، آرزوی حکومت ائتلافی با توده‌ایها را به گور خواهید برد.»^۲ دوستان بقایای «علت واقعی» قتل افشارطوس را چنین بیان می‌کردند:

ده روز قبل از این واقعه جناب آقای دکتر [حسین] فاطمی، تعزیه‌گردان این جریان، اسامی هیئت رهبران توده را... به افشارطوس می‌دهد که آنها را خلاص کند و ضمناً صورت دیگری از ۱۴ نفر رجال... به دربار می‌دهد که آنها را نیز دستگیر نماید و بدینوسیله شاه را فراری و دربار و مجلس را از کار بیندازند. افشارطوس، که رئیس املاک رضاخان و نمک‌پرورده بود، قصد نداشت نمکدان بشکند... آقای دکتر فاطمی ... به او تکلیف می‌کند استعفا بدهد، قبول نمی‌کند. همان روز صبح می‌گیرند این فرد جسور را تنبیه کنند. وقتی افشارطوس می‌بیند جانش در خطر است... سه روز قبل از گم شدن استعفا می‌دهد. مصدق حس می‌کند که استعفای او با این طرز نه فقط خطرناک است بلکه ممکن است اسرار را فاش کند، دستور می‌دهند او را بدزدند [و] از او التزام بگیرند که اگر چیزی گفتمی کشته خواهی شد... وقتی به دکتر مصدق خبر دادند که افشارطوس تسلیم نمی‌شود و نزدیک است دربار و مردم از جریان استحضار پیدا کنند دستور به کشتن او صادر می‌شود.^۳

محور مهم تبلیغاتی دیگری که از حوالی نیمه اردیبهشت ۱۳۳۲ برضد دولت مصدق

۱. خواندنیها، س ۱۳، ش ۶۹، سه‌شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۲.

۲. خواندنیها، س ۱۳، ش ۷، شنبه ۲ خرداد ۱۳۳۲، ص ۴.

۳. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. اسناد شخصی بقایای، کارتن ۲۵، سند شماره ۱۱۲-۱۲۲.

آغاز شد اتهام شکنجه متهمان پرونده قتل افشارطوس بود. از اوایل دستگیری خطیبی و دیگران، شبکه‌ای هماهنگ از مطبوعات شایعات گسترده‌ای را در زمینه شکنجه متهمان به قتل افشارطوس برای اخذ اعترافات اجباری رواج دادند. روزنامه اتحاد ملی، به نقل از «یک مقام مسئول»، مدعی شد که متهمان «درست مثل دستگاه زمان مختاری از شلاق خوردن، اشکلک، تنقیه آب جوش و کتک و غیره برخوردار شده‌اند.» این روزنامه افزود که افشارطوس در یک توطئه کودتا، به سود مصدق، شرکت داشته ولی چون مخالف برکناری شاه بوده به دست سایر توطئه‌گران به قتل رسیده است.^۱ این خط تبلیغاتی است که تا زمان کودتا بقایای به شدت در پیرامون آن مانور می‌داد.

در این دوران، حسین خطیبی از درون بازداشتگاه خود (پادگان جمشیدیه) به طور منظم و پنهانی با بقایای ارتباط داشت و طی یادداشتهایی که برای او می‌فرستاد، اتهامات شکنجه و توطئه کودتا از سوی مصدق را تأیید و تقویت می‌کرد. در این نامه‌ها، خطیبی به نحوی ماجرای دستگیری و بازجویی‌های خود را بیان می‌داشت که کاشانی و مکی و دیگران، که قطعاً از طریق بقایای از مضمون این نامه‌ها مطلع می‌شدند، راهی جز رویارویی نهایی با مصدق و درگیر شدن در نبرد مرگ و زندگی نمی‌دیدند.^۲

در رابطه با نامه‌های زندان خطیبی دو نکته مهم قابل ذکر است:

اول، نحوه ارسال این مکاتبات از درون بازداشتگاه است. این پرسشی اساسی است که چگونه خطیبی، متهم اصلی پرونده‌ای که سرنوشت دولت مصدق را رقم می‌زد، می‌توانست به سادگی با خارج از زندان تماس مکتوب برقرار کند و به منبع اصلی شایعه‌پراکنی بدل شود؟

دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور دولت مصدق، مسئولیت پیگیری پرونده قتل افشارطوس را به رکن دوم ستاد ارتش، که مهم‌ترین و منسجم‌ترین نهاد اطلاعاتی کشور در آن زمان بود، محول کرد. رکن دوم سازمانی قابل اعتماد برای مصدق نبود زیرا سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و آمریکا از سالهای اولیه پس از پایان جنگ دوم جهانی، برای مقابله با گسترش کمونیسم در ارتش ایران، به آن توجه ویژه داشتند. این سازمان به طور جدی در زیر سلطه معنوی سه چهره برجسته اطلاعاتی - نظامی مرتبط با غرب (سرلشکر حسن ارفع، سرتیپ حبیب‌الله دیهیمی و سرهنگ حسن اخوی) قرار داشت. سه فرد فوق با بقایای رابطه نزدیک داشتند. این رابطه به یک دوستی عمیق و دیرپا بدل

۱. خواندنیها، س ۱۳، ش ۶۴، شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲ و ص ۵.

۲. برای آشنایی با نمونه‌هایی از نامه‌های خطیبی به بقایای از درون بازداشتگاه بنگرید به: مقدمه نگارنده بر زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، صص ۲۴-۲۷.

شد تا بدان حد که در زمان او جگیری انقلاب اسلامی، در آذرماه ۱۳۵۷ ارفع و دوستان نظامی‌اش در جلساتی گرد آمدند و طی گزارشهایی به شاه هماهنگی خود را با بقایی و حزب او برای «حفظ سلطنت» اعلام کردند.^۱ این شبکه نظامی - اطلاعاتی در کودتای ۲۸ مرداد نقش فعالی ایفا کرد و، چنانکه در بررسی تاریخچه ویلبر دیدیم، حسن اخوی از کسانی بود که برای غلبه بر تزلزل و بی‌تصمیمی شاه، در ۱۹ مرداد، به دیدار او رفت. در این میان، دیهیمی^۲ رابطه ویژه‌ای با بقایی داشت و این رابطه ناشناخته نبود. شمس قنات آبادی در خاطراتش می‌نویسد: «بقایی مدعی است که تحت تأثیر کسی نمی‌رود ولی غیر از علی زهری و سرتیب دیهیمی و چند نفر دیگر که خیلی در او مؤثر بودند.»^۳ در مجموعه شخصی بقایی، اسناد متعددی از رکن دوم ستاد ارتش، از جمله گزارشهای داخلی حزب توده، وجود دارد. علی‌القاعده، این اسنادی است که دیهیمی در اختیار بقایی می‌گذارد. روابط ویژه بقایی و دیهیمی به مطبوعات نیز کشیده شد. در ۵ خرداد ۱۳۲۹ روزنامه به سوی آینده، نشریه حزب توده، نوشت: «سرلشکر زاهدی در ملاقاتهایی که با آقای دکتر بقایی و آقای حسین مکی در منزل سرهنگ بازنشسته دیهیمی دارد چه مذاکراتی می‌کند و چرا این ملاقاتهای دوستانه چندین ساعت به طول می‌کشد؟»^۴ و در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ دکتر مصدق در مجلس اعلام نمود که فداییان

۱. اسناد این نشستها در مآخذ زیر منتشر شده است: تاریخ معاصر ایران. کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰. صص ۲۱۷-۲۲۱. در این جلسه افراد زیر شرکت داشتند: سپهد حسین آزموه، سپهد نصراللهی، سپهد امیرصادقی، سپهد محمود معزی، سرلشکر حسن اخوی، سرلشکر فتح‌الله احمدی و سرلشکر حسن ارفع. در یکی از گزارشها ذکر شده که سرلشکر محمود ارم به سبب مسافرت به خارج از کشور و سرلشکر حسن پاکروان به علت اشتغال اداری در این نشست حضور نداشتند. در این زمان دیهیمی فوت کرده بود.

۲. سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی می‌نویسد: «افسر ستادی بود بسیار اهل مطالعه، دارای مغز سیاسی، رفیق‌باز و وسیع‌فکر و صحیح‌العمل. شهرت داشت که عقل منفصل سرلشکر ارفع و سپهد باتمانقلیچ بود. مشاغل مختلفی را تصدی کرد که از آن جمله استادی دانشگاه جنگ، ریاست رکن دوم ستاد ارتش، دادستانی ارتش، وابستگی نظامی ایران در آمریکا، معاونت ستاد ارتش، فرماندهی تیپ زاهدان و ریاست دفتر نظامی را می‌توان نام برد. او یک بازیگر سیاسی و نظامی بود و به همین جهت اشخاص از او وحشت داشتند و او را دسیسه‌گر می‌خواندند و دشمنش می‌شدند. در آخر عمر همه حتی دوستان نزدیکش از او فراری می‌شدند.» مصور رحمانی می‌افزاید که دیهیمی در دفتر نظامی، «که در واقع ستاد شخصی شاه محسوب می‌شد، رئیس بود و در آنجا با اقتدار تمام کار می‌کرد.» دیهیمی بعدها به بیماری «فرسودگی اعصاب» مبتلا شد تا بدان حد که حتی از نامه محبت‌آمیزی از سوی شاه، که در آن لفظ «عنایت» به کار رفته بود، عصبی شد و شرحی از خدمات خود نوشت. (غلامرضا مصور رحمانی. کهنه سرباز. تهران، رسا، ۱۳۶۶. صص ۳۵۶-۳۵۸)

۳. شمس قنات آبادی. سیری در نهضت ملی شدن نفت: خاطرات شمس قنات آبادی. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷. ص ۳۱۴.

۴. ف.م. جوانشیر افرح‌الله میزانی، تجربه ۲۸ مرداد نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران. تهران، انتشارات

اسلام قصد ترور او را دارند. مصدق این مطلب را از شاه و شاه از دیهیمی، عضو «سازمان دکتر بقایی»، شنیده بود.

[به شاه] عرض کردم ممکن است بفرمایید چه اشخاصی در صدد از بین بردن من هستند؟ فرمودند: دیهیمی که در سازمان دکتر بقایی است به او این طور گفته است که فداییان اسلام در صدد قتل دکتر مصدق‌اند و دیهیمی هم به ستاد ارتش اطلاع داده و از ستاد ارتش هم به من گزارش دادند.^۱

در سال ۱۳۳۲ سرهنگ حسن پاکروان ریاست رکن دوم ستاد ارتش را به دست داشت و مسئول عالی پیگیری پرونده قتل افشارطوس به شمار می‌رفت. حسن پاکروان نیز دوست صمیمی بقایی و زهری و سپهبدی به شمار می‌رفت. بقایی در سال ۱۳۲۴، مقارن با جدایی از همسرش، عضو محفل کوچکی بود که پاکروان نیز در آن عضویت داشت. اندکی بعد، پاکروان و مادر فرانسوی‌اش، امینه پاکروان، مشوق زهری و بقایی در انتشار روزنامه شاهد شدند و رابطه دوستانه‌ای میان آنان تا زمان انقلاب ادامه یافت. این رابطه تا بدان حد نزدیک بود که آگهی برگزاری مجلس ترحیم به مناسبت فوت علی زهری (۱۴ خرداد ۱۳۳۹) را مظفر بقایی و حسن پاکروان، مشترکاً، امضا کردند.^۲

مهم‌ترین شاخه رکن دوم ستاد ارتش شعبه تجسس آن بود که در ماه‌های اولیه دولت مصدق سرهنگ حسن علوی کیا^۳ ریاست آن را به دست داشت. احتمالاً از همان زمان علوی کیا با شاپور ریپورتژ مرتبط بود.^۴ اندکی بعد، علوی کیا به سبب «ارتباط محرمانه با

حزب توده ایران، ۱۳۵۹. ص ۱۳۱.

۱. محمدعلی سفری، قلم و سیاست: از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۲۲. تهران، نشر نامک، ۱۳۱۷. ص ۲۶۸.
۲. برای آشنایی با ارتباطات بقایی و پاکروان بنگرید به: زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی.
۳. بعدها، علوی کیا، به پاس خدماتش در کودتا، قائم‌مقام ساواک شد ولی در سال ۱۳۴۰ به علت سوءاستفاده مالی برکنار شد و حسین فردوست در این سمت منصوب گردید. فردوست میزان سوءاستفاده علوی کیا در دوران ۵-۶ ساله قائم‌مقامی ساواک را حدود ۱۵۰ میلیون تومان تخمین می‌زند که ظاهراً سهم اصلی را به تیمور بختیار (رئیس ساواک) داده است. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۴۰۹).
۴. علاوه بر این که فردوست از علوی کیا به عنوان یکی از دارندگان ارتباط با شاپور یاد می‌کند (همان مأخذ، ص ۲۹۶) از او نامه‌ای در دست است بر روی کاغذ «شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا» خطاب به شاپور ریپورتژ، مورخ ۱۴ دی ماه ۱۳۵۱، که در آن اعطای مقام شهسواری به شاپور را تبریک گفته است. نامه بیانگر آشنایی دیرین این دو است و نیز دلالتی علوی کیا از برکناری از مقام خود در ساواک: «شاپور عزیز، قربانت گردم. در روزنامه‌ها از موفقیت بزرگ تو اطلاع حاصل کردم و بدین وسیله از صمیم قلب به تو و خانواده تو تبریک می‌گویم. حقاً تو لایق این تشویق هستی زیرا چه برای میهن اجدادی و چه برای میهن دوم آنچه شایسته و برازنده یک شخصیت بزرگ است انجام دادی. خدمات تو به هر دو میهن برای کسانی که در جریان فعالیتهای صادقانه و صمیمانه تو بوده‌اند فوق ارزش‌یابی است. آرزو می‌کردم من هم چنین سعادت را

دربار، «مخالفت با دولت مصدق»، «کارشکنی در امور» و «رسانیدن اقدامات و اطلاعات محرمانه به مخالفین» از این سمت برکنار شد و سرهنگ حسینی سررشته جایگزین وی گردید.^۱ سررشته، چنانکه زندگی بعدیش نشان می‌دهد، از افسران وفادار به نهضت ملی بود. در زمان قتل افشارطوس سرهنگ سررشته ریاست شعبه تجسس رکن دوم را به عهده داشت و در این مقام مسئولیت مستقیم پرونده و بازجویی از متهمان را به دست گرفت.

علاوه بر پاکروان، فرد مشکوک دیگری که در پرونده قتل افشارطوس مؤثر بود، سرهنگ دوم قدرت‌الله نادری، رئیس اداره کار آگاهی شهربانی، است. نادری افسر شعبه تجسس رکن دوم بود که با همراه علوی کیا و به همان دلایل برکنار شد. او اندکی بعد چهره سیاسی خود را تغییر داد و به عضویت «گروه افسران ناسیونالیست» (سازمان گروه ملی) درآمد که در اوائل ۱۳۳۱ در خانه سرتیپ محمود افشارطوس تأسیس شد.^۲ از این رو، زمانی که افشارطوس ریاست شهربانی را به دست گرفت نادری را به عنوان مشاور خود منصوب کرد. پس از ناپدید شدن افشارطوس، دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور، نادری را رئیس اداره کار آگاهی شهربانی نمود. به نوشته سرهنگ سررشته، «در واقع، سرهنگ نادری با حرکاتی مشکوک و مرموز خود را در شهربانی جا می‌کند».^۳ سررشته نقش نادری را در پرونده قتل افشارطوس به کلی مشکوک می‌داند و می‌نویسد که حسین خطیبی در زمانی که نادری در محل بازجویی (واقع در پادگان جمشیدیه) حضور داشت اعتراف نمی‌کرد و زمانی که نادری حاضر نبود «با خیال راحت جزئیات وقایع» را شرح می‌داد.^۴

دومین نکته مهمی که در رابطه با نامه‌های زندان حسین خطیبی باید ذکر شود، ارتباط این ماجرا با شاه است. سررشته در یادداشت مورخ چهارشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۳۲، که محرمانه برای بقایب خطیبی در اختیار مورخ چهارشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۳۲، که محرمانه برای بقایب ارسال داشته، وضع خود را در دوران بازجویی شرح می‌دهد، از شکنجه‌های شدید

→ می‌دانستم که خدماتم برای شاه و وطنم با ارزش باشد. متأسفانه چنین اقبالی نداشتم. قطعاً شایسته آن نبودم که خداوند آرزویم را مورد قبول قرار داده و افتخار خدمت تا آخر عمر را به من عطا فرماید، اما به یقین تو شایسته بودی. خداوند به تو توفیق بیشتر بدهد و همه آرزوهای تو را برآورد. تبریک قلبی مرا خدمت خانم و بچه‌ها ابلاغ کن. قربانت، اراتمند، علوی کیا [امضا] «شاپور در بالای نامه به انگلیسی نوشته است: «تلفن شد» (مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. سند شماره ۴۷۵۲۷).

۱. حسینی سررشته. خاطرات من: یادداشتهای دوره ۱۳۱۰-۱۳۳۴. تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۶۷. ص ۲۱.
۲. بنگرید به: مصور رحمانی، همان مأخذ، صص ۲۰۶-۲۱۳.
۳. سررشته. همان مأخذ. ص ۹۸.
۴. همان مأخذ. ص ۱۰۱.

خود و سایر متهمان سخن می‌گوید، مخالفان مصدق را به شورش تحریک می‌کند، و از جمله می‌نویسد: «موضوع آخری فعلاً «ارباب قلبی» است که لطفاً به او بفرمایید ای نامرد...»^۱

خطیبی کمی بعد می‌نویسد: «گمان می‌کنم بد نباشد به ارباب قلبی بفرمایید دنباله آن موضوع روز «شنبه» را هم اقدام فوری کند.»^۲

در نامه‌های خطیبی به بقایی، «قلبی» نام رمز امیر اسدالله علم و «ارباب قلبی» نام رمز محمدرضا پهلوی است.

هياھویی که بر سر پرونده قتل افشارطوس برانگیخته شد به استیضاح دولت مصدق به وسیله علی زهری، نماینده تهران، انجامید. این استیضاحی است که حسین خطیبی از درون زندان پیشنهاد کرده بود. مصدق، که نگران رأی عدم اعتماد مجلس هفدهم بود،^۳ در ۵ مرداد ۱۳۳۲ طی یک پیام رادیویی مردم را به رفراندوم برای انحلال مجلس فراخواند. این رفراندوم، که سلامت آن مورد تردید است، در ۱۲ مرداد در تهران و در ۱۸ مرداد در شهرستانها برگزار شد و به سود انحلال مجلس نظر داد. واشنگتن پست در مقاله مفصلی نوشت:

ایران در چنگال بحران عظیم دیگری افتاده است و این بحران... به خاطر این است که مصدق می‌خواهد بر سرکار بماند... در چنین اوضاعی، دکتر مصدق با اتکا بر حمایت کمونیستها برای انحلال مجلس در ایران رفراندوم کرد. آیت‌الله کاشانی لیدر مخالفین مصدق به پیروان خود دستور داد که در این رفراندوم شرکت نکنند... اخبار تهران حاکی است که بیش از نصف جمعیت رأی‌دهندگان کمونیستها و طرفداران آنها بودند. البته کمونیستها به نفع مصدق رأی نداده‌اند... رأی کمونیستها برای این بوده که اوضاع را بیش از پیش متشنج کنند. کمونیستها امیدوارند در اوضاع آشفته قدرت را به دست آورند و اکنون شانس آنها برای تصرف قدرت بیش از همیشه است.^۴

در ظهر ۲۵ مرداد، درست در زمانی که عملیات نهایی کودتا آغاز شده بود، مصدق طی یک پیام رادیویی کوتاه اعلام کرد: «طبق اراده ملت، که در رفراندوم بیان شد، مجلس هفدهم منحل اعلام می‌گردد. انتخابات مجلس هیجدهم به زودی برگزار خواهد شد.»

۱. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. اسناد شخصی بقایی. کارتن ۲۳۵، سند شماره ۷۱/۴-۱۲۳ (نقطه‌چین از خطیبی است).
 ۲. همانجا، اسناد شماره‌های ۷۱/۷-۱۲۳ و ۷۱/۶-۱۲۳.
 ۳. در اواخر تیرماه ۱۳۳۲ مصدق تنها ۳۰ نفر هوادار در مجلس داشت.
 ۴. خواندنیها، س ۱۳، ش ۹۴، شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۳۲، صص ۴-۵.

در همین روز بقایی و زهری دستگیر شدند. زهری در ۲۶ مرداد آزاد شد ولی بقایی تا پیروزی کودتا در زندان ماند. در ۳۰ آبان ۱۳۳۲ دادگاه جنایی فرمانداری نظامی تهران کلیه متهمان پرونده قتل افشارطوس را از اتهامات نسبت داده شده تبرئه کرد.^۱

نقش حسین خطیبی و شبکه نظامی ـ اطلاعاتی فوق در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا بدان حد واجد اهمیت بود که تا مدتها پس از کودتا عزل و نصب تمامی مقامات مهم نظامی با نظر گردانندگان این شبکه انجام می‌گرفت. گواه این امر نامه مورخ ۵ خرداد ۱۳۳۳ دیهیمی از واشنگتن است به خطیبی در تهران.

... از تغییرات ارتش نوشته بودید؛ متشکرم، ولی مسلم بدانید عرابضی که قبلاً بنده کرده بودم از روی احساسات نبود و من ارتشها را بهتر می‌شناسم... سرلشکر باتمانقلیچ سرباز خوبی است؛ به اعلیحضرت علاقه‌مند است، در هیچ دسیسه‌ای داخلی نمی‌شود. دوام او در پست خود به نفع کشور است. سایرین را که اسم برده بودید هر دو نفر خطرناک و مضرند و من راجع به سوابق و بستگیهای آنها بدبختانه اطلاعات زیادی دارم.

می‌دانم اشخاص ناچور در دسته انخوی عمل کردند. بعداً خود او هم ملتفت شد؛ ولی موقع را هم در نظر بگیرید. زندگرمی و غیره را بنده خوب می‌شناسم و شما کاملاً محق هستید...^۲

در تاریخچه ویلبر، و منابع مشابه، نامی از خطیبی و سپهبدی و دیهیمی و پاکروان و علوی‌کیا و دیگران مندرج نیست. این چهره‌های منتفذ دنیای پس پرده آن روز، همراه با حسن ارفع و محمود ارم و دیگران، به کلی از صحنه عملیات کودتا ناپدید شده‌اند. با توجه به چنین میزانی از استتار، کاملاً طبیعی است که نامی از جرج کندی یانگ و شاپور ریپورتر نیز در میان نباشد و خوانندگان با داستان لاف‌زنانه چون «برادران رشیدیان» و «برادران بوسکو» فریفته شوند.

«فیل سرکشی» به نام «بدامن»

تصویری که از عملکرد شبکه‌های پنهان و دسیسه‌گر وابسته به سرویسهای اطلاعاتی ایالات متحده و بریتانیا در ایران سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ به دست داده شد، و تحلیلی که از دیپلماسی دولتهای ترومن و اتلی و تمایز آن با دیپلماسی دولتهای آیزنهاور و چرچیل در قبال نهضت ملی در ایران ارئه گردید تناقضی بنیادین را جلوه‌گر می‌سازد. این بررسی

۱. کیهان، شنبه ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

۲. تصویر و متن کامل این نامه در مأخذ زیر مندرج است: زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، صص ۴۰۶-۴۰۸.

روشن می‌کند که عملکرد این دو سرویس اطلاعاتی در ایران، تا قبل از تصویب طرح سرنگونی دولت مصدق در لندن و واشنگتن در زمان دولتهای چرچیل و آیزنهاور، کاملاً مغایر با دیپلماسی رسمی دولتهای متبوع بوده است. سیا و ام.آی.۶ و شبکه‌های مخفی وابسته به ایشان در ایران تا قبل از تصویب طرح کودتا تنها مجوز فعالیت برضد نفوذ کمونیسم را داشتند ولی در عمل به این حوزه بسنده نکرده و به سان یک نیروی سیاسی داخلی مقتدر به دستکاری^۱ در فرایند سیاسی ایران اشتغال داشتند. برای نمونه، گازیوروسکی به نقش بدامن در ایجاد انشعاب در احزاب زحمتکشان و پان‌ایرانیست اشاره می‌کند. (انشعاب در حزب پان‌ایرانیست در اول آبان ۱۳۳۰ و انشعاب در حزب زحمتکشان در ۲۲ مهر ۱۳۳۱ رخ داد.) گازیوروسکی نیز به این تناقض توجه دارد و می‌نویسد:

مسئله‌ای که طرح آن از جهات مختلف حائز اهمیت است این است که چه مقامی مجوز حمله به مصدق و جبهه ملی را صادر کرد. چنانکه در بالا توضیح داده شد، سیاست رسمی دولت ترومن حمایت از مصدق نه تضعیف دولت او بود. وزارت خارجه، که در آن زمان به وسیله دین اچسن اداره می‌شد، بدون چون و چرا از این سیاست پیروی می‌کرد. به نظر می‌رسد که تصمیم برای تضعیف دولت مصدق از طریق شبکه بدامن در درون خود سازمان سیا گرفته شد. از آنجا که آن گروه از مقامات عالی‌رتبه سیا که در آن زمان مسئولیت عملیات پنهان را به دست داشتند اکنون یا مرده‌اند و یا نمی‌توانند به خاطر آورند که چه مقامی دستور این عملیات را صادر کرد، غیر ممکن است روشن ساخت که حلقه هدایت «فیل سرکشی» که بدامن را به خدمت گرفت در کجا بود.

گازیوروسکی حدس می‌زند که مجوز این اقدامات «خودسرانه» را رئیس وقت سیا یا معاونان او یا رئیس بدامن یا رئیس عملیات خاورمیانه صادر کرده باشند.^۲ مسئله فراتر از «سرکشی» و «خودسری» است. شبکه‌های سیا و ام.آی.۶ در ایران با ایجاد آشوب ۲۳ تیر ۱۳۳۰ سفر هیئت هریمن را برای میانجیگری میان ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران به بن‌بست کشانیدند و پس از آن نیز در جهت تشدید نابسامانی و بغرنج‌تر کردن مسائل داخلی ایران و لاینحل کردن مناقشه نفت عمل نمودند. نامه‌ای از عیسی سپهدی به مظفر بقایی در دست است که طی آن سپهدی مدعی است «یکی از سرویسهای مستقل سفارت آمریکا» به ریاست گویران به وسیله اعتبارات مالی مخفی

۲. گازیوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد، زیرنویس ۲۷.

خود از تقاضای تمديد اختيارات مصدق و تبليغات شديد به سود مصدق حمايت مي‌کند.^۱ با توجه به چنين قرائني، به نظر مي‌رسد که سيا و ام.آی.۶ در تحريك مصدق و هواداران او به اقدامات حادثر و تعميق تعارض مؤثر بودند. به عبارت ديگر، اين «فيل سرکش» در تحولات داخلي ايران به دنبال اهداف معيني بود که از طريق سوق دادن حوادث ايران به سمت کودتا و استقرار يک نظام ديکتاتوري دست‌نشانده به دست مي‌آمد.

شبکه‌هاي وابسته به سيا و ام.آی.۶ در موارد متعدد صحنه‌هاي غيرواقعي را آفريدند که به هراس از کمونيسم دامن مي‌زد و فضاي لازم را براي تصويب طرح کودتا در لندن و واشنگتن فراهم مي‌نمود. به عبارت ديگر، سرويس‌هاي اطلاعاتي دولتهاي متبوع خود را فريب مي‌دادند و از اين طريق ديپلماسي رسمي بریتانیا و ایالات متحده را نیز دستکاري مي‌کردند. مثالي مي‌زنم:

در ۳۰ تير ۲۱/۱۳۳۲ ژوئيه ۱۹۵۳ گروهی از هواداران مصدق در احزاب پان‌ايرانيست و نيروي سوم مانع برگزاري تظاهرات مشترک با حزب توده، به مناسبت سالگرد قيام ۳۰ تير، شدند. به اين دليل، تظاهرات حزب ايران و نيروي سوم و پان‌ايرانيستها در صبح برگزار شد و تظاهرات جمعيت ملي مبارزه با استعمار (وابسته به حزب توده) در عصر. تظاهرات توده‌ايها در زير پوشش خبري گسترده قرار گرفت و نگراني دولت ايالات متحده از نفوذ کمونيسم در ايران را به شدت افزايش داد. در گزارش ۲۴ ژوئيه ۱۹۵۳ وزارت خارجه آمريکا، با عنوان «حزب کمونيست توده ايران را تهديد مي‌کند» چنين آمده است:

حزب کمونيست ايران، که به نام حزب توده معروف است، در حال کسب موقعيتي منحصر به فرد در اين کشور استراتژيک است. تظاهرات سازماندهي شده ۲۱ ژوئيه کمونيستها با حدود ۱۰۰ هزار نفر شرکت کننده تجمع ۱۰ تا ۲۰ هزار نفری طرفداران دولت را تحت‌الشعاع قرار داد. اين تظاهرات اين پيام شوم را به دنبال دارد که نخست‌وزير پير، زيرک و زرنگ ايران، محمد مصدق، يا بايد به زودي کمونيستها را به عنوان شريک بپذيرد يا متحمل شکست شود.^۲

ويلبر تأثير تظاهرات ۳۰ تير ۱۳۳۲ را اين‌گونه بيان مي‌کند.

حوادث ۲۱ ژوئيه [۳۰ تير] در تهران محافظه‌کارترين عناصری را که به جد از مصدق حمايت مي‌کردند تکان داد و ايشان را از خواب خوش بيانه‌شان بيدار

۱. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌هاي سياسي. اسناد شخصي دکتر مظفر بقايي، کارتن ۱۶۸، سند شماره ۸۸-۱۲۲.

برای ملاحظه تصوير سند فوق بنگريد به آباديان، همان مأخذ، صص ۳۹۳-۳۹۴.

۲. خرازی، همان مأخذ، ص ۱۵۱.

نمود... بر همگان روشن شد که شمار شرکت‌کنندگان توده‌ای بسیار زیادتر از هواداران جبهه ملی است. این واقعیت بیش از هر چیز دیگر مردم را واداشت که درباره اقتداری که حزب توده در دوره دولت مصدق به دست آورده بیندیشند. در این زمان، پرسنل ایستگاه در جبهه‌های مختلف فعال بودند.

اگر این تظاهرات به طور یکپارچه انجام می‌شد، احتمالاً تأثیر معکوس می‌بخشید و شاید اراده مقامات ایالات متحده و بریتانیا را در اجرای طرح کودتا متزلزل می‌کرد.^۱ آیا همان عوامل شبکه بدامن، که از ۷ مرداد حملات شبانه به خانه آیت‌الله کاشانی را سازمان دادند و در ۲۸ مرداد در کنار «توده‌ایهای بدلی» خیابانها را به آشوب کشیدند، مسبب دوگانه شدن تظاهرات در ۳۰ تیر ۱۳۳۲ نبودند؟ و آیا شبکه بدامن در برگزاری هرچه باشکوه‌تر تظاهرات حزب توده در عصر، و برگزاری هرچه کم‌رغ‌تر تظاهرات جبهه ملی در صبح،^۲ مؤثر نبود؟

پایان سخن

نگارنده در سال ۱۳۶۹ درباره اسناد علنی شده بریتانیا و ایالات متحده آمریکا درباره ایران داوری زیر را به دست داد:

اتکاء بر اسناد علنی شده قدرتهای بزرگ برای بازشناسی تاریخ معاصر ایران به تنهایی کافی نیست و از این دست معابد نمی‌توان توقع «اعجاز» داشت. در واقع، حرکتی که از دهه ۱۹۸۰ در افکار عمومی و برخی محافل تحقیقی انگلیس به منظور بازشناسی تاریخ بریتانیا آغاز شده، بیش از ما با خلاء اسناد مواجه است و طبعاً انتشار اسنادی چون خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست حتی برای آنان نیز مفید و روشنگر خواهد بود. تاریخ سیاست خارجی قدرتهای استعماری و امپریالیستی چیزی نیست بجز داستان مداخلات آشکار و پنهان در تاریخ معاصر ملت‌های جهان سوم و روشن است که پرده‌های تاریک و مستور این داستان باید توسط خود آنان آشکار شود؛ و قدرتهای بیگانه نه تنها علاقه‌ای به این کنکاش نداشته و نخواهند

۱. مقامات عالی‌رتبه آمریکایی برای انجام کودتا از عزم کافی برخوردار نبودند. در بررسی نقش جرج کندی یانگ، در مقاله دیگر، خواهیم دید که پس از شکست طرح اولیه کودتا در ۲۵ مرداد، مقامات آمریکایی دستور پایان دادن به عملیات را صادر کردند ولی یانگ از طریق ایستگاه نیکوزیا ترتیبی داد که دستور واشنگتن پس از ۲۸ مرداد به تهران برسد یعنی زمانی که کودتا پیروز شده بود.

۲. دکتر غلامحسین صدیقی در مصاحبه با دنیا (۲۰ شهریور ۱۳۵۸) درباره این تظاهرات گفت: «یک نیم روز جبهه با نظم و ترتیب خاص و قدرت تشکیلاتی فراوان و یک نیم روز عناصر ملی با ضعف تشکیلاتی دست به تظاهر زدند.»

داشت بلکه اگر در این زمینه دغدغه‌ای نشان دهند برای کور کردن سرنخ رهیافتها و روشنگریها خواهد بود و لاغیر.^۱

در سال ۱۳۷۶ نیز بر این نظر پای فشردم و نوشتم:

اسناد انگلیس غنی‌ترین مجموعه موجود در جهان برای پژوهشگران تاریخ معاصر است و بی‌تردید تاریخنگاری معاصر ایران به این مجموعه سخت نیازمند است؛ ولی قطعاً این مجموعه «معجزه» نمی‌کند و با توجه به پنهانکاری سنتی «انگلیسیها» نمی‌توان انتظار داشت که اسناد رازآمیزترین تحولات دو سده اخیر ایران را در طبق زرین به مورخ اهدا کند؛ ولی محقق سختکوش، هشیار و دقیق می‌تواند از درون اسناد موجود به «اسرار» مدفون گذشته نقب زند.^۲

امروزه نیز بر همین باور هستم. به این دلیل است که برای اسناد شخصی سرشاپور ریپورتر، و اسناد مشابه موجود در آرشیوهای ایرانی، جایگاهی منحصر به فرد در شناخت لایه‌های ناشناخته تاریخ معاصر ایران قائلم و هیچ دلیلی نمی‌بینم که سرویسهای اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده، اگر اجبار یا مصلحتی در کار نباشد، تمامی ابعاد اقدامات پنهان خود را برای ارضای کنجکاوی این یا آن پژوهشگر و روزنامه‌نگار آشکار کنند.

تهران، ۲۵ مرداد - ۱۲ شهریور ۱۳۸۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۲۱-۲۲. ۲. نظریه توطئه... صص ۲۲-۲۳.